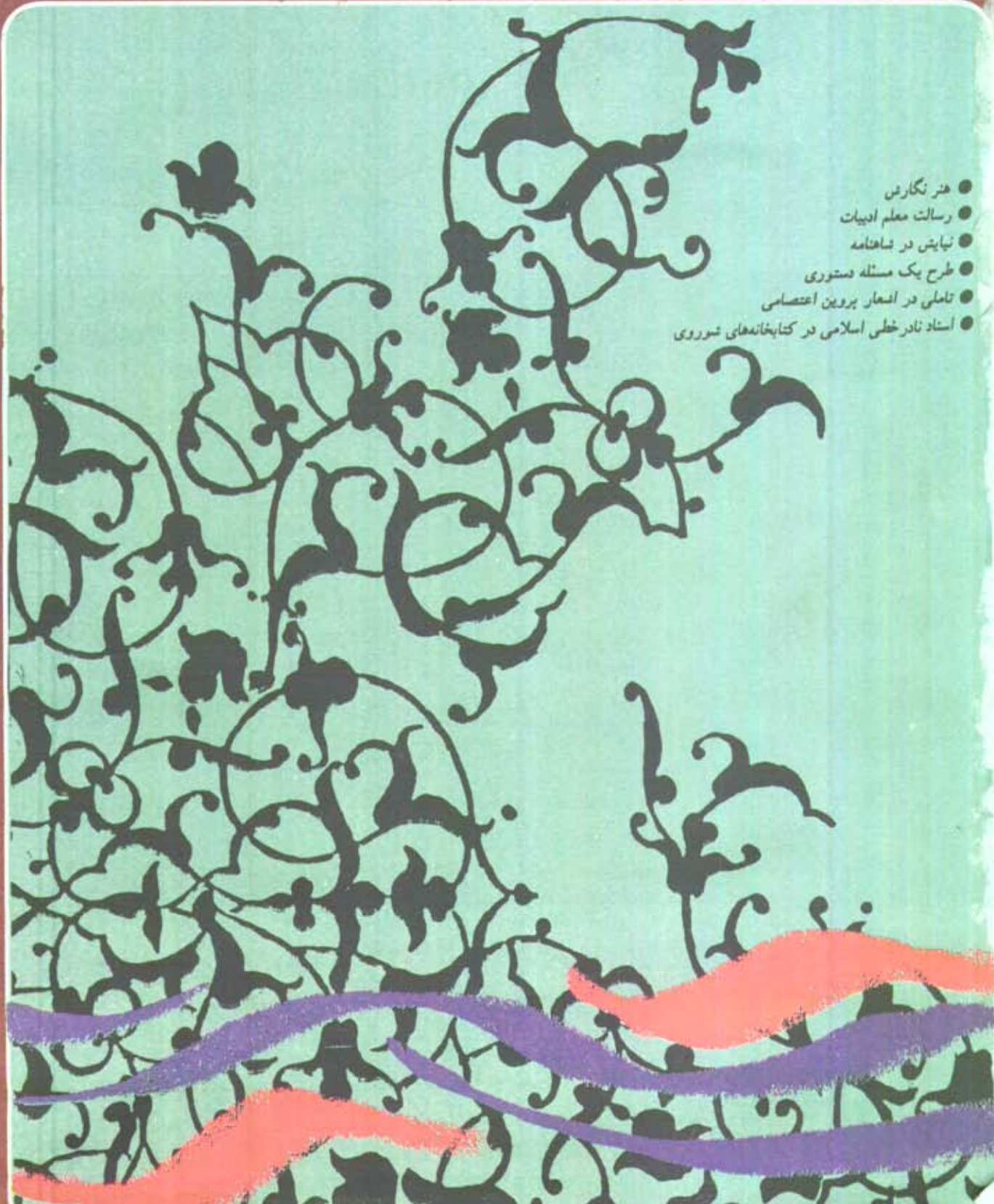


رشد

آموزش ادب فارسی

سال چهارم - شماره (۱۷-۱۸)
تابستان و پاییز ۱۳۶۸ بهای: ۱۰۰ ریال

- هنر نگارش
- رسالت معلم ادبیات
- نیایش در شاهنامه
- طرح یک مسئله دستوری
- تاملی در اشعار پروین اعتصامی
- استاد نادر خطی اسلامی در کتابخانه‌های شوروی





وزارت آموزش عالی
سازمان پژوهش‌های آموزشی

رشد آموزش ادب فارسی

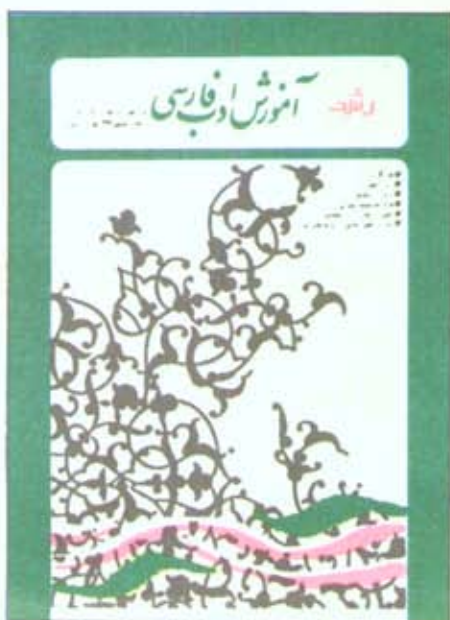
نشریه گروه ادب فارسی دفتر تحقیقات و برنامه‌ریزی و تألیف
کتاب درسی، تلفظ ۴ - ۸۳۹۲۶۱ داخلی ۷۸

مجموعه رشد آموزش ادب فارسی هر شماره یکبار به‌عنوان مجله‌ای دانش
میران و دانشجویان دانشگاه‌ها و مراکز تربیت معلم و سایر دانش‌پژوهان در
این رشته منتشر می‌شود. جهت ارتقاء کیفی آن نظرات ارزشمند جنابعالی را به
مسئول پستی تهران ۳۶۳ - ۱۵۸۵۵ ارسال فرمائید.

● سال چهارم - شماره (۱۸ - ۱۷) - تابستان و پاییز ۱۳۶۸

● مدیر داخلی: سهراب هادی

● مدیر فنی هنری و تولید: حسین فرامرزی نیکام



در این شماره می‌خوانید:

«زبان آموزی» یا «ادب آموزی»

تعلیم زبان و ادبیات فارسی و مشکلات آن

هنر نگارش

ضرورت بازنگری در شیوه ...

تأملی در اشعار پروین اعتصامی

استاد نادر خطی اسلامی در کتابخانه‌های شوروی

غلط بنویسیم

رسالت معلم ادبیات در ...

نیایش در شاهنامه

سبک‌شناسی با نگاهی به تاریخ بیهقی

گزینه اشعار

اقتضای و نظیره‌گویی در کلام صائب

طرح یک مسئله دستوری

همراه با تو

کاربرد «راه» در فارسی دری

نامه‌ها و پرسش و پاسخ شما

یاد و ذکر مرحوم استاد حسین بحر العلومی

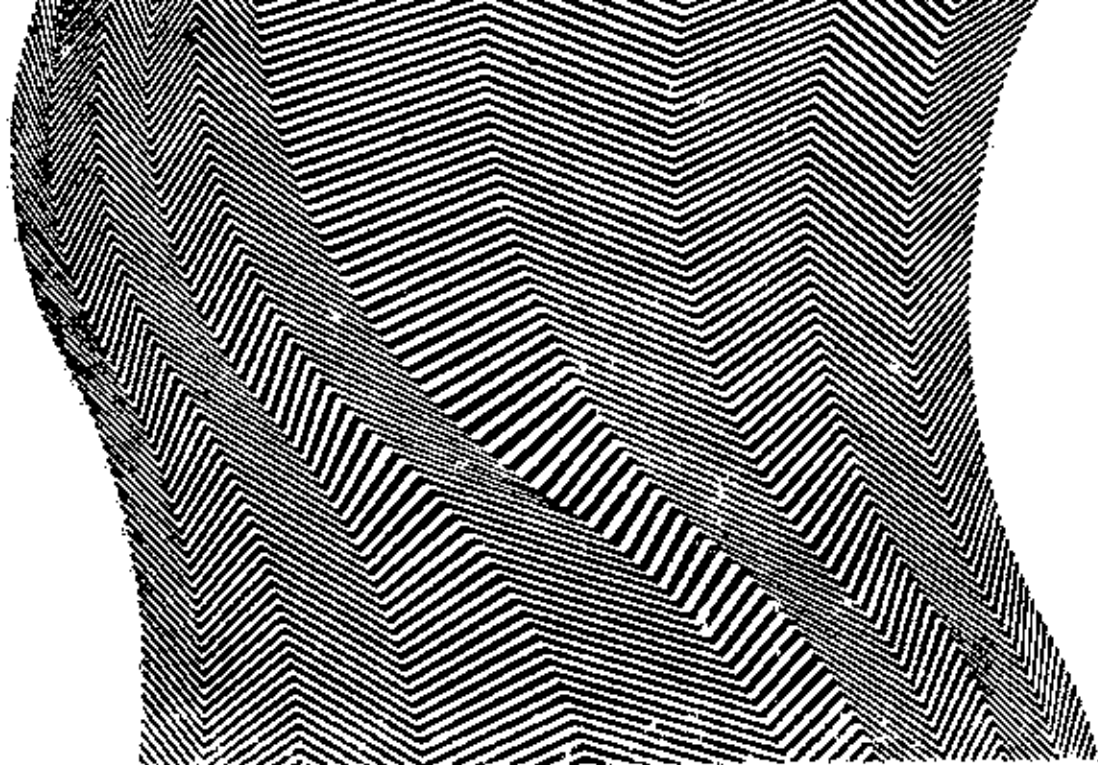
۳	احمد احمدی بیرجندی
۴	دکتر خسرو فرشیدورد
۱۰	دکتر علی سلطانی گرد فرامرزی
۱۴	سیما وزیرنیا
۱۶	مسعود جوادیان
۱۸	دکتر غلامحسین بیگدلی
۲۲	دکتر روح‌الله امینی
۲۶	حسین داودی
۳۰	یوسفعلی میرشکاک
۳۳	روح‌الله هادی
۳۴	
۳۶	رضا عبداللهی
۴۰	مهرانگیر نوبهار
۴۱	علی فرخ مهر
۴۳	محمد مهبیار
۴۷	ر - ذ
۴۶	امیر اسماعیل آذر

● رشد آموزش ادب فارسی در ویرایش مقالات آزاد است و در هر صورت آنها را برای نویسندگان باز پس نمی‌فرستد

● نقل مطالب، بدون ذکر مأخذ مجاز نیست

● ناپسته است مقالات ارسالی بیش از ۱۵ صفحه دست‌نویس نباشد

● پشت جلد - طبیعت و زندگی، کار حسین مجعوبی



□ احمد — احمدی بیرجندی

نکته‌ای درباره:

«زبان آموزی» یا «ادب آموزی»؟

● «زبان فارسی» در حکم تنه و ساقه و ریشه و «ادب فارسی» همچون برگها، شکوفه‌ها و میوه‌هاست.

● کتابهای فارسی را گام به گام باید از مرز 'زبان فارسی' بسوی 'ادب فارسی' کشاند.

● خواندن نثر فارسی و نثرهای ساده‌امروزی را باید در درس نگارش از دانش‌آموز خواست.

● مرزبندی بین «زبان فارسی» و «ادب فارسی» بیهوده کاری است.

باز آن نیاید گزند». این درخت تنومند برومند در طی سالها آفت دیده؛ اما — خدای ناخواسته — خشک و بریده شده است. برومند باد این همایون درخت که در سایه‌اش می‌توان درد رخت.

درختی بر سیب یا هلو؟ حتماً تصور روشنی از چنین درختهای زیبا یا پرنمری پیش چشم خیال دارید. ادب فارسی ریشه‌دار و کهن ما چنین درختی است. بقول فردوسی بزرگ، زبان فارسی همان کاشی است «که از باد و

سرو ناز باغ ارم شیراز را دیده‌اید؟ درخت به بار نشسته یا شکوفه‌دار را در بهار ملاحظه کرده‌اید؟ درخت تنومند نارنجی که تصور «فی‌الشجر الاخضر نار» را در ذهن زنده می‌کند مشاهده نموده‌اید؟

زبان فارسی زبان دوم عالم اسلام و زبان اول جهان تشیع و زبان رسمی کشور ما ایران است که در عرصه کردن فرهنگ ایرانی - اسلامی ما نقش بسزائی داشته و دارد و بنابراین آموزش و گسترش و تقویت آن باید یکی از هدفهای نظام جمهوری اسلامی و مردم مؤمن ایران باشد. این مقاله شامل مطالبی است در این زمینه امید است که مورد توجه قرار گیرد:

تعلیم زبان و ادبیات فارسی و مشکلات آن

□ دکتر خسرو فرسیدورد

■ سالهاست که ما از فارسی ندانی جوانان خود و از بی توجهی آنان به زبان و ادبیات و فرهنگ غنی کشور خویش گله و شکایت داریم.

■ این درد که دل و جان بسیاری را آزار می دهد، از دهه های پیش ما را بر آن داشته است تا برای درمان آن چاره هایی بیندیشیم.

■ هیچیک از کوشش های ما تاکنون به نتیجه ای نرسیده است.

■ با رساندن حداقل نمره قبولی درس فارسی در دبیرستان از هفت به سیزده هیچ کاری از پیش نبردیم.

سالهاست که ما از فارسی ندانی جوانان خود و از بی توجهی آنان به زبان و ادبیات و فرهنگ غنی کشور خویش گله و شکایت داریم. از اینکه مثلاً فارغ التحصیلان دبیرستان و دانشگاه از نوشتن تقاضانامه ای ساده برای به دست آوردن شغل عاجزند و از این که غلط های فاحش املائی و اثناسی دارند و بعضی از آنان امسال را با «ث» و به صورت «امثال» و «مریض» را با «ز» و به شکل «مریز» می نویسند، از این که آنها حتی گاهی روزنامه معمولی را هم درست نمی خوانند در عذابیم، و از این که بعضی از لیسانسیه ها و دکترها و پژوهشگران ما قادر نیستند گزارش ساده و مختصری هم درباره کار و پژوهش خود تهیه کنند یا مقاله یا کتابی را به فارسی درست و پاکیزه بنویسند رنج می بریم. این درد که دل و جان بسیاری را آزار می دهد از دهه ها پیش ما را بر آن داشته است که برای درمان آن چاره هایی بیندیشیم. اما هیچیک از کوشش های ما تاکنون به نتیجه ای نرسیده است و مشکل هنوز همچنان بر جای خود باقیست. زمانی آمدیم حداقل نمره قبولی فارسی را در دبیرستان از ۷ به ۱۲ رساندیم و کاری از پیش نبردیم. بارها کتابهای فارسی را عوض کردیم ولی باز هم ضعف دانش آموزان در فارسی و انشاء و املاء کمتر نشد. سمینارها و مجالس متعدد بحث برپا کردیم اما ذره ای از دشواری های ما کاسته نگردید. در تمام دانشگاهها و مدارس عالی خود، آموختن درس فارسی را برای شاگردان اجباری کردیم. ولی باز جوانان و فارغ التحصیلان ما فارسی را آن طور که ما می خواهیم و آن اندازه که خود به آن نیاز دارند نیاموختند. ازین رو نگارنده این

سطور به عنوان یک معلم فارسی و یک دانشجوی سابق رشته علوم تربیتی و جامعه‌شناسی بر آن شد که نظر خود را که حاصل سالها تدریس فارسی و پژوهش درباره مسائل زبان و ادبیات ایران است در اختیار دوستان و هواخواهان آن بگذارد به این سبب بر آن شد که از جهات و دیدگاههای مختلفی آن را بررسی کنند باشند که مشکل‌گشایان و چاره‌اندیشان ما بتوانند این درد را علاج کنند و این بلبه اجتماعی و فرهنگی را براندازند. زیرا مسأله چنانکه بسیاری فرض می‌کنند آنقدرها هم ساده نیست که آن را با راه‌حلهای آسان بتوان چاره کرد. بلکه برعکس برای برطرف کردن این دشواری

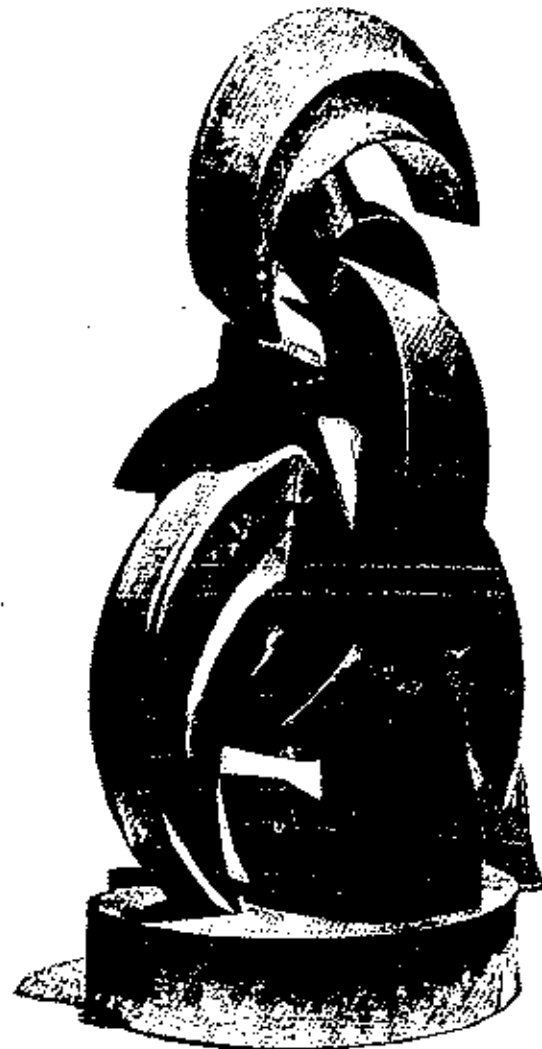
بزرگ و درمان این جراحت عمیق یک جهان کار و کوشش لازم است. باید بولی هنگفت صرف کرد و دست به جهادی فرهنگی و اجتماعی عظیم زد و گر نه چاره‌اندیشیهای سطحی امروز هم مانند گذشته به جایی نخواهد رسید و فارسی‌دانشجویان و دانش‌آموزان از این هم بدتر خواهد شد و دل‌بستگی آنان به فرهنگ و ادب از این هم کمتر خواهد گردید. به نظر نگارنده این‌سطور در راه تدریس فارسی و ادبیات مشکلات متعدد و رشدهای وجود دارد که باید یکی‌یکی آنها را مطرح کرد و مورد بحث قرار داد و برای هر یک راه چاره‌ای جداگانه یافت. زیرا هر مشکلی راه‌حلی به خصوص دارد و شیوه‌ها در بررسی

این دشواریها نیز به همین ترتیب خواهد بود. باید دانست این مشکلات هم مستعدند و هم صعب‌العلاج به طوری که فقط یکی از آنها کافی است که موضوع تدریس درست فارسی را فلج کند بنابراین نباید آنها را ساده و سرسری گرفت. به نظر نویسنده این مقاله این دشواریها سه دسته‌اند:

۱ - مشکلات اجتماعی.

- ۲ - مشکلات آموزشی و فرهنگی (که خود ناشی از مشکلات دسته اولند)
- ۳ - مشکلات مربوط به ذات زبان و ادبیات فارسی.

البته مرز دقیقی بین این سه دسته مشکل نمی‌توان تعیین کرد و بی‌شک مسائل هر دسته‌ای با دو دسته دیگر مربوط است ضمناً در این بحث به وظیفه‌ای که برای رفع این مشکل به عهده دانشگاهها، به خصوص به عهده دانشگاه تهران به عنوان دانشگاه مادر قرار دارد نیز اشاره می‌کنیم و شرح می‌دهیم تا بلکه این درد بتدریج از میان برود و آیندگان مادیرگر مشکلی به نام درس فارسی نداشته باشند یا لااقل مشکلاتی نظیر آنچه ما داریم آنها را نیازارد. البته فراوانی دشواریها و کثرت موانع نباید ما را بترساند و نومید کند و از فکر بهبود باز دارد، زیرا درست است که برای ریشه‌کن کردن کامل بیماری رنج بسیاری باید برد و راه درازی باید طی کرد و صحیح است که هرگز نباید منتظر نتیجه آنی و فوری شد. اما آنقدر هست که با امکانات موجود هم می‌توان نتایج هر چند محدود به دست آورد و می‌توان گامهایی اگر چه کوتاه برداشت. بنابراین هر کوششی در این راه بکنیم مفید است و در پیشگاه ملت ایران بدون اجر و پاداش نخواهد ماند. امید که مفداری از این اصلاحات به وسیله دانشگاه تهران صورت گیرد. ممکن است بسیاری از این مشکلات عام باشند و اختصاص به زبان‌آموزی نداشته باشند یعنی از مشکلاتی باشد که دامگیر تمام شئون آموزشی



ماست مشکلاتی که مثلاً برای دروس زبان خارجی و فیزیک و شیمی و علوم اجتماعی هم وجود دارد و حق هم همین است زیرا تعلیم زبان مادری جزئی از تعلیمات عمومی است و بسیاری مشکلات آن ناشی از مشکلاتی است که دامنگیر همه دستگاههای آموزشی کشور است بنابراین نباید تصور کرد که این تنها درس فارسی دانش‌آموزان است که ضعیف است. هرگز چنین نمی‌تواند باشد و این جز پنداری باطل بیش نیست. زیرا دانش‌آموزان به همان نسبی که در فارسی ضعیفند، در فیزیک و ریاضی و زبان خارجه هم ناتوانند منتهی ضعف در درس فارسی و ادبیات و نانوانی در خواندن و نوشتن به سبب اینکه فارسی رشته‌ای است که همه با آن سروکار دارند و در نتیجه همه کم و بیش از آن اطلاعاتی دارند بیشتر به چشم می‌خورد و مردم زودتر متوجه نقص آن

■ اولین گام برای بهبود تعلیم فارسی از میان برداشتن مشکل واپس ماندگی اقتصادی و علمی و تحقیقت.

می‌شوند در حالی که مباحث مربوط به فیزیک و شیمی و ریاضیات کمتر در محافل و مجالس مطرح می‌گردد و در نتیجه اندک مابگی شاگردان و معلمان در این رشته چندان آشکار نمی‌شود. بهر حال ما باید بدانیم وقتی می‌گوئیم فارسی بجهت ضعیف است دلیل آن نیست که ریاضیات و فیزیک و زبان خارجه آنها قوی است.

البته بهتر بود که مسائل مربوط به زبان و ادبیات را از هم جدا می‌کردیم و هر یک را علیحده مورد بحث قرار می‌دادیم، اما برای این که فایده مقاله عامتر شود این دو را با هم مطرح نمودیم مهذا تا جایی که ممکن بود کوشیدیم که در عین حال مطالب این دو مسأله را از هم تفکیک کنیم. نکته دیگر آن که چون این مسأله امری است اجتماعی و آموزشی و در مرحله‌ای بالاتر از اراده دانش‌آموزان و دانشجویان قرار دارد نباید آنان را مورد ملامت و سرزنش قرار داد.

مشکلات اجتماعی و اقتصادی و اداری فارسی آموزشی

مشکلات و موانع اداری و اجتماعی که برای فارسی‌آموزی دانش‌آموزان و دانشجویان و مردم دیگر وجود دارد از این قرار است: مسأله عقب ماندگی اقتصادی و علمی - ما با تمام پیشرفتهائی که کرده‌ایم باز با همان مشکلاتی که در کشورهای در حال توسعه به چشم می‌خورد دست بگریبانیم به مشکلاتی که مستقیماً مانع رشد کافی امور علمی و صنعتی و فرهنگی و آموزشی است به دشواریهایی که مانع پیشرفت زبان‌آموزی می‌شود، زیرا تعلیم درست زبان مادری به صورتی که در کشورهای توسعه یافته مستداول است مستلزم داشتن اقتصادی نیرومند و دانشگاهها و پژوهشکده‌های مجهز و وسایل و ابزار و صنایعی قوی است و این کار به نیروی انسانی

ورزیده و ماهر و به مدیریت شایسته احتیاج دارد که ما بر اثر دهها و صدها سال عقب ماندگی و واپس ماندگی از آن بسی نصیبیم. بنابراین تحقیق سطحی و عقب ماندگی علمی نیز خود از نشانه‌های کشورهای در حال توسعه است و به همین جهت ما در اولین گام سعی پیشرفت همه جانبه اجتماعی و آموزشی، باید عقب ماندگی اقتصادی و فنی خود را جبران کنیم تا مسأله تعلیم و تربیت و عقب ماندگی آموزشی و ضعف فارسی آموزشی را هم که جزئی از آن است خود بخود از میان برود. از جمله کارهایی که باید برای برطرف کردن نارسائی علمی و پژوهشی انجام دهیم اصلاح روش تحقیقات علمی خویش است که باید به شکل درستی صورت گیرد تا نتایج مطلوب بیار آورد از آنجمله است رواج دادن تحقیق گروهی

۱ - به کتاب دکتورهای توسعه یافته از انتشارات دانشگاه تهران نگاه کنید.

که کمتر در بین ما مستداول است. باری ما از لحاظ کتاب و وسایل آموزشی و از لحاظ نیروی انسانی ورزیده و ماهر برای تعلیم و تحقیق بسیار فقیریم. به کار گروهی که امروز یکی از راههای از میان بردن عقب ماندگی علمی است اعتقادی نداریم و محققان ما از همکاری با یکدیگر وحشت دارند و همه می‌خواهند به تنهایی تحقیق کنند. و عجب اینجاست که منحصصان و دانشمندان ما با آن که پیش از همه به فقر علمی خود و محیط علمی ما واقفند از این بلیه اجتماعی کمتر سخنی بمان می‌آورند و پیش مردم ساده دل خود را با بزرگترین دانشمندان جهان برابر می‌دانند. استادان زبان و ادبیات ما با از کارهای عظیمی که برای زبان و ادب فارسی در پیش است اطلاعی ندارند و یا اگر از آن آگاهند برای حفظ مقام و منزلت خود دم بر نمی‌آورند و سخنی از آن نمی‌گویند زیرا می‌ترسند این اقرار مقام معنوی آنان را به خطر افکند. اینان طوری وانمود می‌کنند که دیگر تمام پژوهشهای مربوط به زبان و ادبیات خوانده یافته است و دیگر وظیفه‌های برای آیندگان باقی نمانده است و کسانی که بعداً می‌آیند می‌توانند از این لحاظ آسوده خاطر و فارغ‌البال باشند و دیگر نیازی به تحقیق پژوهش در این زمینه ندارند.

باری به جای کار و تواضع که مناسب روح دانش و درخور روحه دانشمندان است بیش از همه چیز ادعا دیده می‌شود. نتیجه این است که مردم از فقر عظیمی که دامنگیر پژوهشهای ادبی و زبانشناسی ماست غافل می‌مانند و فکر می‌کنند این گونه تحقیقات در کشور ما به اوج خود رسیده است، می‌پندارند که ما از این لحاظ بکلی مستغنی و بی‌نیاز شده‌ایم و حالا باید فقط به دنبال علوم و فنون جدید برویم و بس درحالی که در مقایسه با کارهایی که دیگران برای زبان و ادبیات خود کرده‌اند ما در تحقیقات زبانشناسی و ادبی خود به همان اندازه‌ای که در فیزیک انمی عقب هستیم، عقبیم، ما که یک کتاب دستور و رسم الخط



تعلیم زبان فارسی ادامه خواهد یافت.

ضعف مدیریت پژوهشی و اداری
تعلیم فارسی به میلیونها دانش‌آموز و دانشجو و پژوهش درباره جنبه‌های مختلف آن کار آسانی نیست و مستلزم برخورداری از مدیرینی قوی است و به ایمان و اعتقادی راسخ نیاز دارد در حالی که در کشورهای جهان سوم از جمله در کشور ما مدیریت علمی و پژوهشی آنقدرها قوی نیست. در نتیجه این ضعف مدیریت امور مربوط به زبان فارسی و تدریس آن نیز مانند بسیاری دیگر از امور دستخوش خلل و نارسائی می‌شود. نتیجه این است که ما از امکانات و وسایل و نیروهای محدود کنونی هم درست نمی‌توانیم بهره‌برداری نماییم و قسمتی از منابع و استعدادها و وسایل ما بر اثر ندانم کاری و ضعف اداری که گاهی با ضعف

مناسب برای خود تهیه نکرده‌ایم چطور می‌توانیم لاف از پیشرفتهای ادبی و زبانشناسی خود بزنیم، آری این حقیقتی است تلخ که باید بخوبی از آن آگاه باشیم تا برای پر کردن این خلاء عظیم بی‌اخیزیم و از بذل نیرو و مال و اندیشه دریغ نوزیم و کارهای مربوط به زبان و ادبیات را اینچنین سرسری و ساده بگیریم. بنابر این چنانکه گفتیم اولین گام برای بهبود تعلیم فارسی از میان برداشتن مشکل واپس ماندگی اقتصادی و علمی و تحقیقی است. والا مادام که ما این مسأله را حل نکنیم مشکل زبان فارسی هم مانند بسیاری از مشکلات دیگر بر جای خواهد بود و همیشه به صورت استخوان لای زخم باقی خواهد ماند و همواره گله و شکایت از ضعف فارسی مردم و دانشجویان وجود خواهد داشت. و شک نیست که برطرف کردن این نقیصه عظیم نیز کاری یک

■ رقابت رادیو و تلویزیون با کتاب و آثار خرداندنی بصورت

پلاتنی بین‌المللی درآمده است.

روز و دو روز و یکسال و ده سال نیست و اصولاً نوع زیاد در این زمینه درست نیست و با واقع بینی سازگاری ندارد از این رو ما باید انتظارات محدودی داشته باشیم، یعنی باید آرزوها و توقعات خود را با امکانات و مقدرات مالی و فنی و اداری خویش منطبق کنیم و از بلندپروازی و همجنسی با کشورهای پیشرفته پرهیزیم زیرا چنین کاری نه تنها وضع ما را بهبود نمی‌بخشد بلکه ما را از پیشرفتهای ممکن نیز بازمی‌دارد. آنچه ما باید از حالا شروع کنیم و آنچه اکنون برای ما مقدور است آغاز تحقیقات درست و دقیق ولی در عین حال محدود است درباره علوم و فنون و زبان و ادبیات فارسی بخصوص در زمینه جنبه‌های تعلیمی آن که در آن بسیار ضعیفیم. ما باید در این راه تا جایی که می‌توانیم پول خرج کنیم و متخصص پرورش دهیم و کتاب و وسیله تهیه نماییم. والا با بودجه‌های فعلی و با متخصصان انگشت‌شمار کنونی عقبماندگی ما در زمینه

اخلاقی هم توأم است به هدر می‌رود. اینک در اینجا به چند نکته درباره ضعف مدیریت که مربوط به پژوهشهای زبان و ادبیات فارسی است اشاره می‌کنیم:

۱- کسانی که در نظام سابق مسئولیت امور پژوهشی مربوط به زبان فارسی را به عهده داشته‌اند و بودجه خوبی هم در اختیار آنها بوده است از بنیاد و مؤسسه خود دستگام پژوهشی غالباً به صورت ایزاری برای بشفرفت مقاصد شخصی که گاهی هم جنبه سیاسی داشت استفاده می‌کردند. این بنیادها و مؤسسات گاهی تبدیل به بنگاه دوست‌یابی و نان‌قرض دادن و دسته‌بندی می‌شد و آنچه در آنجا کمتر مطرح بود توجه به زبان فارسی و تحقیق درباره آن بود و این امر باعث دلسردی و نومیدی دوستداران و مشتاقان زبان و ادبیات فارسی و پژوهشگران رامتین آن می‌شد.

۲- به جای این که استعدادهای را در جهت صحیحی راهنمایی کنند و به جای آن که کار

گروهی و همکاری را تشویق نمایند، به نوعی استثمار علمی و بهره‌کنشی از پژوهشگران دست زدند. حاصل کار آنان را به نام خود می‌کردند، به این معنی که زحمت و تحقیق بعدها یک دسته از افراد بود و نام و جاه و مال نصیب دسته‌های دیگر. این شیوه موجب گمراهی پژوهشگران جوان در امر تحقیق می‌گردد.

۳- در بسیاری از موارد به جای متخصصان و عالمان واقعی، لافزنان و هرجیبان و دوستان مدیر مؤسسه بکار گمارده می‌شوند. در نتیجه کتابها و تألیفاتی که به وجود می‌آید سطحی و پر غلط و مایه آبروریزی بود.

یاری یرشمردن همه خطاها و لغزشها و نقایص این مؤسسات و آثار آن تا امروز مستلزم نوشتن مقاله و رساله‌ای جداگانه است و این مهم از حوصله این مختصر بیرون است. مع هذا این بنیادها و مؤسسات فواید و مزایای بسیاری هم داشتند و خدمات فراوانی هم به زبان و ادب فارسی کرده‌اند و ذکر معایب آنها دلیل نغنی موجودیشان نیست و تردید نباید داشت که بودندشان از نبودشان بهتر است و مراد ما از این انتقادها انحلال و برچیدنشان نیست بلکه غرض اصلاح و بهبود کار آنهاست، زیرا این بنیادها امروز اگر نقابشان را بر طرف نمایند می‌توانند با بودجه و نیروی انسانی و امکانات خود خدمات ارزنده‌تری به زبان و ادبیات فارسی بکنند و البته کوتاه کردن دست غیرمحققان و لافزنان علمی و دانشمندان و

کسانی که از لحاظ اخلاقی قوی نیستند از سر این مؤسسات ضرورت کامل دارد.

بی‌رونی بازار ادب و دانش

مردم میهن ما تحت تأثیر محیط اجتماعی خود بیشتر گرفتار معاش و پایداری مشکلات زندگی خویشند و از آسایش و فراغ بالی که از شرایط لازم پرداختن به زبان و ادب فارسی است محرومند. ثروتمندان و مستعلمان افزون طلب نیز تمام هم و غمشان را مصروف اندوختن ثروت و مکتب می‌کنند و مجالی برای توجه به معنویات ندارند. و کسانی که به قمار شاعری و نویسندگی و زبان‌آموزی و معلمی ادبیات و تحقیق در زبان و ادب فارسی دست زده‌اند تقدیر باخته و با سختی و نابسامانی و پریشانی دست بگریبان بوده‌اند، بخصوص که ادبیات و شعر در نظر بسیاری از مردم با هرزه‌درانی و خیالی‌بافی و ژاژخانی و سخن بیهوده مترادف گردیده است و چیزی قلمداد شده است که انسان را از نان خوردن و زندگی کردن، ثروتمند شدن باز می‌دارد و عبارت معروف «شعر نان نمی‌شود» که همه جا رایج گردیده است، نمودار همین طرز تفکر است. در چنین محیطی افراد جسمانی از جمله دانش‌آموزان و دانشجویان و دست‌داران زبان و ادبیات از شعر و ادب و زبان فارسی با تمام دل‌انگیزی و جذابیت آن روی گردان می‌شوند و به رشته‌های دیگر که نان و آب بیشتری دارد روی می‌آورند. بنابراین زبان و ادبیات فارسی از محقق و معلم و نیروی انسانی لایق و بااستعداد محروم می‌شود و بدست اندک مایگان می‌افتد. پس برای جلب رغبت جوانان به زبان و ادبیات فارسی باید کاری کرد که وضع روحی کنونی جامعه تغییر کند و وضع معیشت مردم به جایی برسد و طوری شود که تمام وقت افراد صرف تأمین معاش نگردد و خلق‌الله بتوانند به مطالعه آثار علمی و ادبی هم پردازند و اشخاص مستعد نیز رغبت این را داشته باشند که این رشته را برگزینند و از فقر

و نابسامانی سر در گریبان نشوند.

گریز از مطالعه - یکی از نتایج مستقیم بی‌رونی بازار دانش و ادب که عملاً موجب ضعف و رکود فارسی‌آموزشی مردم می‌شود، روی گردانی خلق است از مطالعه زیرا مردم امروز نه تنها مطالعه و پرداختن به علم و دانش را وسیله پیشرفت نمی‌دانند بلکه آنرا موجب واماندگی از زندگی و جاه و مقام و ثروت و شغل خوب نیز می‌پندارند. در حالی که می‌دانیم یکی از راههای مهم زبان‌آموزی مطالعه و خواندن است. و بنابراین جوانان و مردم امروز با مطالعه نکردن به فارسی دانی خود نیز لطمه می‌زنند. مردم امروز کمتر به مطالعه کتاب رغبت نشان می‌دهند حتی روزنامه هم کمتر می‌خوانند. یکی از علل گریز مردم از مطالعه توسعه رادیو و تلویزیون است که تا حدی جای کتاب و روزنامه را گرفته است و به طوری که رقابت تلویزیون و رادیو با کتاب و آثار خواندنی به صورت بلایی بین‌المللی در آمده است. بنابراین کمی مطالعه مردم پدید آمده جهانی است و منحصر به کشور ما نیست. در کشور ما یکی دیگر از عوامل بی‌توجهی مردم به مطالعه اینست که دانش‌آموز می‌بیند مطالعه و تحصیل علم و فضیلت در جامعه قدر و منزلتی ندارد. برای رفع این مشکل اجتماعی و آموزشی می‌توان به این کارها دست زد:

۱ - گنجاندن ساده‌ای به نام «مطالعه در ساعات بیکاری» و بساد دادن شیوه صحیح کتابخوانی و مطالعه به شاگردان.

۲ - تشویق نویسندگان خوب به خلق داستانها و رمانهای ادبی جذاب که مردم را به مطالعه جلب کند.

۳ - اجرا کردن برنامه‌هایی از رادیو و تلویزیون که اهمیت حیاتی مطالعه را یادآوری کند.

۴ - مهمتر از همه تشویق اهل علم و بالا بردن منزلت مردم اهل مطالعه و هنر و فضیلت است که خلق‌الله عملاً ببینند که پرداختن به مطالعه و کتاب و علم فوایدی هم در بردارد

و گرنه مردم به جای اینکه در ساعات بیکاری به مطالعه پردازند وقت خود را صرف تماشاگری تلویزیون می‌کنند یا به شرکت در مجالس عیش و توش می‌پردازند و در نتیجه هم سطح دانش و معرفت جامعه پائین خواهد آمد و هم سطح فارسی‌آموزی آن.

۵ - چاپ هر چه زودتر کتابهایی درباره کلیات زیاتنسناسی و زبان و ادبیات و طرز تعلیم آن و توزیع آن بین طبقات مختلف جامعه.

۶ - با توجه به کارهایی که در کشورهای دیگر برای تشویق مردم به مطالعه می‌شود ما نیز باید گروهی از اهل فن و خبرگان خود را واداریم که به سئواله رقابت تلویزیون و رادیو با کتاب پردازند و راه حلی برای تلافیح این دو پیدا کنند.

مدرک گرایان و دانش‌گریزی - یکی دیگر از جلوه‌های دردناک بی‌رونی بازار دانش و ادب که به صورت بلای اجتماعی هولناکی در آمده و در کشور ما ریشه دوانده است و نعام شئون مملکت ما را فرا گرفته است حرص و لجام گسیخته است برای بدست آوردن دیپلم و دانشنامه و مدرک و گریز از دانش و ادب واقعی است، زیرا همه می‌بینند که در جامعه ما تنها مدرک تحصیلی است که شرط بدست آوردن شغل و مقام مناسب نه تحصیلی واقعی و فضل و کمال و مهارت. همه می‌بینند کسی که لیسانس و دکترا دارد، اگر چه خوب درس نخوانده باشد و اگر چه از دانش و لیاقت کافی بی‌بهره باشد به کارهای خوب گمارده می‌شود و این چنین کسی اگر ز رنگ هم باشد و فوت کاسه‌گری را خوب بداند از همپایگان علمی و همدرمان خود اگر چه فاضل‌تر و کار آمدتر از او هم باشند پیش می‌گیرد و به آلف والوفی می‌رسد. و این بیماری عام ذهن همه جوانان را مسموم کرده است به طوری که دانش‌آموز و دانشجو برای گرفتن دیپلم و لیسانس و دکترا به مدرسه و دانشگاه می‌آیند نه برای کسب

۱ سرود در پی کسب علم حقیقی
بیاور بکف مدرک ظاهری را



افزایش یافته و به چند برابر رسیده است که به همه اینها باید فارسی و دروس دیگر را یاد داد و این امر به دستگاههای عظیم تربیتی و به آموزشگاههای متعدد و فراوان و مجهز و به معلمانی بیشمار و در عین حال کار آمد احتیاج دارد در حالی که ما می دانیم آموزشگاههای کشور از چنین امکاناتی بی بهره اند و برای تعلیم اینهمه شاگرد آمادگی ندارند و در نتیجه فارسی و دروس دیگر به شکلی نیم بند تدریس می شود و حاصل کار چنان است که می بینم برای آموختن فارسی به این همه دانش آموز باید خیلی بیش از این پول خرج کرد و خیلی بیش از این وسیله داشت و خیلی بیش از این معلم تربیت نمود. تدریس از رادیو و تلویزیون می تواند اندکی از این مشکل را حل کند.

توسعه و رشد سریع علوم و فنون می دانیم دوران ما دوران توسعه و گسترش سرسام آور و بیسابقه علوم و فنون است به طوری که بشر در مدت ۲۰ سال اخیر با اندازه تمام تاریخ گذشته خود پیشرفت علمی و فنی کرده است و دوران ما دوران اختراعات علمی و فنی گوناگون است و دیگر دورانی که می آموختن ها منحصر به چند کتاب و رشته محدود از قبیل فقه و کلام و حکمت و فلسفه و صرف و نحو و ادبیات بوده سبزی شده است. و علوم و فنون جدید عرصه را به زبان و ادبیات که تا پنجاه سال پیش شهنوازی که تا زمیندان معنویت و علم و معرفت کشور ما بود تنگ کرده است. و جوان و انسان امروز تنها ساعات و اوقات محدودی از عمر خود را می تواند صرف زبان و ادبیات نماید و انتظاری غیر از این از او بیجا و بی مورد و نامعقول است. پگانه راهی که می توان پیدا کرد که ایرانی امروز بتواند بقدر کافی فارسی بیاموزد، بهبود کیفیت تدریس این رشته است و نیز نوشتن کتابهای خوب است که دارای قطعات جذاب و دلنشین ادبی باشد.

ادامه دارد

تخصصی و امتحان فارسی بعمل آورد.
۲ - باید دست بیسوادان و کم مایگان را که به صرف داشتن مدرکی بی مأخذ و بی ارزش به جانی رسیده اند از مقامات عالی اداری و اجتماعی کوتاه کرد.

۳ - باید برای اهل فضل و فضیلت و برای آنهایی که زبان و ادبیات فارسی شان خوب است در استخدام و ارتقاء حق تقدم قائل شد.

۴ - باید همه معلمان را عموماً و مطمئناً فارسی را خصوصاً به کار خود دلگرم کرد و ایمان آنها را به کار معلمی قوی نمود تا در نمره دادن اینقدر سهل انگاری ننمایند و در این امر سختگیری بیشتری بکنند زیرا فشار شاگردان برای گرفتن نمره به هر قیستی و تسلیم بدون قید و شرط آموزشگاهها و معلمان در برابر آنها علم و دانش و فرهنگ ما را به نابودی و تباهی خواهد کشاند. بهر حال دانشجویان، در شرایط فعلی نه فارسی یاد خواهند گرفت و نه درسهای دیگر را و تدابیر دانشگاهها و مدارس برای بهبود فارسی و بالا بردن سطح معلومات آنان به نتیجه ای نخواهد رسید.

افزایش شماره دانش آموزان و دانشجویان کشور

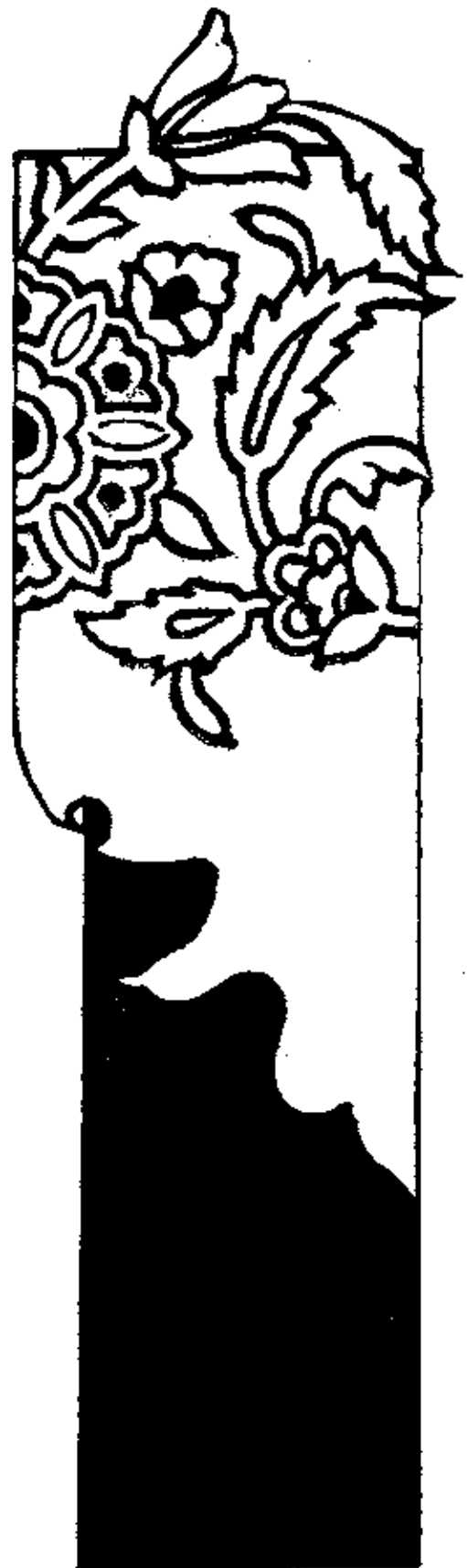
تعداد دانش آموزان و دانشجویان که تا چند سال پیش به یک میلیون نمی رسید، سرازیر تحولات مملکت و ضرورت های اجتماعی

قضائل و کمالات و تحصیل دانش و ادب، به یاد دارم در جلسه ای مشورتی که از نمایندگان دانشجویان و استادان تشکیل شده بود یکی از این نمایندگان آشکارا گفت شما با عده ای نمره جو سرو کار دارید نه دانشجو. باری شاگرد می خواهد به هر شکلی و ترتیبی که شده است دانشنامه و دیپلم بدست آورد اگر چه این کار از راه فشار به معلم و مدرسه باشد. اگر چه این منظور با برپا کردن اعتصاب و مروت صدا حاصل شود، و این روحیه مدارس ما را از حالت طبیعی و معنوی و تربیتی خود خارج کرده و آن را به مغازه و دکانی برای تحصیل نمره و مدرک تبدیل نموده است. به عبارت دیگر کلاسهای ما دیگر کلاس واقعی نیستند زیرا کلاس جایی است که معلمی برای درس دادن و شاگردانی برای درس خواندن به آنجا بروند. در حالی که در مدارس ما شاگرد فقط برای نمره گرفتن و معلم تنها برای نشان درآوردن به کلاس می روند. در چنین کلاسهای محصل برای درس نخواندن هزار نکته می کنند و هزار توطئه می کنند و به انواع و اقسام تقلبها دست می زنند تا به مراد خود برسند و نمره ای بگیرد. این جراحت چنان عمیق است که ما حتی اگر تمام موانع و مشکلاتی را که سر راه تعلیم فارسی است از پیش پا برداریم از جمله اگر معلم از بهشت و کتاب از عالم علوی بیباوریم چون شاگرد به علم و دانش بی ایمان است و چون او عاشق و دلپاشنه نمره و مدرک است ممکن نیست چیزی قابل ملاحظه به او یاد داد و نمی توان زبان و ادبیات فارسی او را قوی کرد. باید اول کلاس و مدرسه و شاگرد و معلم واقعی به وجود آورد، سپس انتظار پیشرفت درس و بحث را داشت و اگر نه با شبه معلم و شبه شاگرد و شبه مدرسه نمی توان انتظار کار اصیل و خوب داشت برای از بین بردن این بیماری اجتماعی این کارها لازمست:

۱ - هنگام استخدام باید دوباره از لیسانسها و دیپلمه های داوطلب، امتحان مواد

درآمد:

این سخنرانی چند مسأله پیش در مجال اجتماعات سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی انجام شده است و بعد از تنظیم و بازنگری و انجام ملاحظاتی در آن، از طرف آقای دکتر علی سلطانی گرد فراموزی جهت انتشار در اختیار رشد آموزش ادب فارسی قرار گرفته، موضوع و نحوه سخنران در این گفتار متمرکز بر شیوه‌های اصولی آموزش درس انشاء و کاربردهای دستور زبان فارسی در بیان اندیشه، به صورت مکتوب و گفتار می‌باشد. مجله رشد آموزش ادب فارسی، ضمن سپاس از آقای دکتر علی سلطانی گرد فراموزی که پیوسته با همت و صمیمیت در راه اعتلای شیوه‌های اصولی آموزش ادبیات تلاشی پیوسته داشته‌اند، با انتشار این متن انتظار دارد همکاران و دبیران صاحب‌فلم با ارائه نظر و بررسی شیوه‌های نوین آموزشی بر استمرار و تداوم این بحث همت گمارند تا در این رهگذر با فراهم آوردن فضای صمیمی طرح اندیشه‌ها، در رفع نقیصه موجود در سیستم آموزشی «آئین نگارش» کوشیده باشیم.



هنر نگارش

● اگر هنر را به هر معنی قبول کنیم، حتی به معنی ارسطویی سابق که تقلیدی از طبیعت است «ادبیات» و «سروده» «نگارش» بزرگترین هنرها به حساب می‌آید.

● هرگاه موسیقی مبتذل شده است، ادبیات آنرا از ابتدال نجات داده است.

● بسیاری از اشعار که بعد از انقلاب سروده شده است، سرمایه اصلی شهر را کم دارند یا در حد خوب ندارند.

دکتر حداد عادل: بنده مطلب مفصلی برای صحبت در نظر ندارم. به علت علاقه به ادب فارسی و اهمیتی که زبان و ادبیات فارسی برای وزارت آموزش و پرورش دارد، نوعاً در جلسات کارشناسی گروه ادبیات شرکت می‌کنم و امور مربوط به این گروه را شخصاً تعقیب می‌نمایم و همیشه علاقه‌مند بوده‌ام که در این جلسات سخنرانی حضور داشته باشم ولی معمولاً این جلسات مسافران شده است با گرفتاریهای دیگری و این توفیق از بنده سلب شده است. اما امروز استثنائاً فرصتی پیش آمد تا بتوانم از نظرات جناب آقای دکتر سلطانی استفاده بکنم.

از این فرصت استفاده می‌کنم، اولاً برای عرض سلامی خدمت شما خواهان و برادران و همکاران گرامی و معلمان ادبیات و درسی‌تدریس‌کنندگان تشکر می‌کنم از این لطف و محبتی که دارید به همکاران خودتان در سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی و از اینکه در این جلسات شرکت می‌کنید. البته یادآور می‌شوم اهمیت زبان و ادب فارسی را و تقاضا می‌کنم که همه برای بهتر شدن وضع آموزش زبان فارسی همت کنیم. هر چند کاری دشوار، سنگین و متنوع است. همکاران شما در دفتر تحقیقات در رشته‌های مختلف، تألیف متون، دستور زبان فارسی، آیین نگارش، بحثهایی مربوط به املاء فارسی، انشای فارسی، کتابهای مربوط به تربیت معلم، تاریخ ادبیات، فنون و صنایع ادبی و بسیاری از مسایل دیگر را بحث و اتخاذ تصمیم می‌کنند؛ منتهی این کار چیزی نیست که به سرعت نتیجه‌اش معلوم شود، ولی باید آهسته و پیوسته این فعالیت را تعقیب کرد. یکی از فعالیتها، انتشار مجله رشد آموزش ادب فارسی است که با این مجله آشنایی دارید و

بنظر بنده اولین مجله‌ای است در تاریخ ما که با عنایت به جنبه آموزش ادب فارسی منتشر می‌شود. البته مجلات ادبی زیادی منتشر می‌شده است از «نوبهار» ملک الشعراء تا قبل از سال ۱۴۰۰ که مجلات ادبی بسیاری منتشر می‌شده است و ناسا حال، که بعضی از دانشکده‌های ادبیات نیز، مجله ادبی منتشر می‌کنند. آنچه مورد نظر و مطرح نبوده توجه به بعد آموزشی زبان و ادب فارسی است که مجله رشد ادب، حول این محور می‌گردد من امیدوارم مجله را از خودتان بدانید و صمیمانه در بهتر شدن آن مشارکت کنید. حتماً در شماره‌های قبل دیده‌اید که چگونه معلمان مختلف از سراسر ایران اظهار نظر می‌کنند و نظر خودشان را از طریق مجله به بنده معلمان منتقل می‌کنند. یکی دیگر از فعالیتها جنبی گروه ادبیات برگزار کردن همین سلسله جلسات سخنرانی است. امروز پنجمین جلسه است که برگزار می‌شود و سخنران امروز آقای دکتر سلطانی هستند. ایشان با همه محبتهایی که نسبت به دفتر تحقیقات دارند، چندین سال است که صمیمانه به همکاری خود با دفتر تحقیقات و برنامه‌ریزی آموزشی ادامه می‌دهند و یکی از اقدامات خوبشان تألیف و تدوین کتابهای آیین نگارش است که بقیه خودشان را جمع به اصولی که در تألیف این کتابها مطرح نظرشان بوده است و انتظاری که از آموزش آن دارند، صحبت خواهند کرد. امیدوارم بتوانیم در جلسات آینده هم از نظراتشان استفاده بکنیم. و به امید آنکه، حاصل همه زحمتهایی که می‌کنید و بهره‌هایی که از سخنرانیها می‌برید به دانش‌آموزان عزیزمان در کلاسهای درس منتقل بفرمائید و زبان شیرین فارسی که ظرف معارف ارزشمند اسلامی است، و فرهنگ

اسلامی ایران توسط شما و از طریق این زبان آموخته می‌شود تا کلید فهم این معارف به دست نسل آینده سپرده شود. عرایض من تمام است از آقای دکتر سلطانی خواهش می‌کنم تشریف بیاورند و سخنرانی خودشان را شروع کنند.

بسم الله الرحمن الرحيم. با سلام، در ابتدای سخن لازم است من نیز مقدمه‌ای عرض کنم گرامی را که همواره مروجان علم و ادب هستند گرامی بدارم و از حضور همه سروران تشکر نمایم. برای من واقعاً جای خوشبختی بسیار است که با شما دبیران فاضل و گرامی سخن بگویم. اما از طرف دیگر جای بسیار خجالت و ترس است چون فکر می‌کردم بسیاری از دوستان که نوشته‌های بنده را دیده‌اند همه اعتراض‌هایشان را گذاشته‌اند که به سر بنده خالی بکنند. حق هم دارند. از جمله من همین جا که نشسته بودم، دوست روشندل عزیزمی که در ردیف جلو نشسته‌اند بدون این که سرا بپشناسند، گله‌ای فرمودند که درست هم بود. فرمودند: این آقای سلطانی نوی مجله رشد می‌نویسد که انشاء را بپسند و تصحیح بکنید مگر می‌شود؟ البته با لطف و بزرگواری فرمودند و من رفتی فکر می‌کنم که شما همه دوستان احتمالاً به این مشکلات برخورد کرده‌اید و حالا منتظرید که بقیه بنده را بگیرد و طبعاً جای ترس هم در دل من هست، اما چون واقعاً با قنری صبر و کنار دارم که همه طبق معمول چوبهایمان را در برابر هم می‌اندازیم و همدیگر را خوب می‌شناسیم زندگیمان را حداقل مقدار زیادش را وقف کار فرهنگی کردیم، زبان بکدیگر را احتمالاً بهتر از دیگران می‌فهمیم. مشکل دیگر بنده این است که من خودم در آیین نگارش سوّم، روش سخنرانی را یاد داده‌ام و حالا در حقیقت باید الگویی آن هم باشم که



بسیار سخت است. چون من حقیقتاً نمی‌خواهم سخنران باشم. من حرفی دارم که با شما دوستان در میان می‌گذارم و بعد رفع سزا محتم می‌کنم. من اول می‌خواهم عرض کنم که معلمی ساده هستم و در همین جایهٔ جنبهٔ معلمی — که خودم را از همهٔ شما کوچکتر می‌دانم — را حفظ می‌کنم.

آیین نگارش را به دانش‌آموزان یاد بدهیم. به چه نکاتی باید توجه کنیم؟ چون اگر خود ما ندانیم چه می‌کنیم، طبیعتاً آنها هم از کار ما و حرفهای ما نتیجه‌ای درست و روشن نخواهند گرفت. من مستقدم که اول باید برای دانش‌آموزان روشن شود که اصلاً این نوشتن به چه درد می‌خورد و بنده فکر می‌کنم بهترین راه، این است که از این در وارد شویم که انسانهای اولیه چطور با هم ارتباط برقرار می‌کردند. روزهای اول با علام دست و ابرو و از این قبیل. به تدریج با علامی که جنبهٔ شکل داشت روی دیوارهای غارها می‌کشیدند و با بهر صورت دیگر فی‌المثل پوست درختی را می‌کندند تا نشان بدهند که مسیر درست این جاست. بجهای که در آن روزگار می‌خواست زندگی بکند اگر این علام را یاد نمی‌گرفت، محکوم به فنا بود؛ مثلاً یک علامت نشان می‌داد که جانور درنده در همین نزدیکی هاست و یا اینکه مسیر درست است یا خیر؛ یعنی این علام، ابزار زندگی بود و نه یک مسأله تفریحی و یا تفننی و بتدریج متوجه شدند که این علام اگر چه بسیار لازم و خوب است،

مشکلات زیادی دارد. این علامات قابل انتقال نیست؛ یعنی وسیله‌ای نیست که شما پیش بدهند. چطور این پدر برای فرزند و فرزند برای فرزندان بعدی‌اش نشان بدهد که مثلاً این کار را بکن یا می‌خواهی یا من حرف بزنی. این جور عمل کن. بالاخره محدود بود و علامی که به کار می‌بردند ناقص بود و بتدریج برای رفع این نقیصه خط را اختراع کردند و کلمات را نوشتند در واقع همان صداها و علام را به شکل کلمات درآوردند. حالا آیا بجهای که امروزه می‌خواهد زندگی کند، آیا زندگی ما فرق کرده است با آن دوره. اگر زندگی خیلی منمندن شده است و ابزار بسیار خوب و کاملی ساخته‌اند، نیاز ما به آن علام نه تنها کمتر نشده که بیشتر هم شده است. کیست که نیازی به نوشتن نداشته باشد؟ ما باید به‌بجه حالی کنیم که مسأله این

نیست که ما می‌خواهیم حرفی بزنیم و تو هم نبره‌ای بگیری و بعد هم تمام بشود. دانش‌آموز باید بداند که این نیاز زندگی اوست. از روز اول، از همان دوسالگی حرف می‌زنی اما علت این که بسیاری از حرفهایت را نمی‌توانی درست بزنی به دلیل این است که لغت نداری و بعد که بزرگتر می‌شوی خیلی حرفها داری که بزنی؛ اگر ندانی که چه جوری بنویسی، وسیله انتقال این فکر به دیگران در اختیار تو نیست و از طرفی در زندگی، اعم از حالات و مکانبات اداری یا در نوشتن نامه‌های دوستانه در همه حال، نوشتن یک ابزار است. پس ابتدا باید توجه دانش‌آموزان جلب شود که این مسأله یک مسألهٔ فزنی نیست؛ این از نشان شب واجب‌تر است و گاهی ما می‌توانیم که نان نخوریم و حتی لباس نپوشیم، مثلاً تابستان

می‌شود لباس خیلی نازک و منخصر بپوشید، کت نمی‌خواهد؛ پالتو نمی‌خواهد، ولی آیا می‌شود نامه ننوشت؟ اگر با اداره‌ای سروکار داشته باشیم، این نکته بساید در ذهن بسجه جایگزین بشود که واقعاً به نوشتن نیاز دارد. مسأله این نیست که لغت «نصبص» با صاد است یا نیست و بسا دانستن جمله «محمل عزیمت بر غوارب اغتراب بستده» دانستنش لازم است؟ که شاید در تمام عمر بسیاری از دانش‌آموزان یا آن برخوردار نکند. این هر لحظه همراهش است و مثل چراغ راهنمایی می‌تواند با مردم ارتباط برقرار کند و حرف بزند. بعد که این نکته در ذهن او جا افتاد، باید یادش بدهیم که حرف زدن یک چیز است و فشنگ حرف زدن یک چیز دیگر، من برای این که رفع کسالت شما بشود، خاطره‌ای از معلم انشای خودم نقل می‌کنم. چون در این مورد تناسب

● در این مملکت می‌شود چهل میلیون، پنجاه میلیون، هنرمند و اندیشمند داشت که دنیا را نه با گلوله که روزی تمام خواهد شد، بلکه با اندیشه، هنر و قلم خود فتح کند.

دارد. خدا رحمت کند مرحوم «آینی بزیدی» را که مقاله‌ای از عربی به فارسی ترجمه کرده بود، به این ترتیب که حجاج بن یوسف دستور داده بود هر کس ست کرد و عربده کشید، بگیرند و خلاصه پدرش را در بیاورند. شبی پاسبانها دیدند سه تا جوان عربده‌کشان دارند می‌آیند. جلوشان را گرفتند — البته آن مقاله بسیار هم زیبا نوشته شده است. من به عنوان نمونه‌ای از سبکس جمله‌ای را فقط عرض می‌کنم — به یکی از آن سه نفر گفتند: «نو کیستی؟ چنین مغرور از چیستی؟ مگر از حکم خلیفه باخبر نیستی؟» خلاصه، سؤال کرده که چرا شراب خوردی و عربده می‌کنی؟ خودش را این طور معرفی کرده، گفت:

ما را پسر آن که شهرهٔ بازار است
گسترده و راه سفره و دیگش بار است

پس بر کرد اجساق او همه صف زده خلق
 کاطعام کسان هزاره او را کار است
 پاسبانها گفتند: این لایه باباش آئینز خلیفه
 است و کشتن او فردا در دسر دارد او را
 دستگیر کرد و بدومی گفت تو برای چی عریده
 می کنی؟ گفت:

هر گه بسدم سلاح خود برگرد
 خون از من هر مرد دلور گسرد
 وین طرفه که چون تیغ ز ندرین خلق
 گه سیم ستاند و گه می زر گسرد
 گفت این دیگه بدتر، این لایه باباش میر غضب
 خلیفه است فردا نوبت ماسی شود و باید
 حسابش را داشته باشیم، او را هم دستگیر کرد
 و به سومی گفت که تو دیگر به کی می نازی؟
 گفت:

من زاده آن کسم که در پیش صفی
 خیزد جو به پای و جویی آرد به کنی
 صف را بکنند ز جا پس از عریده ای
 پس راندنشان از طرفی بر طرفی
 گفت: این یکی از شجاعان عرب است، لایه
 فرمانده سپاه خلیفه است، و در دسر دارد، آنها
 را صبح به دربار خلیفه برد و گفت جریان این
 است، خلیفه گفت: خوب آنها را بیاورید، پس
 از حضور، به آنها گفت: خودتان را معرفی
 کنید، معلوم شد آن اولی، شاگرد آئینزی است
 از آنها که دیده اید سینی چلو کباب را روی سر
 می گذارند می برند از این مغازه به آن مغازه،
 دومی که باباش علاوه بر این که تیغ می زد پول
 هم می گرفت، از آنها می بود که بادکن می کرده
 و خون می گرفته و سومی شاگرد نتر چران بود؛
 یک جوب که بر می داشت همه شترها صفشان
 از جا کنده می شد، این جمله از حجاج - با همه
 قساوت قلبی که داشت - در ادبیات عرب به
 یادگار مانده است: «عَلِمُوا اولادکم اللادب» به
 بجهایتان یاد بنهید که درست حرف بزنند، من
 نمی خواهم که وارد معنی «ادب» و از این
 حرفها بشوم، ولی ما باید به بجه حالی کنیم که
 علاوه بر حرف زدن معمولی، یک نوع حرف
 زدن هم هست که زیباست؛ همچنان آفرین است

و من فکر می کنم اولین بار که بشری برد که از
 این کلمه ها استفاده دیگری هم می شود کرد،
 بسیار به هیجان آمد، امروز برای ما روشن
 است که اگر هنر را به هر معنی بگیریم، حتی به
 معنی ارسطویی سابق که تقلیدی از طبیعت
 است، «ادبیات» و «بویزه نگارش» بزرگترین
 هنر به حساب می آید، شما نقاشی را نگاه کنید،
 نقاشی هنر هست اما فقط برای نفس و حالا
 اگر گاهی هم رنگهای یک تابلو در حقیقت،
 زبان یک نقاشی است، این زبان روزی از بین
 می رود، و با همه نمی فهمند، خلاصه، برای اینکه
 نقاش همه خواسته هایش را با زبان رنگها

موشک به هوا نکرده ایم؛ خیلی کارهای صنعتی
 نکرده ایم، ولی فرهنگی داریم سرچشمه گرفته
 از دو هزار سال بیشتر منهای جوانب
 شاهنشاهی آن و امروز حدود هزار و سیصد
 الی چهار صد سال است که با فرهنگ غنی
 اسلام هم عجین شده و از این ازدواج فرزندی
 به وجود آمده که واقعاً افتخار این مملکت
 است، باید دانش آموز بدانند که هر گاه مثلاً
 موسیقی مبتذل شده است در این مملکت،
 ادبیات آن را از ابتدال نجات داده است، امروز
 بر سینه کلمات در شعر حافظ و سعدی،
 زیباترین آهنگها به یادگار مانده است؛ آهنگی



بگوید، ابزار، بسیار کم است؛ رنگ است و قلم
 مو؛ رنگها به اندازه کلمات، گویا نیستند، نمایش
 و فیلم همه این جور است، امروز از آن
 نمایشهای یونان خبری نیست و اگر باقی مانده
 باشد، به کمک چه چیز سا چه ابزاری آن
 داستانها را حفظ کردیم؟ به کمک همین کلمات
 و نگارش و گرنه، ما چه خبری داشتیم که
 تراژدیهای یونان با کمدیها چگونه اجسرا
 می شد؟ و هزاران چیز دیگر حتی بعضی از
 تابلوهای نقاشی از بین رفته و کلمات، همه
 رنگهای آن را به یادگار گذاشته اند، به همین
 جهت « باید بچه بدانند که در ایران ما هنوز

که رقاصه ها با آن می رقصیده اند، آن آهنگ
 میندل دور ریخته شد و امروز می بینیم که حتی
 امام بزرگوارمان اجازه می دهند که غزل سعدی
 با آن زیبایی خوانده بشود و یا غزل حافظ با
 این که دولت جمهوری اسلامی است، در مورد
 نمایشها هم لحظه ای که بهایشی به ابتدال
 گر آید، این ادبیات بود که واقعاً نمایش و همه
 آن حالات مزخرف را از ابتدال نجات داد،
 کدام نمایشنامه بهتر از آنچه در ادبیات وجود
 دارد، دیده ایم؟ بنابر این، از هر بُعد که بنگریم،
 باید دانش آموز بدانند که هم ادبیات، هم
 نگارش، ابزار زندگی اوست و هم وسیله نفاخر



ماده ۲ منشور کمیتهٔ جانبداری از سال بین‌المللی کتاب، مصوب ۱۲۲ اکتبر ۱۹۷۱ در بروکسل می‌گوید: «در دورانی که یک انقلاب راستین در عرصهٔ آموزش و پرورش صورت می‌گیرد، لازم است از طریق برنامه‌ریزی مناسب، تعادل مداومی بین کتب درسی و گسترش نظامهای آموزشی برقرار گردد؛ کیفیت و محتوای کتابهای درسی باید بی‌انقطاع در همهٔ کشورهای جهان بهبود یابد.»

از زمان تصویب مادهٔ فوق بیش از پانزده سال می‌گذرد، اگر بهبود نسبی کتابهای درسی را در حال حاضر نسبت به گذشته نادیده بگیریم بی‌شک متصفانه قضاوت نکرده‌ایم؛ اما این بهبود کیفی بویژه در درس ادبیات فارسی هرگز ابدآل و حتی نزدیک به وضع مطلوب نبوده است. کتب مربوط به دروس اختصاصی رشتهٔ فرهنگ و ادب هر یک تراقص خاص خود را دارند. در این زمینه در باب بهبود شیوهٔ تدریس عروض کوششهایی شده است؛ اما هنوز تدریس آن کتاب خالی از اشکال نیست. کتب فنون و صنایع ادبی و قافیه، بیش از سایر کتابها نیازمند بررسی و تجدیدنظر هستند.

□ زبان به کار گرفته شده در کتاب صنایع که باید «گونهٔ درسی زبان» باشد — «گونهٔ ادبی زبان» است. با توجه به وضعیت تحصیلی دانش‌آموزانی که در این رشته ثبت نام می‌کنند، مؤلف محترم خود «تناسب و اقتضا» را که موضوع علم بلاغت است رعایت نکرده‌اند. به عنوان مثال صفحه ۹۱ غرق بین مجاز و کنایه و صفحه ۱۶ در باب شعر آهنگی و ضربی^۱، که دانش‌آموز و معلم هیچیک طرفی از آن نمی‌بینند. در این که اصولاً آیا طرح این موضوع در کتاب ضروری است یا نه، جای بحث است.

□ ده صفحهٔ اول کتاب غیرمنسجم و درهم ریخته است. بعضی مباحث نظیر «رنگ آمیزی و روشنگری» و «سلاست و درستی سخن» و

بشگرم و نبض جهان را در دست بگیریم، درمی‌یابیم که شاعر مشاطه نیست؛ و این زبان دریخانه‌ای — با کمال معذرت — با معیارهای زیبایی شناختی صد سال پیش که می‌گوید: «زیبای نیک اندام اگر در جامه‌ای ژنده روی نماید ظاهریتان ارزش حسن و جمال او در تیابند اما چون بپرایه و زوری بر او بندند جلوه و خودنمایی دیگر گیرد، ص ۹ کتاب» شأن والای انسان امروز را نمی‌زبید. خاصه که باید در کتابهای درسی زبانی و الایش یافته و فریخته به کار گرفته شود. کاربرد چنین زبانی را به نحو آقوی در مثالهای کتاب دستور دوم فرهنگ و ادب نیز می‌بینیم که در جای خود مایهٔ شگفتی است.

□ ترتیب قالبهای مختلف شعری در کتاب بدینگونه است: رباعی، دوبیتی، قطعه، مسمط، ترجیع‌بند، ترکیب‌بند، غزل و قصیده حال آن که از نظر روانشناسی یادگیری، غزل و قصیده به لحاظ نوع قافیه باید بر ترکیب‌بند و ترجیع‌بند مقدم باشند.

در صنایع معنوی نیز ابتدا از استعاره و سپس از تشبیه سخن می‌رود در صورتیکه استعاره خود مبتنی بر تشبیه است و باید بعد از تشبیه قرار گیرد. در این مورد نیز روانشناسی یادگیری ملحوظ نگشته است.

□ در تعریف رباعی ص ۳۳ و در تعریف صنعت سؤال و جواب ص ۱۰۲ دو رباعی آمده که سرایندهٔ آنها ابوسعید ابوالخیر ذکر شده است؛ درحالیکه هیچیک از این رباعیها از وی نیست. ابوسعید این رباعیها را به تناسب مجالسی که داشته از دیگران نقل کرده است، و خود وی سه بیت بیشتر شعر سروده است.

□ در تعریف استعاره در کتاب صنایع چنین می‌خوانیم: برای یادگیری استعاره از یادگیری چند اصطلاح ناگزیریم، مستعار، مستعار منته، مستعار له، جامع. اما مؤلف خود در توضیح استعاره تحقیقی از اصطلاحات منته و منته به

ضرورت بازنگری در شیوهٔ تدوین کتب صنایع و قافیه فرهنگ و ادب

□ سیما دزیرنیا

«سلاست و روانی»، در چند جای کتاب به طور پراکنده شرح شده است. در بحث شعر تعلیمی «به معنای محدود خود در شعر آرومبانی» پس از بحث از فن شعر هراس و یاره‌ای اسامی که ذکر آنها در کتاب ضروری نیست، ناگهان نصاب الصبیان و دانشنامهٔ سیری پا به میدان می‌نهند!

□ شیوهٔ نگرش به جهان شعر و شاعری در کتاب بسته و محدود است؛ و در نتیجه زبان کتاب که با به کار گرفتن واژگانی چون ابلغ و اقوی سعی در سیر به سوی فخامت دارد؛ در صفحه ۱۵ کتاب سقوط می‌کند و مقام شاعر را قبل از این که به مرتبهٔ پیامبری ایزدی ارتقاء دهد به سطح مشاطه‌ای که دو شیوهٔ برده نشین اندیشه را تا حد دلیری و دلارامی صفا و لطف و فر می‌بخشد، تنزل می‌دهد؛ اگر به جای این که از این زاویهٔ حاذق به جهان هستی نگاه کنیم، در مرکز دایرهٔ بایستیم و پیرامون خود را

استفاده می‌کند؛ آیا نمی‌توان برای آسان نمودن مطلب همین اصطلاحات را جانشین «آنها» که از یادگیرندگان ناگزیریم، نمود؟ اصولاً دو کتاب را که مؤلفین آنها در نامگذاری انواع استعاره و سایر صنایع اتفاق نظر داشته باشند نمی‌توان یافت. در پریشانی این تعاریف همین بس که در معانی و بیان حسین آهنی و معانی و بیان جلیل تجلیل و فنون بلاغت استاد همایی و زب سخن دکتر نشاط گاه انواع استعاره به جای هم می‌نشینند.

□ در ص ۸۹ در باب علاقه جزء به کل این بیت ذکر شده:

ز ما در همه سرگ را زاده‌ایم
به بی‌کام گردن بسو داده‌ایم
حال این که گردن دادن همان «گردن نهادن» و کنایه از تسلیم و اطاعت است و هر دو ترکیب نیز در فرهنگ معین به این معنی آمده است.

□ مورد دیگری که قابل ذکر است تکراری بودن خواهد و حتی تعاریف و عبارات استا به عنوان نمونه مواردی از این مثالها که در فنون بلاغت استاد همایی و سایر کتب صنایع آمده است ذکر می‌شود:

التزام کلمه بر آفتاب زلف تو نا سایه گستر است...

اعتات - چشم بدت دورای بدیع شمایل ...
تشبیه مشروط - اگر موری سخن گوید و گری مونی میان دارد...

استعاره - یا کاروان جمله بر فتم ز سبستان...
حسن طلب - ادب مگیر و فصاحت مگیر و شعر مگیر... - که با حذف علامت سؤال مفهوم بیت دیگرگون گشته.

ردالصدر علی العجز - قوام دولت و دین روزگار فضل و هنر...

تشبیه - بیچیدن افمی به کمندت مانند...
علاقه کل به جزء - عنان را بیچید و او را به تعل...

توضیح - بر بنده نهاد جود تو بار گران...

توضیح - بر سخاوت او نبل را بخیل شمار...
حقیقت - گر به شیر است در مصاف پلنگ...
در این مورد خاص جای شگفتی مضاعف است و استفاده از این بیت تکراری، بیانگر هیچ چیز نیست جز کم‌حوصلگی مؤلف.

در مورد بعضی از این صنایع در همه کتب صنایع ادبی پیش از یکی دو مثال ذکر نشده است. اگر مثال پیش از این موجود نیست از آموختن آنها چه حاصل؟ و اگر هست چرا با آوردن مثالهای نوروح تحقیق را در کتابهای درسی نمی‌دمند و آنگاه از معلم چشم دارند که خود به جستجوی شواهد دیگر رود!

کار تکرار در کتب صنایع ادبی به آنجا کشیده که با وجود این همه ابهام ظریف در غزل حافظ سالهای سال است که در بیان این صنعت شعری، خوشنویس معروف قرن هفتم به جای یافتن لب محبوب می‌نشیند: و در توضیح جناس نام، گور و بهرام قرنهایست که به تناوب یکدیگر را می‌گیرند. و آن «شیر تیرانداز» هنوز قهرمان بلامنازع میدان قرینه لفظی است. جای شکرش باقی است که سروقدان «طول التجاده و میهمان نوازان» «کثیر الرماده» به تازگی کتابهای درسی را ترک گفته و بی‌کارشان رفته‌اند!

آقای جلیل تجلیل استعاره مکتبه را همان استعاره تخیلی مجرد از اسناد می‌دانند. در کتابی دیگر این دو استعاره یکی پیش نیستند. در فنون بلاغت استاد همایی غرق استعاره مکتبه و تشبیه آنقدر ظریف است که باید به کمک رحل و اسطرلاب آن را تشخیص داد ص ۲۵۲ برای یک نوع استعاره در کتابهای گوناگون، اساسی، مطلقه، مجرد، سرشعه، مصرحه تحقیقی و مفرده ذکر شده است! آقای جلیل تجلیل تخم در شوره‌زار افکندن و خشت بر ذریا زدن را که قاعدتاً کنایه هستند، استعاره تشبیه ذکر کرده‌اند.

آقای آهنی از نوعی مجاز مرکب نام می‌برند

که در واقع همان کنایه است (معانی و بیان ص ۱۷۱) تشبیه مقلوب یا عکس، در کتابی دیگر تشبیه مطلق است.

ردالعجز علی، الصدر همان تصدیر است و تصدیر در عربی همان مطابفه است، اما مطابفه در فارسی همان تضاد است! (فنون بلاغت جلال همایی ص ۶۷)

استاد همایی معتقدند صاحب المعجم ردالصدر الی العجز در معنای ردالعجز علی الصدر آورده و بالعکس! ص ۶۷

این همه ناهماهنگی و بی‌نظمی و اساسی متعدد که صنایع ادبی ما را به تعبیر یکی ازاد با تشبیه به علم طلسمات کرده بیانگر این نکته است که کتب صنایع ادبی باید از نو و بادی نو نگاشته شود. بیهوده نیست که دکتر خانلری قواعد و تزیینات لفظی و ممنوی را از آثار ادوار انحطاط ذوق و فکر ایرانی می‌داند.

همان طور که اغراق و مبالغه و غلو را طبق تقسیم‌بندی قدما می‌توان تحت عنوان واحد اغراق ذکر کرد، باید برای انواع جناس و استعاره و تشبیه هم فکری بشود.

به اعتقاد نگارنده استعاره مصرحه و مرشحه هر دو می‌توانند تحت نام واحد «استعاره» بیان شوند. نهایت این که در نوع دوم، استعاره صنعتی نیز پذیرفته است؛ که این تغییر در اصل مطلب نمی‌دهد. استعاره مکتبه را هم می‌توان به پیروی از نظر دکتر شفیعی کدکنی «تشخیص» نام نهاد، با تعریف خاص خود که عبارت است از روح دمیدن در اشیاء. - استعاره تخیلیه هم تحت همین نام می‌گنجد - با این کار گریبان دانش‌آموز را از دست اساسی عجیب و غریب و تعاریف مغلف رها خواهیم کرد. در مورد «قلب و طرد و عکس» و انواع تشبیه و انواع جناس هم می‌توان به همین ترتیب با دست‌بندی نمودن آنها، یادگیری را آسان‌تر نمود.

اگر بادی نو به این درس بنگریم، پاره‌ای

۱۳۰۳



تأملی در اشعار پروین اعتصامی

مسعود جوادیان

در این سلسله مباحث که پیرامون ابعادی چند از دیوان و شخصیت پروین اعتصامی صورت می‌گیرد، در نظر داشتیم مقاله حاضر را به بحث پیرامون کتاب «تهمت شاعری»^۱ نوشته آقای «فضل‌الله گسرکانی» اختصاص دهیم. در کتاب نامبرده هدف نویسنده اثبات این مدعا است که هیچیک از اشعار پروین اعتصامی سروده وی نبوده است. لیکن تحقیق درباره این موضوع به پایان نرسیده است؛ در نوشته حاضر دو واژه «دزد» و «شیطان» در اشعار پروین اعتصامی مورد بحث و بررسی می‌باشد. قابل ذکر است که تکرار و تأکید برخی کلمات و واژه‌ها در دیوان معدودی از شعرا بر حسب اتفاق نبوده. بلکه حاکی از نظام خاص فکری هر شاعر می‌باشد و دقت در فهم این سرور و واژه‌ها و کلمات کمک بسیاری به درک اندیشه‌ها و احساسات شاعر کرده و پایه‌های

اصلی شخصیت او را به ما می‌نمایاند.^۲ در دیوان پروین کلماتی نظیر دزد، شیطان و اهریمن، قضا، بندار، چرخ، فلک، ایام، شوق و فتنه مکرر به کار رفته است. در این نوشته واژه‌های دزد و شیطان را مورد بحث قرار می‌دهیم:

۱ - دزد

«دزد» از واژه‌هایی است که به مناسبت‌های مختلف در اشعار پروین به کار رفته است. نمونه‌های زیر در این موضوع قابل توجه است:

... خفنگان بانو نگویند که دزد تو که بود
باید این مسئله پرسید ز بیداری چند^۳
... به داروغه و شخته جان بگویی
که دزد هوای را بزندان کنند^۴
... دزدند خود پرستی و خودکامی

غرور و اعتماد بیجا به خویش ناشی از جهل و بیخبری و خامی بوده و دارنده چنین خصلی بالاخره سبلی خواهد خورد، خواه از روزگار و حوادث آن، خواه از نتایج عمل خویش، و خواه از غفلت و قصور.

به طور کلی صفات منفی و ردائیل اخلاقی، حوادث روزگار، جهالت‌ها و شیطان، همه و همه دشمنان انسان و گوهر وجودی او هستند؛ بلای انسانیت او، آفت جان و پاکی روح او، عقل و بینش قلب او، و بلای استعدادهای عالی او هستند. دزد در اشعار پروین همبناستند؛ هر آنچه که انسانیت را لکه‌دار سازد، عقل او را ضعیف و ست کند، جان او را آساج حملات خود قرار دهد، ایمان او را نشانه بگیرد، دزد می‌باشد. در یک جا هوی‌های نفسانی، دزد شمرده شده است:

● پروین اعتصامی همواره لزوم بیداری و هوشیاری دائمی را یادآور می‌شود.

● در نگاه پروین اعتصامی انسان در عرصه گیتی دشمنانی دارد که غفلت از آنان موجب حسرت و خسران خواهد گشت.

به داروغه و شخته جان بگویی
که دزد هوای را به زندان کنند
در جای دیگر، خودخواهی و خودپرستی را دزد خوانده است:

دزدند خود پرستی و خودکامی
با این دو فرقه راه نییابند
در یک جا «شیطان» دزد معرفی شده است؛ بسیاری نکند بنده جو ایمان را
دیوزان بنده چه دزد بجز ایمانش
در جای دیگر، روزگار و ایام را رهن می‌داند:

به گسفرگاه تو ایام بود رهن
چه همی بار خود از جهل کنی سنگین
گاه سرمایه‌های عالی انسانی به مثابه میوه‌های یک باغ بشمار آمده که جهت غارت آن از دیوار بالا آمده‌اند:

با این دو فرقه راه نییابند^۵
گاه همین معنا با واژه «رهن» آمده است؛
... به گذرگاه تو ایام بود رهن
چه همی بار خود از جهل کنی سنگین^۶

... نهان در خانه دل رهنانند
که دائم در کمین عقل و جانند^۷
به دقت در نمونه‌های بالا، پاسخ این سؤال که «منظور از دزد، چیست یا کیست» به دست می‌آید:

در سراسر این دیوان، پروین خطرهای موجود بر سر راه انسانیت انسان را گوشزد نموده، لزوم بیداری و هوشیاری دائمی را یادآور می‌شود. در نگاه پروین اعتصامی انسان در عرصه گیتی دشمنانی دارد که غفلت از آنان موجب حسرت و خسران خواهد گشت. کبر و

باغبان خسته چون هنگام حاصل شد، غنود میوه‌ها بردند دزدان زمین درخت میوه‌دار^۱ بیت بالا بخصوص قابل تأمل است. پیام شاعره به ما این است که کمالات انسانی ساده به دست نمی‌آید و مجاهدت‌های بسیار لازم دارد. بعد از حصول هم می‌بایست مراقبت به عمل آید تا آخر کار از کف نرود.

در شعر «گرگ و شبان»^۲ پروین داستان شبانی را بیان می‌کند که هنگام گشت گوسفندان به خواب می‌رود. در این موقع، گرگی به گله زده گوسفندان را می‌دزاند. شبان هنگامی بیدار می‌شود که دیگر چیزی از گله باقی نمانده. شبان بی‌نوا با کوشش موفق می‌شود که گرگ را به دام بیندازد و ضربه محکمی بر سر او می‌کوبد. که: نو گرگی من شبان و گوسفندی. گرگ در پاسخ سرزنش شبان می‌گوید که دیگر دیر شده و تو هنگامی از خواب (در واقع از خواب غفلت) بیدار شده‌ای که من بسیاری از این گوسفندان را خورده‌ام. در این شعر گرگ به یک تعبیر هواهای نفسانی و جهالت‌ها و شیطان است و به تعبیر دیگر گرگ، دزد است و شبان، انسانی است که می‌بایست مراقب استعدادها و سرمایه‌های عالی درونی خویش باشد در غیر اینصورت بیداری پایان عمر فایده‌ای ندارد در دیوان پروین از این گونه و عطاها زیاد است. به همین مقدار اکتفا می‌کنیم.

● مقایسه واژه «نان و حلوا» در اشعار شیخ بهائی با واژه «دزد»
شیخ بهائی نیز در دیوان خویش واژه‌ای دارد که غرض وی از آن همان معنایی است که پروین از کلمه «دزد» اختیار کرده:

نیست جز تقوی در این ره توشه‌ی
نان و حلوا را بسهل در گوشه‌ی
نان و حلوا چیست؟ جاه و مال تو
باغ و راغ و حسمت و اقبال تو
نان و حلوا چیست؟ گوید با تو فاش
این همه سعی تو از بهر معاش
نان و حلوا چیست فرزند و زنت

اوفتاده همچو غل در گذرنت
... نان و حلوا چیست؟ این تدریس تو
کان بود سرمایه تلبیس تو
... نان و حلوا چیست؟ اسباب جهان
کسافت جان کسافت و مهان
آنکه از خوف خدا دورت کند
آنکه از راه هدی دورت کند
آنکه او را بر سر او بساختی
وز ره تحقیق دور انداختی
تلف کرد این نان و حلوا کام تو
ببرد آخر رونق اسلام تو
... هرچه از حق باز دارد ای بر سر
نام کردم نان و حلوا بر سر^۳

۲ - شیطان

در قرآن می‌خوانیم که خداوند آدم و حواری می‌آفریند و به آن دو، اسماء را از او می‌دهد و

ابعاد مختلف جنبه‌های حیوانی و غریزی بشر نظیر خورد و خواب و خشم و شهوت و حقد و حسد و کینه و حرص و آز و طمع، همه و همه تجلیات مختلف نفس اماره انسانند که او را در خود گرفته و اسیر گردانیده‌اند و هر یک بر حسب اقتضا، منشأ بدی‌ها و کسری‌هایی می‌گردند. خواننده این دیوان در سراسر آن در می‌یابد که پروین تا چه اندازه به این نکات اشاره دارد و چه خوب روح بی‌آرایش و پاک او جامعه انسانی را مخاطب قرار داد. و از ردائل اخلاقی بر حذر داشته و هر دل بیدار و وجدان حساس را متنبه می‌سازد.

اما طبق آیات صریح قرآن و احادیث و تعالیم پیشوایان اسلام، دشمنی بس قوی‌تر و خطرناک، دشمنی زیرک و غدار، در لحظه لحظه زندگی انسان در دل و فکر او

● در نظرگاه شاعره هوی‌های نفسانی دزد شمرده شده‌اند.

● سرمایه‌های عالی انسانی به مثابه میوه‌هایی از باغ انسانیت است که دزدان به غارت آن از دیوار بالا می‌آیند.

به دنبال فرصت است تا سرمایه دنیا و عقبای او را از کفش برآید و او را روانه سرای آخرت بنماید. این دشمن دیرینه بشر، همان ابلیس می‌باشد.^{۱۱}

با این مقدمه به نقل چند نمونه از ابیاتی می‌پردازیم که در ضمن اشعار به این موضوع اشاره کرده است:

نامه دیو تپا هست همان بهتر
که نه این نامه بخوانیم و نه عنوانش
گفتگوهاست بهر کوی زتساراجی
داستانهاست بهر گوشه زستانش
مخور ای دوست نه لوزینه^{۱۲} و نه نهش
مخرا ای دوست نه کرباس و نه کتانش^{۱۳}
نه یکی حرف مستینی است در استانش^{۱۴}
نه یکی سنگ درستی است بی‌نوازش^{۱۵}
رنگها کرده در این خم کف رنگیش^{۱۶}

بس از آن اسانی را که کوهها از پذیرش آن خودداری می‌ورزند به ایشان ارزانی می‌دارد سپس به ملائکه امر می‌فرماید که آن دورا سجده نمایند. ملائکه همگی فرمان حق را گردن می‌تهند مگر ابلیس که به جهت کبر و حسد از این کار خودداری می‌ورزد و به سبب این عصیان، ملعون درگاه الهی می‌گردد و با وجود سابقه کثرت عبادت، و علم و آگاهی بسیار، مقام خود را از دست می‌دهد.

ابلیس از خداوند تقاضای کند که به عوض عبادتش تا روز قیامت به او فرصت دهد و سوگند یاد می‌کند که در آن فرصت آدمیان را از مسیر هدایت به انحطاط ضلالت و معصیت بکشاند. بنابراین، انسان اگر بخواهد در سیر کمال قدم نهاد در مانع و یاد و خصم بر سر راه او ننشسته‌اند یکی هوای نفس و دیگری شیطان.

● بخش چشمگیری از آثار و کتب علمی، ادبی و فرهنگی ایران منجمه کتابخانه مقبره شیخ صفی‌الدین اردبیلی تاراج شده است.

● آثار و کتب خطی و اسلامی به تاراج رفته در موزه تاریخی غازان، کتابخانه فرهنگستان علوم تاتارستان شوروی و دانشگاه غازان نگهداری می‌شوند.

اسناد نادر اسلامی در کتابخانه‌های شوروی

دکتر غلامحسین بیگدلی



روابط سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ایران با اقوام و ملل کشورهای اسلاو تازاد از آن جمله روسیه تزاری از قرن شانزدهم میلادی آغاز گردیده است. مادر اینجا قصد نداریم که درباره چگونگی، بسط، رشد و انکشاف این علائق با کشور همسایه شمالی‌مان روسیه که بعد از انقلاب اکتبر سال ۱۹۱۷ به اتحاد جماهیر شوروی تبدیل نام کرده است به بحث پرداخته، تاریخ و چگونگی این علائق را بیان نمائیم. ما فقط آنچه می‌خواهیم درباره کتب و آثار و اسناد خطی اسلامی موجود و مهجور در مخازن تاریخی شهر غازان (در قلب کوه‌های اورال در ۶۰۰ کیلومتری شرق مسکو و شهر دانشگاهی تارتو واقع در گوشه جنوب شرقی جمهوری استونی در ساحل دریای بالتیک به خوانندگان مختصر معلوماتی بدهیم. جای بسی تأسف است که در جریان جنگهای ایران و روسیه در سالهای ۱۲۲۷ - ۱۲۴۴ هجری قمری برابر با ۱۸۱۲ - ۱۸۲۸ میلادی با اشغال قسمتی از خاک و وطن بخشی چشمگیر از ثروت مادی و معنوی از قبیل آثار و کتب ادبی و علمی و فرهنگی ایران نیز تاراج گردید. به‌روسیه تزاری برده شده، به‌ویژه کتابخانه غنی و مشهور و آثار عتیقه موزه آستانه مقبره شیخ صفی‌الدین اردبیلی (ف. ۷۳۵ ه. ق.) یکجا توسط قزاقان روسی غارت گردیده و به شهرهای مسکو و لنین‌گراد منتقل شده است و متأسفانه این شرارت رادر جنگ جهانی دوم نیز تکرار نموده‌اند. بدیهی است قسمتی نیز از اموال این تاراج و یسفا و دستبردها از بین رفته و مفقود گردیده است. باز جای شکرش باقی است که باقیمانده این ثروت معنوی و آثار گرانبهای علمی و هنری و فرهنگی بی‌نظیر و گرانبها کلاً از بین نرفته و هم اکنون در موزه «ارمیتاژ» لنین‌گراد (در هشت سالن بزرگ) و کتابخانه‌های «لنین» مسکو در شعبه شرقشناسی و کتابخانه‌ی سالتیکوف شچدترین در شهر لنین‌گراد نگهداری می‌شوند و شماری نیز در موزه‌ها و

کتابخانه‌های جمهوریهای پانزده گانه شوروی
پراکنده اند و موجود می‌باشند.

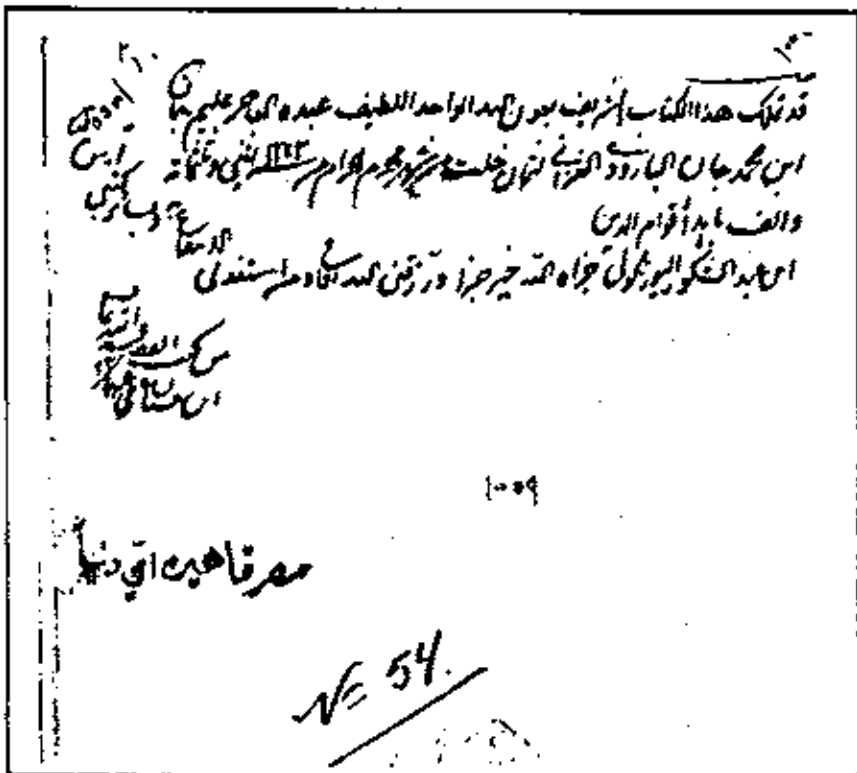
خوشبختانه امروز همین اشیاء نادر و عتیق
و کتب و آثار غارت شده صنایع عجم در
موزه‌ها و کتابخانه‌های شوروی خودنمایی
نموده، معرفت و مظهر هنر و دانش و فرهنگ و
ادب ایران در طول ادوار و قرون در کشور
اتحاد شوروی امروز می‌باشد.

مؤلف این سطور بارها در مراکز ذکر شده
و ذکر نشده حضور بهم رساند. و از اکثر این
اموال و آثار به‌یغما رفته دیدن نموده است.
به‌ویژه در کتابخانه سالتیکوف شجدرین تعداد
کثیری از آثار و کتب خطی آستان شیخ صفی
را مشاهده کرده و از برخی از آنها سود جنبه
و عکس برداری نموده است و با چشم خویش
دید که در پشت ورق اول این کتابها با خط
خود شاه عباس صفوی اول جمله‌هایی مربوط
بهوقف بودن آثار و تأکید خارج نکردن آنها از
کتابخانه مقبره نموده و به‌خارج کننده نفرت
کرده و لعنت فرستاده است. و با جمله: «کلب
آستان علی عباس» نوشته را ختم و مهر نموده
است. ولی چه سود که غارتگران خارج نموده
و به‌یغما برده‌اند.

در اتحاد جماهیر، تنها شهرهای مسکو و
لنین‌گراد نیست که مقدار کلی از ثروت معنوی
و آثار هنری و تعداد کثیری از آثار و کتب خطی
گرائیهای ایران در موزه‌ها و مخازن آنجا
نگهداری می‌شود. بلکه در همه پایتخت‌های
دیگر پانزده جمهوری اتحاد شوروی به‌همین
منوال است. و این موضوع خود حدیث
جداگانه و شایان تدقیق و دقت است.

غازان

شهر تاریخی غازان در ساحل راست
رودخانه عظیم و لگا (ایتیل یا ایدیل) واقع شده
شهرست کهن سال و سرسبز و زیبا، دارای
ابنیه تاریخی متعدد و آرزیتکت شرقی و غربی
ممزوج و چشم‌گیر که هم اکنون مرکز جمهوری
خودمختار تاتارستان شوروی می‌باشد. اهالی
نژاداً تاتار هستند که در نتیجه اختلاط با نژاد



۱۳۵۹

مهرماهین آبی دنیا

۵۴

از این نوع متمرکز است.
برای این که از نزدیک با این خزاین
گرائیهای علم و ادب و فرهنگ و هنر آشنا
بشوم در اواسط خرداد ماه ۱۳۵۷ خورشیدی
راهی غازان گردیدم و مدت پانزده روز در میان
این دریای بیکران کتب و آثار دستخطی
غوظهور گشتم و به‌چشم خود دیدم که حقیقتاً
غازان دارالعلم سرورتمندی است و نظامی
بزرگ، جقدر پیش‌گویی بجای بر معنایی کرده و
فرموده است:

نهبنامه دولت یکسببباد

ورق بر ورق هر سویی برده باد

این همه آثار گرائیهای خطی موجود در
مخازن غازان امروز، تماماً قبل از دوران
صفویه و احتمالاً در دوره ایلخانیان به آن شهر
منتقل گردیده‌اند و خوشبختانه نیز دست
برآسیب زمان و حوادث همه آنها را نابود
نساخته است.

آثار و کتب خطی و چاپی اسلامی موجود
در این شهر اساساً در سه مرکز اصلی

اسلاو و فنبار سیاسی زبان و قومیت خود را
اجباراً و اضطراراً فراموش کرده کاملاً تحلیل و
روسیزه شده‌اند و تبدیل به یک وصله ناجور و
نارنگ گشته‌اند. در شهر در زبان غالب و
حاکم روسی مدارس، دانشگاهها و دارالعلم‌ها
بیا و برقرار می‌باشد و با یک شهر روسی ابدأ
فرقی ندارد و از زبان و فرهنگ تاتار آسمی و
رسمی و اثری وجود ندارد.

در طول مدت اقامت اضطراری در شوروی
کراراً می‌شنیدم که شهسواران دارالعلمی
است کهن سال که با کتابهای خطی و آثار
قدیمی دست نخورده و بکر خود بسیار غنی
است. می‌گفتند در مخازن متعدد این شهر آثار
گرائیهای در زبانهای فارسی و ترکی و عربی
موجود است که حتی قسمت اعظم آنها هنوز
هم شناسایی و ردیابی نگردیده، گمنام و
ناشناخته مانده است و تعدادشان نیز بسیار
است و نزدیک به ده هزار جلد می‌رسد. و
علاوه بر این کتابهای خطی، شمار کثیری
استاد خطی از قبیل فرامین، قبالجات،
عقدنامه، وقفنامهها، نامه‌های تاریخی و اسنادی

نگهداری می‌گردند و تخمیناً به‌طور تساوی هستند و معلوم می‌شوند که این ثروت ارزان بدست افتاده را بعدها از روی حساب تقسیم نموده‌اند. این سه مؤسسه عبارتند:

۱ - دانشگاه غازان بنام لنبن.^۲

۲ - موزه تاریخی غازان

۳ - کتابخانه فرهنگستان علوم تاتارستان شوروی بنام 'لویپاچوشکی'.

همه کتب موجود در این مخازن حقیقتاً تاکنون آن طوری که باید و شاید شناسایی نشده، حتی سیاه کامل اکثر این کتابها ترتیب و تنظیم نگردیده و نام قسمت مهم آنها داخل در هیچ دفتر یا کاتالوگی نشده و بدون هویت و نظم ترتیب در انبارها انباشته گردیده است. گویا اصولاً در غازان متخصصی که با زبانهای فارسی و عربی آشنا باشد وجود ندارد و از خارج کسی را برای این کار نیآورده‌اند.

دسترس عالم دانش و فرهنگ قرار خواهد گرفت. و این وظیفه فراموش نشدنی و تأخیر نیفتادنی ماست که روزی با امکانات ضروری و سزوار و اعزام هیئتی از مستبحرین و دانشمندان دلسوز و علاقمند و آگاه به زبانهای سه‌گانه به این شهر دور افتاده تعدادی از این آثار و شماری از این جواهرات ادبی مهجور و دور افتاده‌مان را به دست آورده و بجزینه علم و ادب میهن گرامیمان عودت دهیم ما امیدواریم با بهبودی روزافزون مناسبات همه‌جانبه ایران و شوروی این آرزوی مقدس ما نیز برآورده شود و کتب دستخطی غازان شوروی شناخته گردند و بعد از قرنها بوطنشان بازگشته مورد بهره‌برداری قرار بگیرند.

ما ضمن تخصص و تکاپو در میان کتابهای خطی و چاپی بنیادهای فرهنگی شهر غازان به آثار علمی و ادبی نادر و گرانها بسیاری

هجری قمری است که امروز هم می‌تواند نمونه باشد.

دیگر از آثار گرانهای مهجور غازان «شکرنامه» شاعر فحل و توانایی به نام خاقانی (البته نه خاقانی شروانی) که از لحاظ مضمون و شعریت عالی و رسا، از لحاظ کاغذ و خط و تزئین از آثار زیبا و کم نظیر و گرانهای دستنویس زبان فارسی است.

همچنین لغتنامه حجیم و قطور «صحاح الجوهری» ابونصر اسماعیل بن حماد الجوهری در ۱۶۲۶ صفحه، این فرهنگ معتبر ایضاً با تاریخ تألیف سال ۸۹۲ هجری قمری (۱۴۸۲ م) جزو آثار نادر و گرانهای خطی این کتابخانه‌هاست که عجالتاً در قلب سرد کوههای اورال مطرود و مهجور و فراموش و لال افتاده‌اند و چشم به راه صاحبان اصلی‌شان می‌باشند.

در میان دستنویسهای مخازن شهر غازان نام چند جلد دیگر را برده و سپس به تفصیل درباره فرهنگ «صحاح العجم» نسخه غازان سخن خواهیم راند.

- تصوف (نظم) نسخه خطی شماره ۵۲۷

- تصوف (نثر) نسخه خطی شماره ۲۵۶

- تصوف (نثر) نسخه خطی شماره ۳۶۱

- اندرز و حکمت (نثر) نسخه خطی شماره ۳۴۲

- رساله التصوف عربی (نثر) نسخه خطی شماره ۲۱۹

- «هفت پیکر» با «حسن و دل» (شعر) نسخه خطی شماره ۲۲۶

- فضولی (شعر) ترکی نسخه خطی شماره ۱۷۳-

- فضولی دیوان ترکی نسخه خطی شماره ۲۱۶۸

ترجمه شاهنامه فردوسی به ترکی عثمانی نسخه خطی شماره ۲۱۶۱. برای سلطان بایزید در سال ۷۶۰ هـ ق آماده گردیده است.

در میان انبوه آثار خطی خزاین شهر غازان و در میان صدها آثار گرانها، اثر خطی

● آثار گرانهای دارالعلم غازان شامل ده هزار جلد کتابهای خطی آثار قدیمی و بکر بسیار غنی به زبانهای فارسی، ترکی و عربی است.

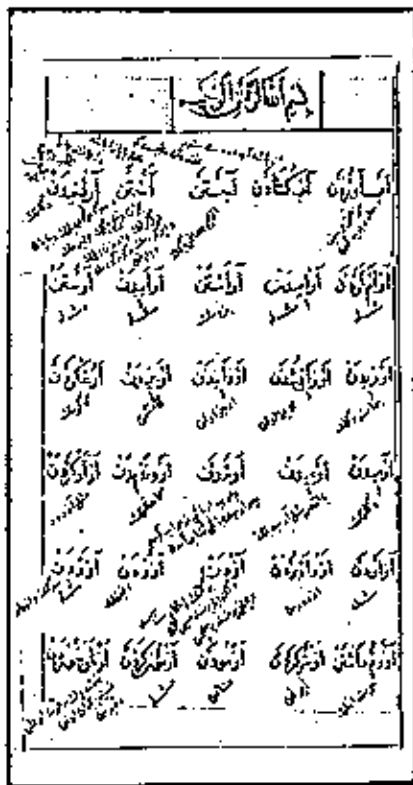
برخورد نمودیم که همه‌شان نمایان دقت و ارزنده بودند. از آن جمله است:

- «کتاب القانون الطب» منطق، طبیعیات و علم الکلام» شیخ الرئیس ابوعلی سینا در یک مجلد و در ۱۲۰۰ صفحه که در سال ۱۵۱۳ میلادی برابر سال ۹۱۹ هجری قمری در شهر رُم چاپ شده و از کتب چاپی نادر و کمیاب جهان بشمار می‌رود و نسخ انگشت شمار آن فقط در چند کتابخانه معبر دنیا نگهداری می‌شود.

- کتاب دیگری به نام «عجایب المخلوقات» که بقلم توانای ذکریا بن محمد بن محمده الکتوشی القزوی در زمان شاپورین عثمان (قرن ۷ هجری) نوشته شده است که از لحاظ زیانتناسی و نثر روان این کتاب نمونه سلیس، زیبا و روان نثر فارسی قرن هفتم

این است که در هنگام مراجعه پژوهشگران وارد به غازان، مسؤولین مربوط و کتابداران نمی‌توانند وظیفه خودشان را بجای بیآورند و کتاب منظور را ارائه نمایند و خود پژوهشگر ناگزیر است شخصاً وارد مخزن شده و نکاپو نماید تا اثر منظور را پیدا بکند یا نکند بمضامین اجازه این کار را نمی‌دهند. شماره کتابهای خطی اسلامی غازان بنا بگفته‌ی کارمندان و کتابداران مربوطه به ده هزار جلد تخمین زده می‌شود که به زبان فارسی، عربی و ترکی می‌باشند و تعداد کتب فارسی از شمار عربی و ترکی بیشتر است.

ما بر این پندار هستیم که اگر وضعیت این کتب دستخطی دقیقاً روشن و مشخص بشود، به تحقیق چه بسا باید آثار نادر و گرانهای مفقودالامر فارسی یا عربی پیدا شده و در



سال، یعنی دانشگاه تارنو که در سال ۱۸۰۲ میلادی تأسیس گردید. و اکنون ۱۸۷ ساله است مطابق آمار دقیق در مخازن این دانشگاه در سال ۱۹۲۰ تعداد ۷۲۲ هزار جلد کتاب موجود بوده که این رقم در سال ۱۹۶۰ به ۲/۳۰۰ میلیون جلد در سال ۱۹۷۶ میلادی به ۳/۵ میلیون نسخه رسیده است. به تحقیق تاکنون نیز شماری بر آن افزوده است.

دانشگاه تارنو از لحاظ قدمت و عظمت و اهمیت شهرت جهانی دارد و دهها هزار دانشجو از نژاد و نسل مختلف در این دانشگاه به تحصیل می‌پردازند و به طوری که اشاره کردیم کتابخانه این دانشگاه بسیار غنی است ولی متأسفانه در شعبه شرقشناسی این دانشگاه کتب خطی فارسی، عربی و ترکی از لحاظ تعداد چندان زیاد نیست، لیکن هر آنچه که هست از لحاظ فرم و مضمون و سندرجه ویژه کاغذ و خط و مینیاتور بسیار غنی و نادر و گرانبها است. یعنی از برگزیده‌ترین آثار

محتوی پانزده هزار واژه مصدری فارسی ترکی بود و در اینجا نیز مؤلف از زبانهای عربی و پهلوی (فارسی میانه) سود جست است. که ما این فرهنگ را نیز مانند اولی با خط نستعلیق خودمان نوشته و در سال ۱۳۶۶ خورشیدی در تهران با هزینه شخصی بچاپ رساندیم.

در فرهنگ فارسی به ترکی «صحاح المعجم» نسخه غازان از صفحه ۳۶ تا ۲۶ دستنویس فصلی بنام «القسم الثاني في القواعد و ما يتبعها» یا تثر روان فارسی نوشته شده و قواعد دستور زبان فارسی برای نوآموزان ابضاح و تعلیم گردیده است. و به احتمال این دستور و قواعد از نخستین دستورهایی روی کاغذ آمده زبان فارسی می‌باشد که در حدود تقریباً شصت سال قبل به رشته تحریر درآمده است. تکرار می‌کنیم اگر بشهر غازان اعزام هیئتهای علمی جندی بعمل آید، چه بسا دستنویس گرانبها و نادر و گمنام یا مفقودالامر فارسی از آنجا بدست خواهد آمد. حتی بر این پنداریم که نسخه «کلیله و دمنه» منظوم ترجمه ابرعبدالله رودکی سمرقندی (۳۲۹ - ۵ هـ. ق) نیز که ما این بیت شیوای:

هر که نماند از گذشت روزگار
هیچ ناموزد ز هیچ آموزگار
آغاز می‌گردد در غازان وجود داشته باشد. البته این حدسی است و حقایق را خدا می‌داند.

تأرتو

اما در باره وضعیت آثار دستخطی کتابخانه مشهور شرقشناسی دانشگاه شهر تارنو واقع در مستهاله جنوب شرقی کشور استونی در ساحل شرقی دریای بالتیک و جنوب خلیج فنلاند باید کمی بیشتر ایضاحات داد. این شهر کوچک و بسیار زیبا که در جهان به نام شهر فرهنگ و دانش و دانشگاه شناخته شده و تخمیناً باندازه ربع سکه خود از سرتاسر اتحاد شوروی و کشورهای دیگر جهان دانشجو دارد و دارای یک کتابخانه بسیار غنی و با عظمت است. بدین معنی که این مرکز فرهنگی کهن

گرانهای دیگری جلب توجه ما را نمود و آن عبارت از فرهنگ «صحاح المعجم» فارسی به ترکی است که مؤلف آن در پیروی از فرهنگ «صحاح المعجم» هندو شاه صاحبی نخجوانی و با همان اسم و ترتیب برشتهی تحریر کشیده ولی متأسفانه نام مؤلف و کاتبش تا به امروز به عالم و ادب روشن نگشته است. این لغتنامه نیز مانند سلفش دارای صدها لغات ویژه و ناب فارسی و ترکی است. در باره این دو فرهنگ کمی بیشتر توضیح باید داد: ما قبلاً نسخه خطی منحصر بفرد فرهنگ غنی و گرانبهای «صحاح المعجم» یا «تحفة العشاق» هندو شاه بن صاحبی نخجوانی و یا بقولی هندو شاه بن سنجر بن عبدالله صاحبی کبیرانی ملقب به فخرالدین را که در نیمه دوم قرن هفتم هجری قمری می‌زیست و در سال ۷۳۰ هـ. ق دیده از جهان غروب بست، از شهر برانسیلاو چکسلواکی بدست آورده و در سال ۱۳۶۱ خورشیدی بوسیله مرکز نشر دانشگاهی در تهران بچاپ رساندیم. این نسخه فرهنگ هندو شاه یک لغتنامه ایضاحی و مصدری دو زبان فارسی به ترکی است که مؤلف آن علاوه بر دو زبان نامبرده اصلی از لغات و زبانهای پهلوی (فارسی میانه) و عربی نیز سود جست است و کلاً محتوی ۶۰۰۰ واژه فارسی و ترکی می‌باشد و با توجه به ویژگیهای این فرهنگ با جرأت می‌توان ادعا نمود که با فرهنگهای مشابه مانند «دیوان لغات الترک» محمود کاشغری و «حلیة الانسان و حلاوت اللسان» ابن مهنا و امثال برابر می‌نماید.

اما فرهنگ «صحاح المعجم» نسخه غازان که تالی «صحاح المعجم» نسخه برانسیلاو است از لحاظ حجم سنیرتر و از لحاظ شماره واژه نخبیناً اندکی کمتر از ۲ برابر لغات فرهنگ اول می‌باشد. ولی متأسفانه چنانکه گفتیم مؤلف و کاتب آن معلوم نیست و دقیقاً تاریخ تألیف نیز روشن نشده است ولی از قراین موجود چندان دور از هندو شاه نخجوانی نبوده است. فرهنگ «صحاح المعجم» نسخه غازان

«غلط نویسی» کم کم به صورت رسم رایج درآمد است؛ علی‌رغم استادان که درست نویسی را تبلیغ و ترویج می‌کنند، بعضی از دانش‌آموزان و دانشجویان، به غلط نوشتن بیشتر راغبند تا درست نوشتن؛ متن زیر، گزارشی است از آقای دکتر روح اله امینی استاد مردم‌شناسی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران که با تشکر از توجه ایشان، چاپ می‌شود.

غلط بنویسیم!

هزار نکته باریک

نکته‌هایی که از مجموعه صدویست ورقه امتحانی یادداشت شده، شامل دو قسمت است. قسمتی از آن یادآوری غلط‌های املائی و دستوری و انشائی است، که متأسفانه عمومیت دارد، و اختصاصی به درس معینی ندارد. و قسمت دوم نکته‌هایی است مربوط به باسب‌های «مردم‌شناسی فرهنگی» که به ترتیب خواهد آمد.

□ دکتر روح اله - امینی

● اگر در سطح دانشگاه املاء و دیکته در برنامه‌های درسی پیش‌بینی نشده، برای آن نیست که درست‌نویسی بی‌اهمیت است، بلکه اصل بر این است که در دوره متوسطه به قدر کافی آموخته‌اند که در میان مقصود غلط ننویسند.

● استادان ادبیات فارسی بر این عقیده‌اند که دانشجویانی که پایه ادبیات آنان در دوره دبیرستان استحکامی نیافته باشد، با دو واحد 'ادبیات' که به عنوان درس عمومی در رشته‌های مختلف دانشگاهی پیش‌بینی شده، نمی‌توانند ضعف و کمبود خود را جبران نمایند.

قسمت اول: نکته‌های عمومی

الف) خط: با بیداش چاب و رواج مانسین تحریر (تایپ)، توجه به خط و خوش‌نویسی به تدریج کم شده، نامه‌های اداری، کتاب‌ها، مقاله‌ها، روزنامه‌ها، آگهی‌ها، حتی بعضی از نامه‌های خصوصی یا حروف چاپی است و نوشتن با دست نام «خوش‌نویسی» یافت و به عنوان یک «هنر» تلقی می‌گردد.

این بی‌توجهی به خط نویسی کم‌کم باعث رواج «بدخطی» گردید و به طبیب و قاضی و مهندس و معلم هم سرایت کرد و در مواردی «خوش خط بودن» به عنوان «ضد ارزش» جلوه نمود، (مثلاً نسخه طبیب).

این تغییر در کشورهای اروپایی یعنی در مورد الفبای لاتین بیشتر و سریع‌تر انجام گرفت. در مورد خط فارسی، به علت اعتباری که خوش خطی داشت، (یعنی هم هنر محسوب می‌شد و هم معرف سواد و معلومات بود) زیاد دستخوش تغییر قرار نگرفت و در برنامه دبستان‌ها هفته‌ای یک ساعت به عنوان خوش‌نویسی به وسیله معلم هنر پیش‌بینی شده و کوشش می‌شود که دانش‌آموزان خوانا و زیباترین‌نویسی را فراگیرند. ولی متأسفانه، روزبه‌روز، ورقه‌های امتحانی، با خط نه‌زیبا و نه خوانا، تعدادش بیشتر می‌شود.

البته، منظور این نیست که ورقه امتحانی دانشجوی، به اصطلاح با «خط میر» و «خط یاقوت» برابری کند و یا این که مثلاً در کنکور دانشگاه، به خوش‌نویسی هم امتیاز بدهند، ولی این انتظار می‌رود، (بلکه باید و حتماً باید) ورقه و نوشته یک دانشجو خوانا باشد. و این تنها وسیله رسانیدن منظور و مقصود، در امتحان کتبی است. متأسفانه بعضی از ورقه‌های امتحانی - که نسبت به آن سال به سال روبه‌افزایش است به‌فدردی بدخط و ناخوانا است که به زحمت می‌توان چند کلمه از



برای او حکایت کردم (درست)
داستانی که بسیار غم‌انگیز بود را برای او
حکایت کردم (نادرست)

د) کاربرد اصطلاحات کلی و «قالبی»
بعضی از اصطلاحات کلی که در مواردی به
صورت تکیه کلام و معمولاً در زبان محاوره به
کار می‌رود، و شنونده به «اقتضای موضوع»
مفهوم مورد نظر گوینده را درمی‌یابد. مانند
اصطلاحات «خاص»، «مخصوص»، «نه به آن
صورت»، «آن چنانی»، «در رابطه با» و... که هر
کدام در جای خود دارای معنا و مفهومی گویا و
روشن است. ولی کاربرد آن، به طور «قالبی»
در یک تحقیق یا پایان نامه یا ورقه امتحانی،
برای دانشجو که انتظار می‌رود، هر اصطلاح و
کلمه را با دقت و ظرافت در مورد و جای خود
بکار ببرد، اگر نشان بی‌مایگی نباشد، حمل بر
بی‌توجهی و کلنی‌گونی خواهد گردید. و ناگزیر
از ارزش نوشته کاسته خواهد شد. به عنوان
نمونه:

۱ - «خاص» و «مخصوص». جمله‌هایی
چون: «از چوب مخصوصی ساخته شده»،
«دارای شکل مخصوصی است»، «انداختن
سفره‌های خاص مذهبی شامل عناصری خاص
است» و... نمی‌تواند ارزش علمی و تحقیقی
داشته باشد. و در یک نوشته علمی و تحقیقی
انتظار می‌رود که تا آن جا که مقدور است، آن
«مخصوص» و این «خاص» مشخص شده
باشد.

۲ - «نه به آن صورت» در زبان محاوره

نادرست نوشته شده، ولی هر چه باشد، باید
توجه داشت که ورقه امتحان معرف معلومات و
دقت و تمرکز فکری و عدم شتابزدگی است و
اگر یکجا نتوان از لغزش و اشتباه و فراموشی
چشم‌پوشی کرد در موقع امتحان است.

ج) نکات دستوری: سرگردانی «را» علامت
مفعول (بی‌واسطه) می‌دانیم که بنا بر قاعده و
دستور زبان فارسی حرف «را» بلافاصله بعد از
مفعول می‌آید. و این خود از علامت شناخت
مفعول در جمله است. و نمی‌توان آنرا بعد از
فعل جمله ربطی (فراکرد پیرو) آورد. و این
قاعده را در مدارس به دانش‌آموزان یاد
می‌دهند.

ولی متأسفانه کاربرد نابجای حرف «را»
(که در رسانه‌های گروهی جانی بساز کرده
است) در نوشته‌های دانشجویان نیز فراوان راه
یافته و در ورقه امتحان گاهی به جمله‌نی
برمی‌خوریم که دوبار حرف «را» به کار رفته
یک بار بلافاصله بعد از مفعول (که باید)، و
یک بار دیگر بعد از فعل جمله ربطی، مثلاً به
این جمله که از نظر معنا نیز نادرست و در جای
خود بحث خواهد شد توجه نمائید: «زبان
فارسی را از این جهت که هنوز در ایران
هستند کسانی که مثلاً به زبان ترکی صحبت
می‌کنند و فارسی نمی‌دانند را نمی‌توان جزه
فرهنگ به حساب آورد.»

گاه در جمله‌ای که اصلاً مفعول بی‌واسطه
وجود ندارد، آوردن حرف «را» بعد از فعل
فراموش نشده، مثلاً در این جمله، که
دانشجویی در مقام عذرخواهی ورقه‌اش را با
آن به پایان رسانده: «من چون هفته قبل مریض
بودم را، امتحانم خوب نشده، ببخشید»

کاربرد «را» علامت مفعول بی‌واسطه، به
تفصیل در دستور زبان فارسی هم دوره
راهنمایی و هم دوره دبیرستان ۲ آمده است و
در مواردی بر آن تاکید شده، مثلاً:

فراکرد پیرو
داستانی را که بسیار غم‌انگیز بود،
فراکرد پایه

یک جمله را خواند و شاید نویسنده ورقه هم
نتواند بخواند. و ای بسا ورقه‌هایی که نویسنده
آن مطلب را فهمیده، و به زعم خود درست
نوشته، ولی به علت بدخطی و خوانا نبودن
ورقه، امتیاز واقعی خود را به دست نیاورده
است.

ب) املاء کلمه‌ها: درست است که بدون
غلط نوشتن (به ویژه درست نوشتن کلمه‌ها و
اصطلاحات عربی که در زبان فارسی رایج
است) آسان نیست و ممکن است، کسانی که
سال‌ها ادبیات خوانده‌اند، نیز در نوشتن
کلمه‌ای اشتباه کنند، یا املاء کلمه‌ی را ندانند،
ولی املاء در حدی متعارف، که وسيله تفهیم و
تفهم است الزامی و شرط قبولی در دوره
ابتدائی و متوسطه است و اگر در سطح
دانشگاه املاء و دیکته در برنامه‌های درسی
پیش‌بینی نشده، برای آن نیست که
درست‌نویسی بی‌اهمیت است، بلکه اصل بر
این است که در دوره ابتدائی و متوسطه به قدر
کافی آموخته‌اند که در بیان مقصود خود غلط
ننویسند. استادان ادبیات فارسی بر این
عقیده‌اند که دانشجویانی که پایه ادبیات آنان در
دوره دبیرستان استحکامی نیافته باشد، با دو
واحد «ادبیات فارسی» که به عنوان درس
عمومی در رشته‌های مختلف دانشگاهی
پیش‌بینی شده، نمی‌تواند ضعف و کمبود خود
را جبران نمایند.

کلمه‌ها و اصطلاحات نسبتاً ساده‌ای را که
در این امتحان نادرست نوشته‌اند، و بعضی از
آنها در چند ورقه تکرار شده، عبارت است از:
خرده فرهنگ (خرده فرهنگ) نزر (نذر)
راجب (راجع به)، نامرعی (نامرئی، بلعکس
(بالعکس)، اشیاع (اشیاء)، نرز خاص (طرز
خاص)، اصلاحات عرضی (اصلاحات
ارضی)، نوع‌آوری و ابداع (نوآوری و ابداع).
شاید بعضی از این غلط‌نویسی‌ها در اثر
شتابزدگی و بی‌دقتی رخ داده باشند، و در
مواردی نیز مشاهده می‌شود که کلمه‌ای در یک
ورقه امتحانی یک بار درست و بار دیگر

هنگامی که از کسی سؤال می‌شود: «در این سفر به شما خوش گذشت؟» و او در جواب می‌گوید: «نه به آن صورت» پیدا است که «صورتی» از «خوش گذشتن» برای گوینده و شنونده مشخص و معلوم است. ولی وقتی دانشجوی می‌نویسد: «لباس سربازان به آن صورت جزء فرهنگ نیست» لازم است قبلاً «صورت» و شکلی عرضه شده باشد تا بتوان به «آن» اشاره نمود. معمولاً از جمله‌هایی بدین گونه، استنباط می‌شود که نویسنده خواسته جواب «آری و نه» بدهد.

۳ - «آن چنانی»، اصطلاحاتی مانند «عمومیت آن چنانی»، «تاثیر آن چنانی» یا «ارزش آن چنانی» که در بعضی از ورقه‌ها دیده می‌شود، بایستی بیشتر به معنی «آن چنان که شاید و باید بکار رفته باشد» در چنین صورتی لازم است که قبلاً «شاید و باید» مشخص گردد.

۴ - «در رابطه با» این اصطلاح چون در جمله‌ی بکار رود، برای نشان دادن پیوستگی و مناسبت امور یا اشیاء یا مواردی با یکدیگر است.

چندی است که در زبان محاوره، به صورتی «قالی»، این اصطلاح در اول عبارت یا وسط جمله می‌آید و معانی مختلفی چون: «در مورد»، «در مقایسه»، «راجع به» و «به مناسبت» از آن استفاده می‌شود و گاهی نیز بدون این که معنایی داشته باشد، گفتگو، با «در رابطه با» آغاز می‌شود. و چندسالی است که به صورت تکیه کلامی رایج به روزنامه‌ها نیز راه یافته، مخصوصاً در نقل گفتگوها.

متأسفانه در بعضی از ورقه‌های امتحانی، اصطلاح «در رابطه با»، تقریباً چنانی تمام جمله‌هاست. به عنوان نمونه: «در رابطه با سؤال اول باید بگویم... یا... و اما در رابطه با لباس هندی و فرهنگ پذیر می‌شود موضوع فرق می‌کند، در این رابطه...»

هر چند که کاربرد بی‌جا و ناسبجای «در رابطه با»، معمولاً خدشه عده‌ای در معنا و مفهوم جمله به وجود نمی‌آورد. ولی از شوائبی

و رمبانی بیان و نوشته می‌کاهد، و اگر در جمله‌ای کاربرد «به جا» و «به مورد» این اصطلاح لازم باشد، چه بسا ناخوشایند جلوه کند.

۵ - «به طور کلی» - بعضی از جواب‌ها با اصطلاح «به طور کلی» شروع و به دنبال آن توضیحات واضحی داده می‌شود که در حد و سطح دانشجویی نیست و یا واقعاً آنقدر کلی است که برای هر موضوع و در هر موردی می‌توان آن را بکار برد.

توصیه‌ها و دستورهای اخلاقی و ارزشی که با اصطلاح «به طور کلی انسان نباید (با انسان باید)» شروع می‌شود، کم نیست و گاهی «باید و نباید»ها و شعارهای آئینی که در جای خود درست است، و کسی منکر آن نمی‌شود، تمامی جواب را در بر می‌گیرد.

- قسمت دوم: نکته‌هایی درباره پاسخ‌های موضوعی

فراگرفتن تعاریف، ویژگی‌ها، نظریه‌ها و ذکر شواهد در دروس مردم شناسی فرهنگی (مانند هر درس دیگر) برای این است که دانشجو، در سرخورد با مسائل و موارد اجتماعی و فرهنگی و در نظرخواهی‌ها، بتواند متناسب با قانونمندی‌ها و تجربه‌ها، پاسخگو باشد.

پرسش‌های امتحانی این درس به گونه‌ای بود، که اگر دانشجویی این «واحد» را هم انتخاب نکرده بود، می‌بایستی بتواند، با توجه به معلومات عمومی و اجتماعی و ادبی دوره دبیرستان و مطالعات جنبی دیگر، به کلیاتی در این باره پاسخ دهد. ولی از کسی که قریب چهارماه در کلاس درس شرکت نهموده و مطالعه تعدادی جزوه و کتاب و مقاله به او توصیه شده، انتظار می‌رود که در بیان مطلب، از همه این آموخته‌ها به طور مستدل و منطقی استفاده نماید. (تکرار می‌کنم، برخی از ورقه‌ها این انتظار را به خوبی برآورده نمودند).

متأسفانه در مورد بسیاری دیگر، پاسخ‌هایی نادرست، سطحی و گاه متأثرکننده و خنده‌آور

دیده می‌شود.

اینکه به ترتیب، ضمن اشاره‌ای به هر یک از پرسش‌ها، کوشش می‌شود که نمونه‌ای از پاسخ‌ها نقل گردد. در این فرصت نیز، نگارنده از کسانی که جمله‌ای از ورقه آن‌ها نقل شده صمیمانه بوزش می‌خواهد و یادآور می‌شود که هرگز فرد با افراد و یا دانشجویان رشته و دوره معینی را مقصر نمی‌داند و خود را نیز در شمار دانشجویانی می‌داند که ورقه‌اش ممکن بود در این مجموعه مورد ارزیابی قرار گیرد.

- در مورد پرسش اول: می‌دانیم که زبان فارسی که دارای ویژگی‌های سه‌گانه فرهنگ است، در شمار فرهنگ، ولی زبان زرگری و اسپرانتو و مرس که با قرار داد بین چند نفر (با عده‌ای) به وجود می‌آید و به آسانی می‌توان علامت آن را تغییر داد، نمی‌تواند در شمار فرهنگ به حساب آید. نمونه‌ای از پاسخ‌های داده شده:

- «زبان را معمولاً عده‌ای یا سران کشورها، برای این که همه افراد هم آهنگ باشند (لااقل از نظر صحبت کردن) و برای بیان مقاصد همه مردم جامعه وضع می‌کنند» - «زبان فارسی را به این دلیل نمی‌توان در شمار فرهنگ آورد که این زبان مخلوطی از لغات دیگر زبان‌ها است».

- «زبان زرگری جزء فرهنگ است ولی زبان فارسی را نمی‌توان جزء فرهنگ به حساب آورد».

- «اصلاً زبان چون قراردادی است را نمی‌توان در شمار فرهنگ به حساب آورد و مجموعه لغاتی است که بین عده‌ای مردم مشترک است و تغییر هم نمی‌کند. لذا زبان فارسی و اسپرانتو و زرگری جزء فرهنگ نیست».

- «زبان فارسی را از این جهت که هنوز در ایران کسانی که مثلاً به زبان ترکی صحبت می‌کنند و فارسی نمی‌دانند را نمی‌توان جزء فرهنگ به حساب آورد ولی خود مسأله زبان جزء فرهنگ جامعه است».

— «زبان اسپرانتو و زبان زرگری به حساب فرهنگ گذاشته نمی‌شوند، چرا که پدیده‌های خارجی هستند که وارد جامعه شده‌اند. به علاوه این زبان‌ها عرض هستند نه جوهر».

— «این سه زبان جزء فرهنگ است به شرطی که مربوط باشد به افرادی که به آن زبان صحبت می‌کنند».

— در مورد پریش دوم: پوشاک، علاوه بر حفظ بدن از سرما و گرما و باد و باران، نقش فرهنگی و اجتماعی دقیق‌تری به عهده دارد. لباس افراد — حتی در جوامعی که پوشاک آنها را رشته از الیاف و برگ درخت تشکیل می‌دهد — معرف و نمودار سن، جنس، طبقه، معتقدات و بالاخره هویت قومی گسروه اجتماعی خویش بوده، و جزئی از فرهنگ

جزء فرهنگ نیست».

— «اونیفورم سربازان برگرفته از آداب و سنن و اخلاق جامعه می‌باشند و جزء فرهنگ مادی است».

— «لباس سربازان در حقیقت براساس نوعی مداست و در تمام جهان یک شکل و یک رنگ است. جزء فرهنگ نیست».

— در مورد پریش سوم: با تقسیم بندی فرهنگ به مادی (که قابل اندازه‌گیری و ارزیابی یا معیارهای مورد قبول جوامع دیگر است) و غیرمادی (که برای اندازه‌گیری و ارزیابی آن‌ها میزان و معیاری که مورد توافق چند جامعه باشد، نیست)، می‌دانیم که گرفتن جدول فیثاغورث و قانون لاووازه (هراندیشه و تجربه علمی و ابزار فنی که در شمار فرهنگ

فرهنگ جامعه است».

— «جدول فیثاغورث و قانون لاووازه اصلاً جزء فرهنگ نیست. بنا بر این پذیرش آن مانعی ندارد».

— «لباس هندی را گرفتن باعث می‌شود که به هویت فرهنگی هندی‌ها لطمه بخورد، چرا که لباس هندی جزء فرهنگ هندی‌ها است و وقتی آن را از هندی‌ها بگیریم در حقیقت جزئی از فرهنگ آن را گرفته‌ایم».

— «قانون لاووازه که ظاهراً یک قانون روانشناسی است به فرهنگ ما لطمه می‌زند».

— «گرفتن لباس هندی در جایی که خودمان لباس داریم و جزء فرهنگمان است و یا گرفتن قانون لاووازه فرانسوی که توسط آنان وضع شده لطمه به هویت فرهنگی جامعه وارد می‌سازد، ولی گرفتن جدول فیثاغورث یونانی، چون به علم کمک می‌کند، مسأله‌ای نیست».

— در مورد پریش چهارم: طبیعی است که در این پریش انتظار نمی‌رود که دانشجوی حرف زدن طوطی را در شمار فرهنگ بدانند (مگر یک یا دو مورد) ولی در شیوه استدلال، و این که چرا حرف زدن طوطی را نمی‌توان در شمار فرهنگ دانست، برخی از پاسخ‌ها از این فرارند:

— «طوطی معنی و مفهوم کلماتی که تلفظ می‌کند را درک نمی‌کند».

— «طوطی ممکن است معنی کلمات و صحبت ما را نداند و تخمی صحبت کند».

— «حرف زدن طوطی چون اکتسابی است جزء فرهنگ به حساب نمی‌آید ولی حرف زدن کودک فطری و طبیعی است».

— «با چند خط یادگرفتن طوطی به صورت تقلیدی نمی‌توان آن را جزء فرهنگ دانست».

— «دیگر آن که چون طوطی است و انسان نیست نمی‌توان گفت چون حرف می‌زند در جرگه انسان‌ها او را پذیرفت».

— «کودک یک سری صداها و حرف‌هایی می‌زند که معنی و مفهوم آن را نمی‌داند و تقلیدی و بوج و بی‌معنی است و جزء فرهنگ

● متأسفانه بعضی از ورقه‌های امتحانی که نسبت آن سال به سال رو به افزایش است به قدری بدخط و ناخوانا است که به زحمت می‌توان چند کلمه از یک جمله را خواند و شاید نویسنده ورقه هم نتواند بخواند.

● ممکن است کسانی که سالها ادبیات خوانده‌اند، نیز در نوشتن کلمه‌ای اشتباه کنند، یا املاء کلمه‌ای را ندانند.

مادی است) نه تنها به هویت فرهنگی ما لطمه نمی‌زند، بلکه اگر در گرفتن آن غفلت نمود ضایعه‌ای به هویت فرهنگی است. ولی لباس هندی (منظور پارچه لباس نیست) با لباس هر کشور دیگر که با سنن قومی و مقتضیات اقلیمی جامعه ما هماهنگی نداشته باشد (مانند هر فرهنگ غیرمادی دیگر) در صورتی که با موازین اشاعه فرهنگی منطبق نباشد، گرفتن به هویت فرهنگی جامعه لطمه می‌زند.

نمونه‌هایی از استدلال و پاسخ‌ها:

— «افراد جامعه ما قابلیت پذیرش لباس هندی را ندارند».

— «با اعمال قانون لاووازه در جامعه ما باعث به هم خوردن نیات و از هم گسیختگی بعضی از اعتقادات و تغییر در بعضی از سننات اجتماعی می‌گردد که باعث لطمه به

جامعه است، به شرطی که دارای ویژگی‌های سه گانه عمومیت و تداوم و عدم اجبار — باشد. لباس سربازی چون فاقد خصوصیات فرهنگی است (مانند هر لباس قراردادی و اجباری) در شمار فرهنگ آن جامعه نیست. نمونه‌هایی از پاسخ‌ها و نحوه استدلال:

— «لباس سربازی چون مورد قبول عامه مردم قرار دارد و افراد سرباز مجبورند (ند) آن لباس را بپوشند، پس اونیفورم سربازی جزء فرهنگ یک جامعه است».

— «لباس سربازی جزء فرهنگ نیست زیرا ممکن است در طول زمان تغییر کند».

— «لباس سربازی نمی‌تواند جزء فرهنگ باشد، زیرا فرهنگ باید متعلق به قشر خاصی از جامعه باشد».

— «لباس سربازی چون عمومیت ندارد،



رسالت معلم ادبیات در تبیین جلوه‌های عرفان اسلامی

□ حسین داوودی

عرفان

روح بی‌تاب و پرتشویش انسان، این نای بریده از نیستان وجود - از همان ابتدای خلقت - هرگاه فرصتی و خلوتی می‌یافت و از روزمرگی‌ها فراغت حاصل می‌کرده است به «جدائی‌ها» می‌اندیشیده و به «بندهایی» که مانع «پروازش» به سوی «اصل خویش» شده است. آب و دانه و جفت هر چند این «مرغ زمینی» شده را به خود مشغول می‌کند اما در ایمن اشتغال گاهی - کم باز زیاد - وقفه ایجاد می‌شود و لحظه‌هایی پیش می‌آید که سرخ «فقس» را یا تمام وجود «زندان» می‌سازد و بی‌پروا به در و دیوارش می‌کوبد تا راهی را برای خروج از بن بست و پرواز به «وطن» و «آستان مألوف» پیدا کند.

البته این میل پرواز در همه یکسان نیست اما شاید روحی را هم بدون این دغدغه و تشویش‌ها نتوان یافت. حتی فرو رفتن در عالم بی‌خبری، مستی و تخدیر، نشانه‌ای از راضی

نبودن است به آنچه که «هست» اگر چه بیراهه‌ای به سوی ترکستان انتخاب شده باشد. این نلانشها جلوه‌هایی است از «شناخت» و «راه‌یابی» به سوی «او». هر چند این معنادر طول تاریخ و بهنه جهان به زبانهای مختلف بیان شده و می‌شود.

در فرهنگ ما «عرفان» به معنی شناختن و باز شناختن و معرفت است بخصوصی شناختن حق تعالی. و نیز وقوف به دقائق و رموز چیزی است به مفهوم عام و یافتن حقایق اثباتی به طریق کشف و شهود به مفهوم خاص. «عرفا» انسانهای والایی بوده و هستند که با مداومت در تزکیه و مراقبت نفس و تأملات درونی حجابهای مادیت و فردیت را پاره کرده و در پیشگاه قرب حق حضور می‌یابند.

ناب

ناب به معنی سره و خالص است. این کلمه به صورت وصفی، هم در گذشته معمول بوده و هم امروز زیاد به کار می‌رود: می‌ناب، طلای ناب، عشق ناب و اسلام ناب. تعبیر اسلام ناب در سخنان و پیامهای یکی دو سال اخیر امام امت قدس سره کاملاً چشمگیر و شاخصی است. عنایت به طرح و تکرار این تعبیر به خصوص در مقابله و مقایسه با «اسلام آمریکایی» توسط معظم له آغازگر فصل جدیدی در اسلام شده و نقش سازنده و عمیقی به آن داده است.

«ناب» چیست؟ گفته‌اند این کلمه در اصل «نه آب» بوده و یک توصیف سلیبی برای «شیر خالص» است. سودجویی که به فروش شیر طبیعی و خالص گوسفندانش قانع نمی‌شده و با افزودن «آب» به آن، پر آتش طمعش آبی می‌ریخت این سنت سیئه را بایه گذاشت. بنابراین طلب «شیر نه آب» در خواست معمولی انسانی است که با طبیعت سالم شیر آشناست و با طمعش خو گرفته، می‌خواهد که شیر بنوشد و نه شیر به اضافه آب. پس شیر ناب یعنی نه هر شیری بلکه شیر دست اول، خالص و دست نخورده. البته اگر کسی با شیر ناب آشنایی و

انس قبلی نداشته باشد به راحتی از هر شیری می‌آشناند و اعتراضی هم نخواهد داشت. بکار گرفتن اصطلاح «اسلام ناب» از کسی که با فطرت و اصالت آن مأیوس است و خود در اسلام ذوب شده کاملاً طبیعی است گرچه ممکن است برای خیلی از کسانی که در جهان اعتقاد به اسلام هم دارند! سؤال برانگیز و تأمل آور نباشد. این رسالت مسلمانان صاحب قلم و بیان است که با پژوهش در اسلام راستین و اصیل عصر پیامبر و آئمه و در عصر مآدر اسلام مجسم که بصورت قول و سنت و سیرت امام امت تعقی یافته است اسلام نام‌محمّدی (ص) را برای این نسل و نسلهای آینده جهان تشریح کنند و «آبهای هرزی» را که از همان ابتدای جوشش وحی تاکنون توسط سودجویان و قدرت‌طلبان به صورت نفوذی به زلال اسلام افزوده شده بنمایانند، زیرا امروز دیگر «غیر اسلامی بودن» از رونق افتاده و جاذبه ندارد. امروز جهان به «اسلامی بودن» می‌اندیشد و در «اسلامی بودن» است که باید روشن شود «ناب» اسلام کدام و کجاست؟ آنگاه می‌توان نتیجه گرفت آنچه جز اسلام ناب است «اسلام سفیانی، یزیدی و... آمریکایی» است.

محمّدی (ص)

جلوه‌های عرفان - همانطوری که اشاره شد - با همه شدت و ضعفهای سابقه‌ای به قدمت انسان دارد، البته در سرزمینهای کهن و باستانی مانند: هندوستان و چین درخشش بیشتری داشته است. در ایران، عرفان و تصوف، از نیاط و آمیختگی فراوانی با اسلام پیدا کرده است. نگاهی گذرا به فرهنگ ایران قبل از اسلام و مقایسه آن با ایران بعد از اسلام نقش تعیین کننده اسلام را نشان می‌دهد. این مقایسه نه تنها در زمینه عرفان بلکه در زمینه‌های علم، فلسفه، اخلاق، ادب و... نیز صادق است. مردم ما با ویژگیهای قومی و نژادی و ملی مشترک خود، بعد از ظهور اسلام

همان بودند که قبل از ظهور آن، پس عاملی که جهش ایجاد کرد و سبب شد این همه عارف، دانشمند و متفکر در فاصله یکی دو قرن، و بعدها در سطحی وسیعتر تربیت شوند چیز اسلام چه می تواند باشد؟ به هر حال آنچه مسلم است این است که چهره های برجسته عرفا و متصوفه ایسران به قبل از اسلام مربوط نمی شوند. اصولاً تمامی سلسله ها و فرق متصوفه و همچنین اولیا و مشایخ و اقطاب و عارفان بزرگ افتخارشان به این است که سیر و سلوک خود را با شریعت اسلام آغاز کرده اند و انتسابشان به امام العارفین و مولای متقیان علی - علیه السلام - است.

البته در این هم شک نداریم که آن حضرت برجسته ترین و بزرگترین شاگرد حضرت محمد (ص) است. آن هم در همه زمینه ها

باشد و هر کس عارفتر باشد دامنه تأثیرش بیشتر خواهد شد.

بی شک عارفانه ترین لحظه های یک «عبد صالح» را در ارتباط با «خالق» - که با شکوه ترین پدیده تاریخ انسانهاست - باید در غار حرا و خلونهای پیامبر (ص) در مکه و مدینه جستجو کرد، همانظوری که آثار و برکات این ارتباط تا امروز و تا همیشه تاریخ رو به گسترش است. این نوع عرفان است که رسالت آفرین و مسوولیت زاست و فردی امی و درس ناخوانده را به قیامی بزرگ فرما می خواند. پیامبر (ص) امیر انوران شرق و غرب را در هم شکست، پابره نه ها را حاکمیت بخشید، نظام حکومتی تشکیل داد و تمدنی بزرگ را پی افکند. قوانین وضع کرد و در همه صحنه های جهاد و مبارزه و کار پیشقدم بود.

و شگفتی است پی می بریم. سخنان و آثار چهره های درخشانی چون ابوسعید ابی الخیر، یازید بسطامی، حلاج، شمس تبریزی، مولوی، حافظ، سنائی، عطار و... بر تارک فرهنگ و ادب ما می درخشد بطوری که حذف آنها موجب انحطاط و زمینی شدن ادبیات ما می گردد.

هریک از این بزرگان به عنوان انسان شگفته و بینایی که مملو از عشق محبوب شده و در راه دوست سر از پا نمی شناسند مطرح هستند، انسانهایی که به دنیا و عقبی سر فرود نمی آورند و در عین خاموشی در فغان و در غوغا هستند. خود باختگانی که در جبهه خویش جز خدا را نمی بینند و ندای انالحق از همه وجودشان بلند است.

خونیختانه محققان و علاقمندان به فرهنگ و ادب، اکثر آثار این بزرگان را بسا شرح و تعلیقات قابل استفاده عموم ساخته و ادب دوستان می توانند از آنها بهره ها گیرند.

اما آنچه معتقدان به ادبیات متعهد را در طرح عرفان و تصوف مسلمین برای نسل امروز و فردا به عنوان عامل تحرک و یوایی و هدایت دچار تردید کرده است چند بعدی بودن آنان است همان گونه که مثل اغلاشی را در پیامبر و امامان سراغ دارند. اکثر اینان با وجود داشتن روحهای عظیم و متعالی، انزواطلب و مردم گریز بودند و بجای پای بند به دور رکن مهم اسلام یعنی امر به معروف و نهی از منکر، به نشانه نفرت از سالوس و ریا، مسجد و مدرسه را ترک می گفتند و در برابر حکومتها با سکوت می کردند یا با فرار گذاشته و به تعریف و ستایش از آنان می پرداختند آن هم حکومتهایی که در پوشش دینداری و تقدس جلوه می کردند که خطرناک تر از حکومت کفار و بت پرستان است. کم بودند کسانی که شمشیر به دست در برابر مخالفان اسلام و مردم قد علم کنند چه رسد به اینکه در صدد تأسیس حکومت برآیند. در زندگی این بزرگان جز اندکی مرید و سرسپرده، مردم نقش فعال و جدی نداشته اند.

■ بی تردید اثرگذاری انسان در هستی و میزان جاودانه شدنش به میزان اثرپذیری وی از خدای هستی بخش بستگی دارد.

■ نظم در زندگی و تقید بر همگان آشکار است.

■ آیا جز از طریق اثر پذیرفتن از خالق می شود بر مخلوق اثر داشت؟!

زن را از بردگی و ذلت جاهلیت نجات داد و خود همواره با توده های محروم مردم زیست و خلاصه ۲۳ سال در نفسی طباغوتها و استقرار توحید تلاش بی وقفه کرد. اینها هم جلوه های «عرفان ناب محمدی» است و تا در جهان کفر و منم و استکبار است و تداوم بعثت آن حضرت ضرورت دارد به چنین عرفانی نیز نیاز است.

عرفان در واقعیت تاریخ مسلمین در طول تاریخ اسلام بزرگانی از عرفا، اولیا، اقطاب و متصوفه تربیت یافته اند. ادبیات ما از اشعار و سخنان و شرح حال آنها سرشار است. با مطالعه این آثار به عظمت روح، استغنائی نفس، بلند نظری، مناعت طبع و قناعت پیشگی و تواضعشان که موجب اعجاب

منجمله عرفان، بنا بر این بحث از عرفان در فرهنگ ما جدای از عرفان علی (ع) و در بعد گسترده ترش عرفان محمد (ص) نیست.

نام احمد نام جمله انبیاست چونکه صد آمد نود هم پیش ماست

عرفان ناب محمدی

در اینجا دیگر سخن از عرفان بصورت عام آن نیست بلکه عرفانی مطرح است که از پیرایه ها و زوائد بدور است و مستقیماً به سرچشمه وحی و نبوت اتصال دارد.

بدون تردید اثرگذاری انسان در هستی و میزان جاودانه شدنش به میزان اثرپذیری وی از خدای هستی بخش بستگی دارد و طبیعی است که این پذیرش باید ریشه در عرفان داشته

«شریعت» بر ایشان مرحله اول کمال بود و همین که به «طریقت» راه می یافتند دیگر باید شریعت رها بشود و به «حقیقت» که رسیدند طریقت هم منتهی گردد. در حالیکه پیامبر (ص) و ائمه (ع) یک لحظه از عبادات خود حتی مستحبات غفلت نمی ورزیدند و برای تقرب به حق و در محضر خدا بودن هرگز به شریعت بعنوان پوسته نمی نگریستند و در سیر و سلوک و عروج روحانی خویش آنتیفاشان درون را با مزاج کافوری خود مهار می کردند تا با برهنهها و محرومان در این سوختها و بیتابها فراموش و غدا نتواند. به خلاف این بزرگان که با شعله ور شدن آتش وصال دیگر حفاظی بر خویش نداشتند و مصلحت مردم و تاریخ برایشان نقشی و جایگاهی نداشت.

در اینجا چه باید کرد؟ آیا فرهنگ غنی گذشته را فراموش کنیم و این چهره های بزرگ عرفان و تصوف را نادیده بگیریم فقط به این دلیل که آنان نمی توانند اسوه و الگوی هدایت این نسل باشند و یا تاریخ را تحریف کنیم و از آنان قهرمانانی چند بعدی بسازیم؟

البته آن عده که دلشان با اسلام صاف نیست می گویند کار پاکان را قیاس از خود بگیر، پیامبر و ائمه جامع همه ابعاد هستند اما از غیر معصوم چرا باید توقع بی جا داشت؟ آیا از کسی که سالها ریاضت کشیده و به قرب حق نائل شده و در جذب و خلسه مغنوی به همه چیز و همه کس پشت کرده است می خواهید که با منکرات و حکومتهای جانر درآخند، شمشیر بکشد، موضعی سیاسی داشته باشد؟ واقعیت در تاریخ این است و بسابد همین را بپذیرفت، اگر شریعت می خواهی نهد است و حج و جهاد و... و اگر واصل به حق شدی چشم از همه اصول و فروع شریعت بساید بپوشی.

عرفان مجسم

قیام موسی وار فرزندی از سلاله پیامبر (ص)، امام خمینی قدس سره که از سال ۱۳۴۲

آغاز شد در قلب محرومان و مستضعفان امید آفرید و دل مستکبران را به وحشت انداخت و سرانجام علیرغم تضییقات دشمن چون زندان، تبعید، به شهادت رساندن فرزند برومند ایشان و تبلیغات سوء جهانی، حکومت طاغوت را در ایران برافکند و نظام اسلامی را جایگزین آن کرد. اخلاص، شجاعت و تدبیر این عبد صالح خدا آماج گنجهای بالقوه ملت ایران را فعلیت بخشید و مسیر تاریخ کشور و متعاقباً جهان تغییر کرد. وقتی رسانه های رسمی شیطان بزرگ اعتراف کرد که (امام) خمینی در این ده سال دو رئیس جمهور ما را ناکام کرد و ابر قدرت شرق به عقب نشینی از آرمانهای جهان شمول خود مجبور شد و پیام دعوت امام را جهت بازنگری و تجدید نظر در مسائل اعتقادی به راستی یا به مصلحت بپذیرفت نقش

بی سابقه ای انجام گرفت بیشتر شدن محبوبیتش را علیرغم ده سال جنگ و سختی و گرانی ثابت کرد. برای ورود و دیدارش با مردم آرمانگاه شهدای انقلاب را برگزید و سرانجام نیز همانجا آرام گرفت.

زمستان ۵۷ برای مردم بهار آزادی و استقلال و همه چیز بود و بهار ۶۸ زمستان غم و جدایی و پدر را از دست دادن.

مردم ما امام خویش را عبد صالح می دانند و مهندس و بنیانگذار حکومت اسلامی، مدیر و مدیری که با واقعیتهای جهان برخورد جدی دارد و از درد و داغهای مسلمانان و محرومان جهان غافل نیست. خداوند سخن و قلم است. و پیامهای وی ریشه در دل دشمن می افکند و دوست را توان و جرأت می بخشد. احترامی که برای زن و ارزشهای ولای او قائل است

■ امروز به خلاف ناباوران و یا مفرضان می توانیم برای نسل انقلاب کشور و جهان به «اسوه» و «الگویی» اشاره کنیم که پیامبر و امام معصوم نیست، امیاً تحقق بخشنده همه آرمانهای مقدس آنان است.

اعجاب انگیز است. نظم در زندگی و تقیدش به نظافت و عبادت. بر همگان آشکار است. غفلت نکردن از حتی مستحبات در سخت ترین ساعات عمرش پای بندی وی را به شریعت، همچون جد بزرگوارش نشان می دهد، اینها و دهها ویژگی دیگر امام برای است جزه محسوسات و مشهودات اوست. اما آنچه بنشترانه این همه تحولات و تأثیرات وی شده است چیست؟ مگر می شود بدون حضور یافتنهای یک بنده پاک در درگاه حق این چنین قیامتی برپا شود؟ آیا جز از طریق اثر پذیرفتن از خالق می شود در مخلوق اثر گذاشت؟

بی شک هر حرکت و اقدام امام از ابتدا تا ارنحالش همه جلوه های عرفانی اوست، و دیگر نیازی نیست که امام حالتی خلوت عبادت و بیتابیهای عاشقانه و عارفانه خود را بر ملا کند او هرگز نخواست تأملات و

عمیق و تعیین کننده امام در عصر حاضر روشن می شود.

بیش از ده سال است که کودک و پیر و جوان ما با چهره ای آشنا و مأوس شده اند که همواره با دهن سیمای ملوکوتی او چهره اسلام ناب و پیامبر (ص) برایشان نداعی می شود. امام است همچون رسول خدا (ص) و ائمه (ع) با توکل بر خدا از هیچ قدرتی نهراسید و درس شهادت و استقامت را به امت نیز یاد داد. میدانهای جنگ نحیلی هشت ساله را همین دست پروده های امام اداره کردند و رو در روی دشمن که در حقیقت انفاق همه قدرتهای شیطانی جهان بود، ایستادند. امام با مردم زیست و همواره به مردم بعنوان دست خدا تکیه کرد. استقبال پر شور مردم از ورود امام در زمستان ۵۷ محبوبیت امام را نشان داد و تسبیح بیکر مطهرش در بهار ۶۸ که با کسب و کیفیت

زمره‌های شاعرانه خود را با مردم در میان بگذارد. در این اواخر و پس از ارتحال ملکونی ایشان است که همه جا سخن از این به میان می‌آید که امام با زبان شعر و غزل لطیف‌ترین و عارفانه‌ترین راز و نیازها را با معبود خویش داشته است.

با رحلت امام غمی جانکاه همه دلها را فرا گرفت اما نعمت عظمای این «عرفان مجسم» آن هم برای نسلی که خوشبختانه با وی مأنوس و آشناست همچنان باقی است. و به شکرانه این نعمت است که باید عظمت‌های امام به جهان و نسل‌های آینده شناسانده شود.

امروز به خلاف ناباوران و یا مفرضان می‌توانیم برای نسل انقلابی کشور و جهان به «اسوه» و «الگوی» اشاره کنیم که پیامبر و امام معصوم نیست اما تحقق بخشنده همه آرمان‌های مقدس آنان است. انسانی که هم مبارز، سیاسی، مردمی، قاطع و ... است و هم عارف؛ شیر روز و پارسای شب. در اینجا دیگر دچار دوگانگی و تردید نمی‌شویم که یا شریعت و پیامبر و مقدسات و مبارزات را بپذیریم و یا جذب و انجذاب و از خود بیخود شدن و انالحن گفتن.

وجود و حضور امام یاسخی است به همه کسانی که سیر و سلوک و تصوف و عرفان را از تشریح و نقیذ به دین جدا می‌کنند. نسل امروز و فردای ما به عرفان امام نیاز دارد. عرفانی که گوشه‌نشینی، مردم‌گریزی، پشمبینه پوشی، مرید و مراد بازی، سکوت در برابر ستمگران و ... به آن اضافه نشده باشد. عرفان خالص و نابی که تابعی از نبوت و امامت است. نسل امروز ما بیش از هر زمانی آساده‌گی عارفانه زیستن را پیدا کرده است. امام در تفسیر سوره حمد خطاب به جوانان فرمود شماها زودتر مراحل عرفان و کمال را می‌توانید طی کنید چون کمتر آلوده هستید. و مگر رزمندگان در سنگرهای جهاد این چنین نبودند، وصیت نامه‌های شهیدان گوشه‌ای از عروج و معراج و عرفان این جوانان را نشان

می‌دهد. سوز و گدازهای یک جوان رزمنده آن چنان است که یک عارف هفتاد ساله بیای او نمی‌رسد. بنابراین رسالت همه دردمندی معتقد است که عرفان ناب محمدی را به بهترین شیوه بیان و تبلیغ کنند. قطعاً اگر امت ما با چنین عرفانی تربیت شود امام‌وار همچنان سباجهد، ضد استکباری، قاطع و در عین حال عارف و خاضع به درگاه حق، پیش خواهد رفت و ایران را ام‌القرای جهان اسلام خواهد کرد. ان‌شاء‌الله.

در پایان ضمن آرزوی توفیق برای معلمان محترمی که به تدریس ادبیات اشتغال دارند و به ارزش والای عرفان و آثار عرفانی و نیز به آسیب‌شنجی‌هایش در تاریخ واقفند، نکاتی را یادآوری می‌نماید به امید آن که دانش‌آموزان امروز ما که سرمایه‌های آینده کشور هستند به گونه‌ای پرورش یابند که با بهره‌مندی هر چه بیشتر از فرهنگ غنی گذشته، دست‌بانه‌های تحرک و پویایی لازم را بتوانند فراهم خویش قرار دهند. ضمناً قبل از پرداختن به این نکات اشاره می‌نماید آنچه در این نوشته آمده است خلاصه و مجملی است که نیاز به شرح و بسط و ارائه منابع و مستندات دارد و اگر توفیق الهی رفیق گردد نگارنده در فرصتی مناسب بیان مهم خواهد پرداخت.

۱ - سرچشمه زلال و ناب عرفان را باید در قرآن و دعاهای معصومین (ع) جستجو کرد. مناجات شعبانیه، مناجات پانزده گانه امام سجاد (ع)، دعای کمیل، زیارت عاشورا، دعای عرفه و ... بنابراین معلم می‌تواند با مداومت و مؤانست با این منابع به دیدگاه‌های عرفان اصیل دست یابد و نمونه‌هایی را هم متناسب با فهم دانش‌آموزان در اختیار آنان قرار دهد.

۲ - ابعاد متنوع زندگی پیامبر (ص) و ائمه (ع) و نقشی که در جامعه داشته‌اند هر چه بیشتر برای دانش‌آموزان روشن گردد بهتر می‌یابند که این همه، محصول ارتباط و اتصال به حق تعالی است و چنین عرفانی جهت‌دار و سازنده است نه آنچه صرفاً یک

بی‌تابی و شور و شوق صوفیانه است و فقط فرد را بخاطر حالات بدست آمده راضی نگه می‌دارد.

۳ - زوایای زندگی عرفا، مشایخ صوفیه، اولیاء الله و اقطاب به میزانی که آشکارتر گردد نسل امروز و فردا را در تقاضای بیشتر کسک می‌کند. در نتیجه از نطفه‌های مثبت و منعالی آنها مطلع می‌گردند و به ضعفها و نارسائیهای سیاسی و اجتماعی آنها با توجه به شرایط خاص محیطی بیشتر پی می‌برند.

۴ - ضرورت دارد ابعاد وجودی امام امت بیش از پیش تشریح و تبیین گردد تا نسلی امروز ایران و جهان را کمک کند برای انتخاب اسوه و الگو، آگاهانه‌تر عمل نماید.

۵ - غزلیات اندک ولی پر محتوا و عارفانه امام که پس از ارتحال ایشان انتشار یافت تشریح شود و با نمونه‌های دیگر ادب و عرفان مقایسه گردد. ضمناً به این نکته باید توجه کرد که تقلید و تفسیر غزلیات امام کار هر کس نیست «که باید اولش سلمان شد و آنگاه مسلمان شده»

اینک نوشته را با غزلی از عرفان مجسم زمان امام خمینی اعلی الله درجته حُسن ختام می‌بخشیم:

من خواستار جام می از دست دلیرم
این راز با که گویم و این غم کجا برم
جان باختم به حسرت دیدار روی دوست
بسرانه دور شممم و ایسند آنرم
این خرقه سلوٹ و سجاده ریا
آیا شود که بر در میخانه بر مردم
گر از سیوی عشق دهد بار جرعه‌ای
مستانه جان ز خرقه‌ی هستی در آورم
بیرم ولی بگونه جنمی جوان نوم
لفظی کسه از سراجة آفاق بگذرم

* * *

نیایش

در

شاهنامه

□ یوسفعلی میرشکاک

نیایش نه خواص آدمی که پیشه همه
پدیده هاست و هیچ غومی را در هیچ کجای
تاریخ نمی توان سراغ گرفت که به نحوی اهل
نیایش نبوده باشند، اما در این باب نکته ای که
در شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی قابل
دقت است نیایش به هنجاری است که ما
مسلمانان داریم از قبیل دعا و استجابت آن:
چو با داور این رازها گفته شد
نیایش همانکه پذیرفته شد
با غسل کردن و نماز گزاردن:

به آب اندر آمد سرو تن بنیست
جهان جز به زور جهانیان نیست

به یزدان چنین گفت گای دادگر
نو دانی مرا دانش و زور و نر
با غسل کردن و سپس جایی پاکیزه برای
نماز جستن و سجده شکر گزاردن:

گناه از میان آن کیانی کمر
برون کرد خفتان و جوشن زبَر
ز بهر نیایش سر و تن بنیست
یکی باک جای پرستش بجُست
از آن پس نهاد از برخاک سر
چنین گفت کئی داور دادگر...

آیا می شود گفت فردوسی نیایش پهلوانان
ایرانی را به هنجار نیایش خود نزدیک کرده
است؟ من بر اینم که چنین نیست و چند گواه در
شاهنامه هست که نشان می دهد همه ایرانیان به
همین هنجار اهل نیایش بوده اند، از جمله،
منفورترین پادشاهان در شاهنامه یعنی
کیکاووس، و تا آنجا که خود شاهنامه سند
ماست آشکار است که فردوسی به چند دلیل
کاووس را منفور می داشته است. و بارها در
سبک مغزی و کم خردی وی با پهلوانان
شاهنامه همزبانی کرده است و اما دلایل این
تفرقه، یکی رفتن کاووس به مازندران است. و
دیگری مساجرای پرواز وی به آسمان و سوّم
ترجیح دادن سودابه بسویاووش. و چهارم
سخت گرفتن به سیاووش است در جنگ و
صلح آن مظلوم پاک با افراسیاب و پنجم ندادن
نوشدارو به رستم برای زخم سهراب و... الخ.
همینجا کافیست تا فردوسی لااقل از
نزدیک کردن نیایش کاووس به هنجار نیایش
خود (نیایش اهل اسلام) برهیز کند. اما می بینیم
که، کیکاووس پس از نجات یافتن از دست
دیوان مازندران یک هفته در نماز و نیایش است
و یک هفته صدقه می دهد:

به یک هفته بر پیش یزدان بساک
همی با نیایش به بسجود خاک
به هفتم در گنجها کرد باز
ببخشید بر هر که برودن نیاز
همی گت یک هفته زمین گونه نیز
ببخشید بر هر که بایست چیز



و در آنجا که دیو وی را می‌فریبد و وی با آن
نمهد مشهور و البته نامناسب قصد آسمان
می‌کند و سرنگون می‌شود پس از نجات یافتن
بدست رستم و گودرز؛ تا چهل روز نیایش
می‌کند و ریاضت می‌کشد و صدقه بسیار
می‌دهد تا بلکه خدا نوبه‌اش را بیذرد.

چو آمد سوی تخت‌گاه بلند
دلش ز آنچنان کار مانده نژند
چهل روز در نزد یزدان به پای
به پیچود خاک و بیرداخت جای
همی ریخت بالا به از دیده خون
همی خواست آمرزش از رهنمون
بشمان شد و درد بگزید و رنج
نهاده بیخیزد بسیار گنج
همی ریخت از دیدگان آب زرد
همی از جهان آفرین یاد کرد
همی رخ بعالید بر تیره خاک
نیایش‌کنان نزد یزدان باک

و جالب اینجاست که خداوند نوبه کاووس
را قبول می‌کند و همین نکته نشان می‌دهد که
فردوسی رعایت امانت می‌کرده و از خود
چیزی بر اصل ماجرا - لااقل در این زمینه -
نیفزوده است.

چو بگفتت بچند گسریان چنین
ببخشود بر وی جهان‌آفرین
نمودنش آتش به خواب از نهاد
که خشنود گنت از نور دافار داد
از این نمونه‌نیایش و نماز و صدقه و نوبه و
انابه، این نکته، بسیار بدیع، آشکار می‌شود که
نیاکان ایرانی ما پیش از ظهور زرتشت، موحد
بوده‌اند. بر این مدعا نیز دو گواه در شاهنامه
موجود است، یکی، سرگ آگاهی و رستاخیز
یاوری و یگانماری همه پهلوانان و کسان
ایرانی، و دیگری وصیتنامه منوچهر به نوذر، که
در آن، منوچهر به صراحت از ظهور حضرت
موسی - علیه السلام - یاد کرده و برگزیدن
نوذر به آن حضرت تأکید دارد.

نگر تا نسای ز دین خدای
که دین خدا آورد پاک رای

کنون نشود در جهان داوری
که موسی باید به سیغری
بدید آید آنکس ز خساورزمین
نگر تا نسای ابا او به کین
بدو بگرو، آن دین یزدان بود
... الخ.

مراد از اینهمه حاشیه لازم تأکید بر این نکته
بود که نیایش در شاهنامه الحاقی نیست و از
اینهمه که بگذریم زیبایی نیایش پهلوانان و
کیان ایرانی در این است که با همه قدرتمندی و
دراوج زور و توان در همه حال به خدا متکی
بوده و از وی مدد می‌جسته‌اند و هیچ پهلوان
ایرانی در شاهنامه نمی‌توان یافت که به زور
خود متکی بوده باشد. سر پهلوانان، رستم در
تمام جنگها و نبردهای خود به یاری خدا تکیه
دارد و همیشه بر این است که:

جهان آفریننده بار من است
دل و تنم و بازو حصار من است
در خوان دوم - که راه گم می‌کند و تشنه در
بیابان گرفتار می‌شود و با دنبال کردن یک میش
وحشی به چشمه آب می‌رسد. خدا را نیایش
می‌کند و دینش را مدد غیبی یزدان می‌داند.

نهمتن سوی آسمان کرد روی
چنین گفت گای داور راستگوی
هر آنکس که از داد تو بکشدای
بیچند، نیارد خرد را بجای
بر این چشمه جای پس صفت نیست
همان عزم دشتی مرا خویش نیست

ایمانی که پیرامون غسل کردن و نماز گزاردن در
ابتدای این مقال ذکر شد. مربوط به خوان سوم
جهان پهلوان است و نکته اینجاست که غسل
وی از پس کشتن ازدهاست. و نیز پس از
کشتن دیو سپید برای نیایش ابتدا غسل می‌کند:

ز بهر نیایش سر و تن بنیست
و سپس زمینی پاک برای نماز می‌جوید:
یکی پاک جای پرستش بجست
و سجده شکر می‌گزارد:

از آن پس نهاد از بر خاک سر
و بازاری هر چه تمامتر چنین نیایش می‌کند:

چنین گفت گای داور دادگر
زهر بدتویی بندگان را پناه
تو دای مرا گسری و دستگاه
توانایی و مردی و فر و زور
همه کامم از گردن ماه و هور
تو بسخندیدی ار نه ز خود خوارتر

نیم به گیتی یکی زارتر
غم و انده و رنج و تیمان و درد
ز نیک و ز بد هر چه آید به مرد
کمی و فزونی و نیک اختری
بستاندی و پستی و گند آوری
ز داد تو بینم همه هر چه هست
اگر کسی ندارد در این کار دست
ز داد تو هر ذره مهری شود
ز فرست بشوی. سپهری شود
ستایش جو کرد آن یل سرفراز
به تن باز بسوزید هر گونه ساز

چنین نیایش و بیخشی از رستم غریب نیست
چرا که پرورده بدری است که علی‌رغم بزرگ
شدن در البرز کوه و در گناب سیمرغ هم اهل
خوف و خشیت از خداست و هم اهل نماز و
نیایش و حفظ حدود اخلاقی و اهل استدلال
در اثبات ذات باری و جالب‌تر از همه، یکی از
پیشوایان شیوه تعمیم، در گرفتن نتایج فردی و
اجتماعی از دستگاه آفرینش است و این همه
در آنجاست که «زال» با سزیدن سیستانی در
مورد عشق خود به رودابه راپزی می‌کند.

چنین گفت کز داور پاک‌داد
دال ما بر از ترس و امید یاد
به بسخندایش امید و ترس از گناه
به فرمانها زرف کردن نگاه
ستون سر او را چنان چون توان
نسب و روز بودن به بیخش توان
خداوند گردنده خورشید و ماه
روان را به نیکی نماینده راه
بدویست کیهان خرم به پای
هم او دادگر به هر دو سرای
بهار آرد و نیرماه و خزان
بر آرد پر از میوه‌دار رزان



به سجده خواهم گذاشت و برای پیروزی تو
دعا خواهم کرد:

بدو گفت کماورس: یزدان پاک
تن بدسگالان کند چاک چاک
من امشب به پیش جهان آفرین
بمانم فراوان سر اندر زمین

بدان تا ترا بر دهد دستگاه
بدین ترک بدخواه گم کرده راه

کند تازه، بزمرد کما ترا
بر آرد بخورشید نام ترا

نیایش را صد البته می‌توان در سراسر
شاهنامه پی گرفت و همه آیینی را که در نیایش
آمده‌اند استخراج کرد. اما زیبایی دعا آنجاست
که مستجاب می‌شود و یکی از این موارد در
همین داستان رستم و سهراب است. رستم پس
از شکست خوردن از سهراب در کشتی، بیاد
می‌آورد که در آغاز چندان زورمند بود که اگر
پای بر سنگ می‌نهاد یایش به سنگ فرو
می‌رفت و از این بابت در زحمت بود و دعا کرد
که خدا زور وی را کمتر کند و دعای وی
مستجاب شد. پس از این اندیشه، غسل می‌کند
و نماز می‌گزارد و سر به سجده می‌نهد و دعا
می‌کند تا خداوند زور بر گرفته شده را به وی
باز دهد:

به یزدان بنالید کای کردگار
بدین کار این بنده را یاسی دار
همان زور خواهم کز آغاز کار
مرا دای ای پاک سروردگار
بدو باز داه آنجان کش یخواست
بجزود در تن هر آنچس پکاست
همه پاکان اهل نیایش‌اند. سیاوش هنگام
عبور از آتش، خدا را گواه باکی خود می‌گیرد و
از او مند می‌خواهد:

سیاوش چو آمد به آتش فراز
همی گفت یا داور بی‌نیاز
مراده ازین کوه آتش گز
رها کن تنم را زیند بسر
و آنجا که می‌خواهند سر پاکش را از تن
جدا کنند چنین دعا می‌کند.

جوان داری گناه بارنگ و بسوی
گهنش بر دارد دژم کرده روی
زفرمان و رایش کسی ننگرد
بس عور بی او زمین سپرد
بدانکه که لوح آفرید و قلم
بزد بر همه پودنیا رقم

و از اینجا استدلالاتی در دسترس ما در مورد
فرونی «طیبت» و «نبا» به جفتجویی در آستانه
و این نکته بدیع که دین مردان جوان با جفت
گرفتن حفظ می‌شود آغاز می‌گردد.

جهان را فرازش زجفت آفرید
که از یک فرونی نباید بدید
یکی نیست جز داور کردگار
که او را نه انباز و نه جفت و یار
هر آنچه آفریدست، جفت آفرید
گناه ز راز نهضت آفرید
اگر نیستی جفت اندر جهان
بمانی توانایی اندر نهان
و دیگر که بی جفت دین خدای
ندهیم مرد جوان را بیای
چه مهر چه کهر چون جفتجوی
سوی دین و آئین نهاده ست روی
بدین در خردمند را جنگ نیست
که هم راه دین است و هم تنگ نیست

از چنین پدری است که پسری چون رستم
همیشه به خدا توکل دارد. و نه رستم که روی
دل و جان همه پهلوانان و کیان به حضرت حق
است. رستم پس از نبرد اول خود با سهراب،
در مورد پهلوان جوان توران سپاه، با کاروس
رأی می‌زند و تأکید دارد که هر چه خدا بخواهد
همان خواهد شد.

چو فردا بساید به دشت نبرد
به گشتی همی بسایم چاره کرد
بگویم، ندانم که بیروز کیست
ببینم تا رأی یزدان به چیست
کزویست پیروزی و دستگاه
هم او آفریننده مهر و عاهد
کاروس به جهان پهلوان می‌گوید: خداوند
دشمن بداندیشان است و من امشب تا صبح سر

سیاوش بنالید بر کرده‌گار
که ای برتر از گردش روزگار
یکی شاخ پیدا کن از تخم من
چو خورشید تابنده بر انجمن
که خواهد ازین دشمنان یکی من
کند در جهان تازه آئین من
و می‌دانیم که دعای مظلومانه او مستجاب
می‌شود و کیخسرو انتقام پدر را از افراسیاب
می‌گیرد.

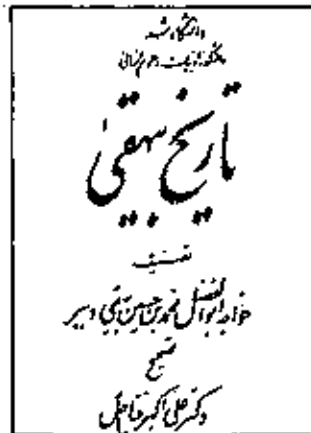
یکی دیگر از زیباترین نیایش‌های شاهنامه
را در زندگی گنجو پسر گودرز داماد رستم
می‌بینیم. آنجا که خاتمان را به جستجوی
کیخسرو پسرود می‌گوید، از پدر می‌خواهد تا
هنگام وضو گرفتن و نماز خواندن وی را دعا
کند.

چو شوی زبهر برستش رُخان
به من بر جهان آفرین را بخوان
که اویست برتر زهر برتری
همان بنده اوست هر مهتری
نه بی رای او گردد این روزگرد
نه بی امر او باشد این خواب و خورد
بدویست امید و زویست پاک
خداوند آب، آتش و باد و خاک
مگر باندم یاور و رهنمای
به نزدیک آن ناور کدخدای

گفتیم که می‌شود نیایش را وسیعتر از این
در شاهنامه دنبال کرد. اما اگر غرض نشان
دادن یکی از وجوه بسیار این کتاب عظیم
باشد. همین اندازه بس است و آنانکه خود اهل
همت‌اند می‌توانند این حاشیه را وسعت بخشد
و این سیر را تا پایان کتاب دنبال کنند

«سبک‌شناسی با نگاهی به تاریخ بیهقی»

□ روح‌الله هاشمی



نمطیات نوروز جبال ۱۳۶۷ فرصتی بدید آورد تا تاریخ بیهقی، اثر جاودانه «خواججه ابو الفضل محمد بن حسین بیهقی دبیر» را به تمامی بخوانم. رشحه قلم ساحرانه او مرا بر بالهای خیال به نمایش قرون و اعصار گذشته می‌برد. حاصل کار آن بود که آنچه در بساط عظمت تاریخ بیهقی شنیده و با بر اوراق صحائف دیده بودم در نظرم ناچیز آمد و به این نویسنده بزرگ حق دادم که با نوشتن چنین اثری بگوید که «هیچ چیز نیست که بخواندن نبرزه» زیرا که او همه آثار دیگر را با نوشته خویش سنجیده است و اگر همه کتب به سان تاریخ بیهقی بود این گفته او در همین روزگار ما هم صادق بود هر چند که عمر آدمی کفاف این معنی نتواند کرد.

تاریخ بیهقی از هر دیدگاهی که مورد توجه واقع شود می‌تواند موضوع مقاله یا مقالات گوناگون باشد آنچنان که بسیاری از این مقالات را در یادنامه بیهقی می‌توان دید اما من در این نوشتار کوشیده‌ام تا با استناد به نثر تاریخ بیهقی نشان دهم که تقسیم‌بندی آثار متنور فارسی از حیث سبک، به شیوه کنونی، بعضی تقسیم‌بندی به: سبک مرسل و مصنوع (فنی) یک کار، با زیربنای علمی و منطقی نیست؛ زیرا که حدّ فصل این آثار تنها داشتن درصد خاصی از یک سری ویژگی‌هاست که در نوشته‌های یک عصر به چشم می‌خورد که آن نیز مطول تحول ذاتی زبان در همه دوره‌هاست و یک اثر به صرف داشتن بعضی از این ویژگی‌ها نمی‌تواند در ردیف آثار مرسل یا مصنوع به حساب آید. همان گونه که بیهقی هم به نوبه خویش از نشانه‌هایی که در قسرون بعد از ویژگی‌های نثر فنی شمرده می‌شود با هنر مندگی تمام بهره می‌جوید که ما در ادامه این نوشتار برخی از آن را بر خواهیم شمرده و خلاصه کلام آن که، اگر بخواهیم این تقسیم‌بندی‌ها صورت علمی به خود بگیرد باید ابتدا این ویژگی‌ها مشخص شود و درصد آن در هر یک از آثار تعیین گردد (با استفاده از محاسبات آماری) و

جوهی «عطا ملک جوهی» از این نوع به شمار آمده‌اند اینک ما شواهدی را در ذیل می‌آوریم که بر اساس تعریف فوق همه از ویژگی‌های نثر فنی (مصنوع) شمرده شده‌اند در حالیکه همگی اذعان داریم که تاریخ بیهقی از آثار مرسل و شیوای زبان فارسی است.

الف: استناد به اشعار عربی و فارسی آنجا که برای نخستین بار بوسیله زوزنی به استقبال امیر مسعود می‌آید و با آمدن او به قول بیهقی هوسها می‌شکند از قول شاعر می‌آورد که:

اذا جاء موسى والقى عصا
فقد بطل السحر و التاجر
با پس از به پایان آمدن کار حاجب بزرگ علی
غریب از زبان ابن الرومی می‌آورد که درباره
عبثت از حوادث دهر است و دعوت به قناعت،

اذا ما كسك الله سريال صحنة
اعطاك من قوت يحن و يعنب
فلا تمبطن الكثرين قائما
على قدر ما يعطيهم الدهر سلبا
و با از زبان بدر شعر فارسی، رودکی می‌آورد که:

این جهان پاک خواب کرده‌است
آن شناسد که دلتش بیدار است
نیکی او بجهانگه بد است
شای او بجای تیمار است

چه نشینی بدین جهان هموار
که همه کار او نه هموار است
و یا در جای دیگر به مناسبتی سخن از
احوال حسنک می‌گوید و در نگاهداشت زبان
چنین به قول شاعری استناد می‌کند:

إحفظ لسائلك لاتقول قسبتي
إنّ البلاد فوكك بالمنطق
و در پایان داستان حسنک بار دیگر در
بسی‌دغایی و فتنای دنیای دون داد سخن
سرمی‌دهد و می‌آورد که:

لهرک ما لذتها پندار اقامو
اذا زال عن عين البصير غطاها

سبک یا ترسیم نمودار و مقایسه این
درصدهاست که می‌توان آثار فارسی را
طبقه‌بندی کرد و اگر این کار صورت نگیرد
هر گونه طبقه‌بندی می‌تواند مورد اشکال واقع
شود. حال، قبل از بیان شواهد تاریخ بیهقی
نگاهی داریم به تعریف نثر مرسل و مصنوع
(فنی):

الف: نثر مرسل: «نثری که از همه قیدهای
صنعت، وزن و لوازم آنها خالی و درست در
نقطه مقابل شعر باشد»^۱ آثاری چون قابوسنامه
اثر «عنصر الممالی کبکاوس» و «باستاننامه»
«خواججه نظام الملک طوسی» و تاریخ بیهقی
«ابو الفضل بیهقی» را از این نوع بر شمرده‌اند.

ب: نثر فنی (مصنوع) «نثری آراسته و
مزیّن است که باید آن را مولود روش مبتنی بر
ایراد صنایع لفظی و آرایشهای معنوی و اطناب
سخن از راه توصیفات گوناگون و آوردن امثال
و اشعار و شواهدی از بیاری و عربی و به
کار بردن اصطلاحات مختلف علوم در مطاوی
کلام و امثال آنها دانست»^۲ آثاری چون مرزبان
نامه «عبدالمدین و راوی» و تاریخ جهانگشای

بسیار در حدیث

هنر آموختگان

محمد - جواد محبت



«خانه» را زمزمه‌ی در دل و شوری به سر است
دوست را با حرم دوست وداعی دگر است
طی شد آداب سرآمده‌ی عزت، بادب
بطواف آمدگان را سر عزم نعر است
تموشه راه نشاط دل بیدار دلان
راه را قافله سالار جهان، راهبر است
کاروان را با قامت اگر آمد دستور
مژده‌ای در خبر و سوهنی در نظر است
آبگیری که در آن عکس رخ ماه شکفت
در فروغی نه ز مهر و نه زمه، غوطه‌ور است
آن برافراشته فریاد رسای بشری...
پرچم عشق، به سرینجه‌ی خیر البشر است
گفت و حق گفت و به حق گفت و زحق گفت،
ولی
حرف حق، در دل باطل منشان بی اثر است
آنچه بر خلق، خدایش پسندد، نیکوست*
وانکه خوب است، بیاید نظر، خوبتر است
جامه‌ی دوستی اهل خدا، در خور کیست؟
این خدا جامه، پرازنده‌ی اهل هنر است
رمزوارای ز محبت اگر آمد بکلام
هنر آموخته از اصل سخن باخبر است

* آیه سوم، سوره پنجم قرآن کریم.

لحظه دیدار

خانم مدرسه است
جای زنگ تفریح

جقدر می‌چسبد

خستگی را

می‌برد از تن آدم بیرون

زنگ بهدی: انشاء

بچه‌ها! بنویسید:

زندگی یعنی چه؟

بچه‌ها سر در کاغذ به نوشتن مشغول

با خود می‌گویم: زندگی؟

واقعاً یعنی چه؟

زندگی شاید برخورد گنج و نخته‌سیاست

زندگی شاید آن لحظه نایی باشد که یکی از

شاگردان

ناگهان

می‌برد از خویش

مین و مین می‌کند و می‌گوید:

«بر زیانم هست آقا!

الان می‌گویم»

زندگی خط درازی است

که هر روز ترا

می‌کشاند به در مدرسه‌ها

و تو لبخندی بر لب داری

زندگی شاید آن لبخند است

زندگی شاید آن لحظه حساسی است

که

یکی از شاگردان

در جواب برسی

زندگی لحظه دیدار تو با شاگرد است

زندگی قند و شکر با روغن نیست

که به دنبالت باسی

و نیایی آن را

زندگی درس و کتاب است و قلم

زندگی مدرسه است

زندگی مدرسه است...

ابوالحسن سلیمانی تپه‌سری اردیبهشت ۶۸

دیر ادبیات منطقه بانست کهکیلویه و بویراحمد

«قلم و قدم»

عبدالحمین غرزین



قلم آورده به زشتی و نباهی نکنی
مهر مهر دغل ای دوست گواهی نکنی
از سر اندیشه بد دور کن و حرمت کبک
برخی فسته و نزویر و نباهی نکنی
چون قلم پاک نگهدار زبان را و بکوش
پساکي چهره مبدل به سیاهی نکنی
برای از کینه شو و راه لثامت مبار
زندگی چون به حقیقت کنی، شاهی نکنی
انس با مردم نا اهل نگیری و شرف
سربهای دغلان، خواه نخواهی نکنی
سری مسخر نیاری به حساب و هشدار
هر سری جمای تنین سر داهی نکنی
گرچو خورشید جهانتاب نه‌ای گرمی بخش
غفلت از خلعت پروینی و ماهی نکنی
حذر از زخم زبان کن، دلی آزرده مخواه
پایمال آبرو اندر پی واهی نکنی
جای غم نیست اگر فاقه گردید غلط
نبشه تا می‌شود آبینه، حراحتی نکنی
بهران، منت دوران نپذیری «غرزین»
تکیه جز بر گرم و لطف الهی نکنی

دورباغی

جز عشق تو در ازل به سر هیچ نبود
غیر او ز چیز و کس، امر هیچ نبود
در مملکت عشق و مهر و در وقت وصال
دل بود و تو بودی و دگر هیچ نبود

ای دوست بیا دل از گنه پاک کنیم
با خنجر عشق، سینه‌ها جاک کنیم
تا برده گشاییم ز اسرار وجود
برغیز سرای خود به اتساک کنیم

■ محمدرضا هاشمی راد

دانشجوی ادبیات

دانشگاه علامه طباطبائی

عروسی گل

من، همراه باران به مناجات می‌روم.
دیر گاهبست که در باور کویر

خار می‌رویند.

من و باران

در عروسی گل

بر زخمهای کویر

مرهم می‌نهیم.

■ محمدرضا عبدالملکی

«معلم»

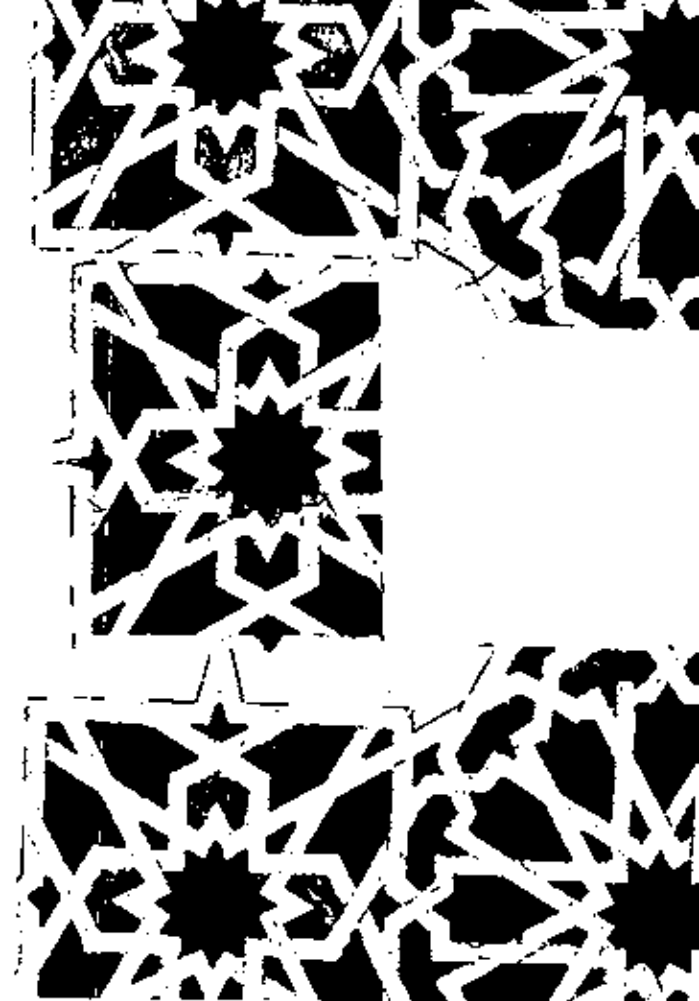
سپاس ای شمع سوزان شب افروز
که ویران از تو شد جهل جهانسوز
تویی دُرتمین بحر دانش
گل زیبای باغ آفرینش
طلوع فجر دانش را نویسی
تو گلکهای بهاری را امیدی
همای باغ رضوانی تو گوئی
که جز راه خدا راهی نجویی
تویی آن مشعل سوزان ظلمت
کلید گنج بی‌سایان حکمت
علمدار سپاه دین و دانش
چراغ پر فروغ جهد و کوشش
بیامت نغمه‌های خوب و شیوا
بشارت میدهد از صبح زیبا
تویی گیلوازه خوب رهایی
نو سرشار از عطوفت، با صفایی
به قلب نیره ظلمت شهایی
تو در منظومه‌ها چون آفتابی
کلامت مُشتمل از آتش جام
کلامی پُر ز عطر عشق و ایمان
شمیم نثرنهای بهار است
که از گلبانگ شیرین تو جاریست
به جمع اهل دانش همچو گوهر
درخشانی تو ای خورشید منظر
نو شعر عشق را از جان سرودی
غبار جهل از گیتی زدودی
زدشت سینهات گنج حقایق

«امیر هوشنگ عطیمی»

دبیر دبیرستانهای تبریز

ببارد همچو باران بر شقایق
تو خصم جهل و نیرنگ و ریایی
نو از نسل و نثار انبیایی
پیامی تازه در هر گشته داری
نو بیک خوش نویسد بهاری
ز ظلمت خیل انسانها رهاندی
به اوج نُقْطَة دانش رساندی
پراز نور و خروش و التهایی
نو تفسیر طلوع آفتابی
نی وار از پی تعلیم و ارشاد
کمر بستی نلانت جاودان باد.





اقتفاء و نظیره گوینی در کلام صائب

□ رضا عبداللهی

صائب از خواجه مددخواست درین تمنازه غزل
که در اعیان سخن کنار میباید میگردد

صائب این غزل حافظ تیرین سخت
کنک ما نیز زبانی و بهانی دارد

جواب آن غزل حافظ است این صائب
که مستحق کرامت گناهکارانند

صائب این غزل حافظ تیرین سخت
مطرب عشق عجب ساز و نوایی دارد

صائب این غزل حافظ تیرین سخت
که درین خیل حصاری بسواری گیرند

صائب این غزل حافظ تیرین سخت
کای صبانگهی از خاک ره یار یار

کمال حافظ نیراز را زصائب برس
که قدر گوهر نهور جوهری داند

این غزل که حافظ نیراز گفته است
زان بحر قطره بمن خاکسار بخشن

زیلایان خوش‌المان این جن صائب
سربد زمزمه حافظ خوش‌المان بان

جواب آن غزل حافظت این صائب
که کس عیاد زگفتار ناصواب خجل

درین غزل نظر از خواجه یافتی صائب
به روح حافظ نیراز می به ساغر کن

صائب این غزل حافظ متکین نفس است
بشنو ای خواجه اگر زآنکه مناسی داری

بشکر صائب از آن میکنند رخت خلق
که باد میدهد از طرز حافظ نیراز

مولانا جلال‌الدین مولوی:

فناد تا بیره طرز مولوی صائب
سند نعله فکری نده است کوکبا

سلام میدهد. نامشان را در کثرت مقاطع
غزلهایش به نیکی و مهربانی یاد میکند و حتی
به پیروی از کلامشان اظهار خرسندی و
فروتنی میکند.

اینک در این وجیزه به درج مقطع غزلهایی
که صائب به اقتفاء و نظیره گوینی متفلمین و
معاصرین جد نموده است بسنده میکنیم.

خواجه حافظ شیرازی:

رواست صائب اگر نیست از ره دعوی
تتبع غزل خواجه گرجه بی‌ادبی است

نغمه حافظ نثر زخامة صائب
چند تنبلی که خواجه کسی بدر آید

صائب این غزل حافظ تیرین سخت
مژده ابدل که میباید نفسی می‌آید

صائب که شکوفه‌های عطرزای کلامش بر
دور افتاده‌ترین دشت‌های ادب جاری است،
همچنان مشام مشتاقان خرد را به گرمی مینوازد.
دلش به نازکی گلبرگ اندیشه و خیالش به
لطافت و ظرافت نبیسه و کلامش از هوای
معتدل پیشه سرشار است.

عمر مضامین یا کره‌اش چونان ققنوس
طولانی است. گاه تفسیر کلام موزونش به
اندیشه‌ی بارور و خیال‌انگیز نیاز باشد و اهل
فضیلت از دیرزمان در هوای مطبوع و گوآرای
صائب استنشاق میکنند. همچنانکه صائب در
سحر آنتیان کشوده ادب منجانی چون سعدی،
حافظ و مولوی کام برداشته و از خوان گسترده
آنان طعام فضیلت ذخیره اندیشه‌ی
پژوهشگرش نموده است.

صائب که ابتداء در محراب اسلاف نماز
تواضع می‌خواند و در انتها به معاصرین خود

جواب آن غزل مولوی است این صاحب
 که چشم بست کند سحرهای بینا را
 * * *
 بقول عارف رومی سخن را ختم کن صاحب
 که سالی هرجه در سایه تمام آوردستان را
 * * *
 این آن غزل مولویت این صاحب
 ز عمر یکتبه کم گیر و زنده دار مشب
 * * *
 این آن غزل که مولوی روم گفته است
 آمد بهار خرم و نامد نگار ما
 * * *
 جواب این غزلت آنکه گفت مرشد روم
 چه گوهری تو که کس را بکف بهای تو نیست
 * * *
 جواب آن غزلت اینک گفت عارف روم
 چه گوهری تو که کس را بکف بهای تو نیست
 * * *
 این آن غزل که مولوی روم گفته است
 امسال بیلان چه خیرها همی دهند
 * * *
 سالها اهل سخن باید که خون دل خورند
 تا جو صاحب آشنا با طموز مولانا شوند
 * * *
 جواب آن غزل مولویت این صاحب
 که در هوای ویست افتاب جرخ کیود
 * * *
 از گفته مولانا مدهوش شدم صاحب
 این ساغر روحانی صهای دگر دارد
 * * *
 صاحب این غزل مرشد روم است که گفت
 عهد بگذشت و همه خلق بی کار شدند
 * * *
 چنان گفت این غزل را در جواب مولوی صاحب
 که روح نفس تبریزی زشادی در سجود آمد
 * * *
 خواهد رسید رتبه صاحب به مولوی
 گر مولوی برتبه عطار میرد
 * * *
 این آن غزل که مولوی روم گفته است
 این نفس ناطقه بی گفتار میروود
 * * *
 هنگامه ارباب سخن چون نبود گسوم
 صاحب سخن از مولوی روم در افکند

* * *
 این جواب آن غزل صاحب که سلا گفته است
 اینک آن رونی که ماه و مهر را رخشان کند
 * * *
 جواب آنغزلت اینک گفت عارف روم
 خزان بدیدد هجران کنیده میماند
 * * *
 مرید مولوی نمی تا نقد صاحب
 نکره در کسر عری دست گفتارش
 * * *
 این جواب آن غزل صاحب که بربیع گفت
 نیستم غافل که دارد دلیر من دل ز سنگ
 * * *
 هرچه میخواهیم صاحب نیست در دیوان اسر
 یا کلام مولوی زانصار عالم غبارغیم
 * * *
 صاحب این آن غزل صاحب رومست که گفت
 چه غم از زر نبود چون سدا از کان داریم
 * * *
 از عارف رومی شنو گر حرف صاحب بشنوی
 حیلت رها کن عاتق، دیوانه شو، دیوانه شو
 * * *
 صاحب فبرده ایم بیا در میان فکن
 از قول مولوی غزل عاتقانه
 * * *
 این جواب آن غزل صاحب که سلا گفته است
 ای سری و سرورهای خاک بیا بیخودی
 * * *
 حکیم سنایی غزنوی:
 این جواب آنکه می گوید حکیم غزنوی
 ای سنایی خواجه جانی غلام تن مباحی
 سهدی شیرازی:
 صایب این آن غزل حضرت سعدیت که گفت
 عنق بازی دگر و نفس پرستی دگرست
 * * *
 این آن غزل سعدی و ملای روم گفت
 موری نی و ملک سلیمان آرزوست
 * * *
 این آن غزل که سعدی نیراز گفته است
 مزه آن گرفت که جان برادر که کار کرد
 * * *
 صاحب از خاک پاک نبریزست
 هست سعدی گر از گل نبریز
 * * *

درین ایام ند ختم سخن بر خنامه صاحب
 مسلم گر بود زین بینی بر سعدی شکر خای
 * * *
 عطار:
 این آن غزل که حضرت عطار گفته است
 از آتش سماع دل بیقرار کو
 * * *
 صاحب از درد سر هر دو جهان بازرهی
 سر اگر در ره عطار نشاوری کنی
 * * *
 اوحدی:
 این آن غزل اوحدی ماست که فرمود
 ای بی نظران این چه بهارست به ببیند
 * * *
 این غزل که اوحدی خورش کلام گفت
 ای روشن از رخ تو زمین و زمان همه
 * * *
 کمال الدین اصفهانی:
 من کیم صاحب که خلاق سخن در این مقام
 خانه معجز بیان را از بیان انداخته
 * * *
 امیر خسرو دهلوی:
 این آن غزل خسرو معنیت که فرمود
 خویان عمل فتنه ز دیوان تو بیاید
 * * *
 خواجه کمال
 صاحب این آن غزل خواجه کمال است گفت
 سر دیوانه شده از هوس بلایش
 * * *
 خواجه نصیر:
 این آن غزل خواجه نصیرست که فرمود
 ای مطرب جانسوز دلم راه دگر گیر
 * * *
 نس مفری:
 این جواب آنکه شیخ مفری فرموده است
 مخفی اندر بپر و بیدار جوان بیداست کیست
 * * *
 افغانی:
 این غزل را بیش ازین هر چند آشنا کرده بود
 صاحب از روح فغانی دیگر استمداد کرد

صبح:

این جواب آن غزل صائب که میگوید صبح
باد روی او کنم تا خانه‌ام روشن شود

این غزل حضرت رکناس است که فرمود
بای ملخی پیش سلیمان چه نماید

ظهوری:

صائب ندانستم سرو برگ این سخن
این فیض از کلام ظهوری بهار رسیده

شفای اصفهانی:

در اصفهان که پیروز سخن رسد صائب
کون که نفس شاس سخن شفای نیست

میرزا جلال اسیر اصفهانی:

این جواب آن غزل صائب که میگوید اسیر
خواب چون گردد گران بیدار میازد مرا

خونا کسی که جو صائب ز صاحبان سخن
تتبع سخن میرزا جلال کند

طالب املی:

این جواب آن غزل صائب که طالب گفته است
بعد از این از خاک مستوفانه خیزد گرد ما

در سخن از عرفی و طالب ندارد کوتاهی
عیب صائب این بود کز زمرة اسلاف نیست

بطرز تازه قسم باد میکنم صائب
که جای طالب امل در اصفهان بیداست

طالب امل گذشت و طبعها افسرده شد
گرچه رو آن آئین گفتار در عالم نماند

ز طرز تازه صائب داغ سازم نکته سبحان را
عجب دارم کز امل چون تو خوش گفتار بر خیزد

هر که چون صائب بطرز تازه دیرین است
دم به فوق عناد باغ امل میزند

جواب آن غزل طالب است این صائب
کز دست روی سخن گستران ایران سرخ

بطرز تازه قسم باد میکنم صائب
که جای بلیل امل در اصفهان خالیت

عرفی شیرازی:

در سخن از عرفی و طالب ندارد کوتاهی
عیب صائب این بود کز زمرة اسلاف نیست

شد تازه زخم غیرت عرفی بریز خاک
تا زلف تانه زد قلم مشکبوی تو

والهی

این آن غزل و الهی است که فرمود
رو داغ بحالی نه و خون در جگری کن

میر معصوم کاشانی:

بغیر صائب معصوم و نکته سنج کلیم
دگر که ز اهل سخن مهربان بکند گزند

نظیری نیشابوری:

این آن غزل خواجه نظیریت که فرمود
اشکم ز تمانی چمن رنگ بر آورد

صائب چه خیالت توی همچو نظیری
عرفی به نظیری نرسانید سخن را

اهلی شیرازی:

این جواب آن غزل صائب که اهلی گفته است
بر فلک هر شب رسانم برقی آه خویش را

شیدا

این جواب آن غزل صائب که شیدا گفته است
گر تو چون ما طمانی مظلوم بی همتا طلب

غافل:

این جواب آن غزل صائب که غافل گفته است
جان بلب دارم ز بانم گرم گفت و گوی کیست

میرقصیمی:

این آن غزل میرقصیمی است که فرمود
بید چمن ما گل خورند سر داد

نصرت:

این جواب آن غزل صائب که نصرت گفته است
ند جهان بر سرور و شور آن نسکدان کم نشد

سعیدای یزدی (سعیدای نقشبند)

این خوش غزل ز فیض سعیدای نقشبند
صائب ز بحر دل بتأمل رسیده است

قاسم انوار:

در جواب این غزل گستاخ اگر پیش آمده است
قاسم انوار خواهد داشت صائب را معاف

صائب از کاسه در پیروزه ما بهار نور
تا گدای دره قاسم انوار شدیم

عارفی خراسانی:

جواب آن غزلت آنکه عارفی میگفت
ندانم آن گل رعنا چه رنگ و بو دارد

ملک:

این جواب آن غزل صائب که میگوید ملک
نور در ظلمت سفیدی در سیاهی می‌طبد

منال:

این جواب آن غزل صائب که میگوید منال
عالمی را یک نگاه گرم کافر میکند

ناصر:

این جواب آن غزل صائب که ناصر گفته است
تا لب ساغر بخون من گواهی میدهد



کلیم کاشانی؛

این جواب آن غزل صائب که میگوید کلیم
هر چه جانگاہ است در این راه دلخواه منست

صائب زبان بگز که درین انجمن کلیم
تا دست و لب سوخت نند همزبان دوست

بفر صائب معصوم و نکه سنج کلیم
دگر که ز اهل سخن سهرابان بکدگرتد

راقم منهدی؛

این جواب آن غزل صائب که راقم گفته است
تیغ دادم آب در جسد اردو خون می خورد

نوعی خوبشانی؛

این جواب مصع نوعی که خاکش سبز باد
سایه ابر بهاری کنت را سیراب کرد
حکیم حادق؛

جواب آن غزل حادثت این صائب
بهار دیدم و گل دیدم و خزان دیدم
حکیم؛

این جواب آن غزل صائب که میگوید حکیم
تا نفس بماند کسی بی همنفس بماند چرا

این جواب آن غزل صائب که میگوید حکیم
بر بناگونت فال کفر و دین بنموده اند
سید یزدی؛

صائب این آن غزل سید یزد است که گفت
اهل دل را بسرا برده جان بپاید جست
کلیم غزنین؛

این آن غزل که گفته است وقتی کلیم غزنین
ای بار بی تکلف، ما را نبید بپاید
سید؛

صائب جواب آن غزل سید است این
کین نقش بسینکه بر ورق جان کشیده اند
ظفرخان (أحسن)؛

خان خاندان را بسوزم و رزم صائب دیده ام
از سخاو در نجاعت چون ظفرخان نمو نیست

محمود روزگار ظفرخان که همچو او
دریادلی نشان ندهد چشم روزگار

تلاش نام کند هر که در جهان صائب
سخن ز صدح ظفرخان نیکام کند

با آنکه حق اوست ادا نهی سخن
صائب به شعر همچو ظفرخان نمی رسد

چنان نکر ظفرخان را نسازم درد خود صائب
که حق عرش بروازی ببال شهرتم دارد

فکر من همچو ظفرخان همه بماند به صواب
صائب از صبداء فیاض خطایم دادند

صائب جو نوم گرم بتوصیف ظفرخان
از خانه من بال سمنر بگریزد

تا اقتدا نمودیم بر فطرت ظفرخان
چون فکرهای صائب بیوسته بر صوابیم

چگونه جان برم از جور آسمان صائب
اگر به لطف ظفرخان نود هوا دارم

علم عروض

به بهانه انتشار کتاب علم عروض، نوشته
محمدشهر برآبادی



● علم عروض

● نویسنده: شهری برآبادی - محمد

● ناشر: نشر نیما - منهد

عروض میزان کلام منظوم است. این دانش
را بدین منظور عروض خوانده اند که معروض
علیه شعر است. یعنی شعر را با آن سنجیده تا
موزون از ناموزونی آن شناخته گردد.

محیی فضیلت استاد جلال الدین همایی که
بهشت برین جایگاه او بسا مسفر ماید. وزن
چیزی نیست که به دستاری صنعت برای بشر
درست کرده باشند و اندک اندک با آن انس
گرفته و در طبع او گوارا شده باشد بلکه التذاز

از موزون مقتضای آفرینش بشر تا ماخلقه است.
هدف از تهیه و تدوین رساله های عروضی
از سوی صاحبان خرد باید این باشد که وزن
اشعار را به سبب سهولت به راهیان مشتاق که در
مکتب ادب الفبای شعر را فرا میگیرند
بشناسانند، تا تیرگی ابهام، افق اندیشه زلال و
باهرشان را نرساید.

یکی از ریزه گیهای ممتاز کتابهای عروضی
مباحثی پیرامون تقطیع میباشد. تقطیع به مفهوم
قطعه قطعه کردن و در فرهنگ علم عروض
عبارت از تجزیه کردن نظم به هجای بلند و
کوتاه و سپس انطباق اجزای بیت با ارکان
عروضی میباشد.

تقطیع اشعار جز با افعیل عروضی
نشانه های دیگر است که عبارتند از:

- ۱ - تقطیع به نشان علامت گذاری
- ۲ - تقطیع به نشان هجای بلند و هجای کوتاه
- ۳ - تقطیع به نشان اتانین

شاعر با درک مبحث مشار و یا توجه به
نکاتی که در تقطیع اشعار رعایت آن را امری
ضروری دانسته اند به تقطیع اشعار میپردازد
بهر حال کتاب حاضر که با نام «علم عروض»
نوسط محمدشهری برآبادی و به همت نشر
نیما در مشهد و به قیمت ۵۰۰ ریال به زیور طبع
پدرام گردیده است، مشتاقان این هنر را
بشارت میدهد.

ج - گروه دستورهای گشتاری

Transformational Grammars

الف - دستورهای سنتی: دستورنویسان سنتی قوانین زبان را از نوع قوانین تجویزی می‌دانند و به درست یا نادرست بودن در زبان معتقدند و خود، قوانینی را وضع و به اهل زبان پیشنهاد می‌کنند. حتی در تعریف دستور زبان می‌گویند: «دستور زبان علمی است که روش درست گفتن و درست نوشتن را به ما می‌آموزد» به این علت این گونه دستورها را تجویزی Prescriptive نیز می‌نامند این دستورها اغلب مبتنی بر جنبه‌های معنایی کلام است.

ب - دستورهای توصیفی: این گونه دستورها مبتنی بر ساخت و جنبه‌های صوری کلام است و اغلب بر اساس قوانین زیان‌شناسی نوشته می‌شود.

در این گونه دستورها هیچ گونه قضاوت فردی اعمال نمی‌شود و معیاری برای درست یا نادرست بودن در زبان وجود ندارد و زیان‌شناسی صرفاً به نظاره‌گری از بیرون و پرداختن به توصیف عینی قوانین موجود در زبان محدود می‌شود از این‌رو این گونه دستورها را توصیفی می‌نامیم. در این گونه دستورها هیچ گونه محدودیت و فشاری برای اهل زبان وجود ندارد.

ج - دستورهای گشتاری: در این گونه دستورها، نحو زبان چهارچوب اصلی توصیف قرار می‌گیرد و علاوه بر معنا که در واقع، بخشی از نحو زبان است، به جنبه‌های صوری نیز توجه می‌شود. در حقیقت در این دستورها علاوه بر صورت و معنای کلام، بخش افزونتری به نام قوانین گشتاری وجود دارد که چگونگی تأویل یک ساخت زبانی را به ساختی دیگر توجه می‌کند. این بخش، قدرت فوق‌العاده‌ای به این دستور (نسبت به دو نوع دستور دیگر) می‌دهد و با بهره‌گیری از آن می‌توان ساختهای بسیار پیچیده‌تر را توصیف کرد.

د - یک مسأله دستوری فراموش شده

برخوردار است یعنی هیچ گونه قضاوت ذهنی و سلیقه فردی در آن اعمال نمی‌شود و عواطف و تعصب‌های شخصی منشأ اثری در آن نیست، بلکه واقعیات موجود در زبان را توجیه می‌کند و توصیف‌های ضدو نقیض را متحمل نمی‌شود. در حال حاضر دستورهای موجود فاقد سه‌ویژگی مذکور بوده و در خدمت ندریس زبان و ادبیات فارسی نیست و در مسیری جدا از زبان حرکت می‌کند. بخصوص در دستورهای سنتی که بیشتر مورد توجه مفسران قرار می‌گیرد، تناقض‌ها و اظهارنظرهای نامطمئن فراوان به چشم می‌خورد زیرا روابط کلام کاربردی با قوانین تجویزی این گونه دستورها مشخص نیست و در نتیجه، مدرسین برای حل مسائل و پیچیدگی‌های موجود در زبان متوسل به اظهارنظرهای فردی می‌شوند تا به نحوی از بین بست موجودهائی یابند و نظرانی نیز که ارائه می‌دهند اغلب ناپایدار و لحظه‌ای و متزلزل است و بسا کسوچکرین اعتراضی تعدیل‌پذیر می‌شود و با بیان مخالفی گریز می‌گردد لذا این گونه تعبیر دستوری (یعنی حرکت در چهارچوب نگرش فردی) به مدرسین دیگر نیز سرایت می‌کند و هر کسی به دلخواه و بدون اطلاع کافی و اکتفا به ساخت اساسی زبان توجیهاتی در حد فهم و دانش و پیش و نگرش خود به دست می‌دهد و این امر ایجاد آشفتگی‌هایی در توجیه مسائل زبان می‌کند که نگارنده بخصوص در سال جاری در برخی گروه‌آبهای دبیران ادبیات ناظر و شاهد، آن بوده است.

۴ - انواع دستورهای موجود: در توصیف قوانین موجود در زبان روشهای مختلفی اعمال می‌شود و به طور کلی این روشها در سه گروه متمایز قرار می‌گیرند.

الف - گروه دستورهای سنتی

Traditional Grammars

ب - گروه دستورهای توصیفی

۱ - تعریف زبان

۲ - تعریف دستور زبان

۳ - ویژگیهای دستور زبان

۴ - انواع دستورهای موجود

الف: دستور سنتی

ب: دستور توصیفی

ج: دستور گشتاری

۵ - طرح برخی از مسائل دستوری

فراموش شده و راه حل آنها با استفاده از قوانین گشتاری.

۱ - تعریف زبان: زبان (از دیدگاه زیان‌شناسی) عبارتست از یک سری قواعد صوتی، واژگانی و نحوی که می‌تواند شمار نامحدودی جمله تولید کند.

۲ - تعریف دستور: دستور (از نظر زیان‌شناسی) عبارتست از توصیف عینی و نظام‌مند Systematic زبان که از سه ویژگی (جامع - مانع - صریح) برخوردار باشد.

۳ - ویژگیهای دستور:

الف - جامع: یعنی تمام قواعد زبان را که به وسیله اهل زبان در گفتار روزمره به کار می‌رود توصیف کند.

ب - مانع: یعنی فاقد هر نوع تناقض و ناپایداری در توصیف قواعد زبان بوده و قوانین ثابت و متزلزل‌ناپذیری را دارا باشد.

ج - صریح: یعنی با کوناخترین توضیح و به طور سلیس و روشن قوانین زبان را بیان کند این توصیف از ویژگی مهم عینی بودن

طرح یک مسئله

دستوری

□ مهرانگیز نوبهار

دبیر دبیرستانهای تهران

و راه حل آن با استفاده از قوانین گشتاری.
 سؤال: «می‌خواهم بروم» چیست؟ و در چه مقوله دستوری قرار دارد؟
 جواب ۱: جمله مرکب است.
 جواب ۲: فعل مرکب است.
 جواب ۳: نوعی فعل آینده نزدیک است.
 جواب ۴: نوعی فعل مضارع التزامی است.
 جواب ۵: فعل ساده از مصدر «رفتن» است.
 اظهار نظرهای متناقض مذکور آن شعر مولانا را به خاطر می‌ورد که:
 هر کسی از ظن خود شد یار من
 از درون من نجات اسرار من
 علت این ناهمگونی، نبودن سه ویژگی مهم در دستورهای آموزشی موجود است که قبلاً به آن ویژگیها اشاره شد.
 اگر عبارت «می‌خواهم بروم» فقط یک فعل است عبارات دیگری نظیر:
 می‌خواهم بروم و برگردم.
 می‌خواهم نروم.
 می‌ترسم بروم.
 می‌خواهم بروی.
 مایلم بروید.
 مایلم بروم و در آنجا بمانم.
 مایلم تنها نروید.
 نیز باید در حکم یک فعل باشند که نادرست است.
 می‌دانیم که جمله عبارت است از رشته‌ای از گفتار که یک یا چند پیام ذهنی را برساند. اگر شامل یک پیام ذهنی باشند جمله ساده و چنانکه دارای بیش از یک پیام باشند جمله مرکب است.
 یک جمله مرکب معمولاً از پیوند دو جمله متوالی و با از درونی شدن حداقل یک جمله در جمله‌ای دیگر حاصل می‌شود در این گونه درونه‌گیری‌ها که نوعی از آن را درونه‌گیری جانشینی می‌نامیم یک جمله درونی شده جانشین یکی از گروه‌های اسمی و یا صفت در جمله «درونه‌گیر» می‌شود و نقش آن گروه اسمی و یا صفت را به عهده می‌گیرد. این گونه جملات درونی شده و یا وابسته را تحت عنوان

جملات اسمی می‌نامیم.

بنابر شرایط و محدودیت‌های جانشینی، جمله درونی شده در شکل دستوری خمود دگرگون‌های خاصی (تأویل) را می‌پذیرد تا بتواند امکان این جانشینی را حاصل کند. معمولاً نوعی از «که» ربط در این گونه درونی شدن، واسطه می‌گردد.
 با بررسی و مقایسه موارد پیش‌سازی از این گونه درونی شدن‌ها نتیجه می‌گیریم که جملات درونی شده به دو گروه دستوری (۱- مصدر - ۲ - صفت) تأویل می‌شوند و سپس هر کدام از این صورتهای به دست آمده جایگاه نقشهای گروه‌های اسمی و یا وابسته آنها را در جمله درونه‌گیر (اصلی - پایه - هسته) اشغال می‌کند.

«که» ربط در این گونه موارد در منون قدیمی گاه به صورت «کجا» و گاه به صورت «چون» و گاه محذوف است. حذف آن گاه بدون علت و گاهی به علت وجود وابسته‌سازهای دیگری از قبیل «آنچه» یا «هرچه» در آغاز جمله درونی شده (وابسته - تبعی - پیرو) می‌باشد.
 یکی از موارد حذف «که» ربط در عبارت «می‌خواهم بروم» روی داده که معمولاً عدم وجود آن در ماهیت جمله اثر ندارد و لذا در تشخیص و تعبیر ما نیز از این عبارت نباید متناً اثری باشد.

می‌دانیم که «می‌خواهم» یک فعل متعدی و نیازمند به مفعول است. بر طبق قوانین گشتار اگر جمله دوم (که بروم) را به مصدر (گروه اسمی) تأویل کنیم این گروه اسمی ابتدا به صورت مفعول جمله پایه (می‌خواهم) درمی‌آید و در آغاز جمله قرار می‌گیرد و فعل (می‌خواهم) را به جایگاه اصلی آن یعنی پایان جمله روانه می‌کند و جمله ساده «رفتن را می‌خواهم» حاصل می‌شود.

در عبارت می‌ترسم بروم نیز جمله وابسته ابتدا به مصدر (رفتن) تأویل شده و جایگاه متمم را اشغال می‌کند و قبل از فعل می‌ترسم قرار گرفته و جمله ساده «از رفتن می‌ترسم» را

به دست می‌دهد.

صورت‌های کسز بردی جملات پیرو در این گونه درون‌گیری‌ها بر چگونگی تأویل اثر می‌گذارد به عنوان مثال در جملات:

می‌ترسم بروم و برگردم.
 می‌خواهم بروم و بمانم.

هر کدام شامل یک جمله پایه و دو جمله پیرو می‌باشد که جملات پایه به کمک همپایه ساز «و» مجموع‌های را تشکیل داده و به ترتیب جایگاه متمم (جمله ۱) و مفعول (جمله ۲) را اشغال می‌کنند.

شناسه‌های فعل در جملات وابسته ابتدا به صورت ضمایر شخصی بیومته یا جدا در آمده و مضاف‌الیه مصدر (مؤولک) می‌شوند.
 مثال:

می‌خواهم بروی = رفتن تو را می‌خواهم
 شناسه مفعول مضاف‌الیه
 می‌ترسم بیاید = از آمدن او می‌ترسم
 شناسه متمم مضاف‌الیه

در صورت وجود قید فعل در جمله وابسته، هنگام تأویل آن قید به صفت (قید اسم) تبدیل می‌شود.

مثال:

۱ - می‌خواهم خوب بنویسی =
 قید فعل شناسه

۲ - نوشتن خوب تو را می‌خواهم
 مفعول صفت ضمیر

۱ - می‌ترسم تند بروم =
 قید شناسه

۲ - از تند رفتن او می‌ترسم =
 صفت متمم ضمیر

بر طبق آنچه که گذشت با بهره‌گیری از قوانین گشتار، جایگاه عبارتی دیگر و یا پدیده‌های دیگری که در دستور زبان به دست فراموشی سپرده شده‌اند می‌تواند مشخص و تثبیت شود و این گونه مسائل که به علت عدم ضوابط در توصیف آنها، عملاً به دست فراموشی سپرده شده‌اند مطرح و راه‌حلی منطقی برای آنها ارائه شود.



همراه با تو

□ علی فرخ‌مهر

۲ - نامه علی یار!

نامه علی یار، مثل نمک بود روی زخم. تلخ بود، مثل حرف حق. شیرین بود مثل نیاث و غسل. «علی یار» به گلایه، به شکوه، حرف دل را و درد دل را عنوان کرده بود. دیده‌اید که حرف‌های کوهساری چه حال و رنگی دارد؟ دیده‌اید که حرف دل، چطور ریخته و نفوذ می‌کند بر دل؟

گلایه «علی یار» مرا به یاد آن سویه و ناله‌های پرسوز و به حق آن عزیز شیانکاره‌ای می‌اندازد. اول با تک بیت غایز شروع می‌کرد، بعد هم ذره ذره سوز و گداز و آغاز آن غصه و قصه کشدارا «سرور همان حکایت رشته فرهنگ و ادب» بهانه و عامل نامه علی یار. با من بخوانید این نکه از نامه «علی یار» را. «بیجه گندمزار هستم. آبادی ما تا شهر ۵۴۴ فرسخ فاصله دارد. خانواده‌ام در «گندمزار» زندگی می‌کند. من در شهر، یک انسان اجاره کرده‌ام به ماهی هزار تومان!

سال سوم فرهنگ و ادب درس می‌خوانم. حرف بعضی از معلم‌ها مرا دل‌سرد می‌کند. سر کلاس ما را مسخره می‌کنند. تحقیر می‌کنند. می‌گویند آمده‌اید رشته فرهنگ و ادب چه کنید؟ نازه بفرض هم که بخوانید و... از «ف» به فرحزاد رسیدن نه دشوار است. مراد حاصل شد که حرف دل «علی یار» زیباترین حال آن همه موسس و زاله و علی مراد و اسکندر و عباس

است که این سو و آن سو در رشته فرهنگ و ادب درس می‌خوانند.

علی یارها، گاه گذاری در نامه‌هایی که می‌نویسند، حرف حسابشان را می‌زنند. چرا نزنند!

چرا نمک‌پاشی دل ریش و مضطربشان بانشیم؟ اصراری و اسراری نیست که دعوت به سکوت شوند و گلایه هم نکنند. خوب، با همان صفای روستایی و گوهر خلوص، نوشته است که: «بگویند مگر ما گناه کرده‌ایم که آمده‌ایم رشته فرهنگ و ادب!»

نه عزیز جان. نه خوب من. تسو گناه نکرده‌ای. عزیزان خوب و بزرگوار همکار ما هم با تو سر عناد ندارند. معلم‌های خوب تو می‌دانند که «فرهنگ» ریشه است و «هنر» هم برتر از گوهرها

تمام بچه‌های خوب ما که در رشته فرهنگ و ادب درس می‌خوانند، باید با توکل به «خدا» و داشتن «هدف» و در نهایت امید و تلاش و پویایی درس بخوانند. خوب هم بخوانند.

در زمینه ادب و هنر، فرزندان نیکونام و عزیزی داشته‌ایم و داریم که موجب مباهات و فخر و سرفرازی هستند.

علی یارهای ما باید که منظم و آگاهانه و برحوصه، درس بخوانند و عمر و حیات را هم هرز و عبث و هیا ننداند.

از همه مطمئن‌عزیزی که بچه‌های رشته فرهنگ و ادب را درس می‌دهند و در نهایت دلسوزی و مهربانی و دلگرمی کار می‌کنند و رنج می‌برند، ممنون و سپاسگذاریم. همکاران ما به خاطر آورند آن همه استعدادهای خوب را در خراسان و اصفهان و خوزستان و گیلان. عزیزان همکار به یاد آورند آن همه گوهرهای قابل قبض را در هرمزگان و کردستان و تهران و بوشهر.

آن همه گوهرهای شیچراغ و ارزنده آذربایجان و مازندران و فارس و چهارمحال بخنباری و ایلام و لرستان، آن همه بچه‌های خوب و مهربان و پرسشگر و عزیزان

اراک و قم و... توقع دارند که سالم و امیدوار و آگاه و پرسشگر، افق و آینده را روشن ببینند. ممنون از تو همراه و همدل خوب.

شعر

۳ - حرف آخر

از کیمیای مهر تو زر گشت روی من آری به یمن لطف شما خاک زر شود. آن همه نامه که به «رشد ادب» می‌رسد. آن دلگرمی‌ها، یاران و همکاران ما را در روال و روند حرکت مجله، توان و امید می‌دهد.

آن همه شعر و مقاله و قصه که می‌رسد، نوید برابری مجله در آینده.

نامه‌های خویشتان، نظرات خواهران محترم و برادران عزیزمان در گروه‌های آموزشی، سوسو که نه، چراغ و ستاره باران. به یاری و عنایت خداوند متعال، در جوار و کنار تبت خیرنان، پاره‌ای اشکالات موجود در کتابهای درسی هم به سامان رسیده و می‌رسد و باید برسد.

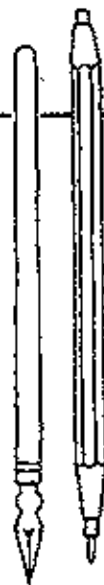
نظرات خوب و صائب عزیزان در مورد «تصحیح املا» به دفتر تحقیقات و برنامه‌ریزی آموزشی رسید. در دست بررسی و اقدام و بهره‌گیری از تجارب شما، همت آن بشاران خوب قابل ستایش است.

امید که «رشد ادب فارسی» الفت و پیوند ما را افزون کند.

هر فکر و اندیشه روشن و هدایت‌گر که گره‌گشا باشد و در بهبود کار، «سفید» منزلت دارد و خریدار.

همراه بودن و همدل بودن و پویایی ما در دانستن و مطالعه و بررسی و نیادل تجربه، به مصلحت «دانش‌آموز» است. آن همه تجربه‌های خوب استادان محترم دانشگاه که در صفحات «رشد ادب» نمود و جلوه می‌کند، آن نوشته‌های پربار همکاران، معلم، همه و همه می‌توانند «مرا» و رهنمود دهند و «مرا» آماده حرکت در راه، آماده تدریس نافع و سودمند.

«ان‌شاءالله»



کاربرد «را» در فارسی دری

■ محمد مهیار

می‌توان گفت کلمه «را» تنها حرف کلیدی زبان فارسی است که نه از دسته حروف ربط و نه از گروه حروف اضافه بشمار می‌رود، علاوه بر آنکه گاهی این کلمه بجای حرف اضافه در زبان فارسی دری و معاصر کاربرد داشته است؛ این قول بجایی است که «کلمه را که در فارسی دری همیشه پس از اسم یا ضمیر واقع می‌شود و می‌توان آن را از جمله پسوندها شمرد با

● کلمه «را» تنها حرف کلیدی زبان فارسی است.

● «را» نه از دسته حرف ربط و نه از گروه حروف اضافه بشمار می‌رود.

پسوندهای دیگر این تفاوت آشکار را دارد که آنها در ساختمان کلمه «صرف» تأثیر دارند و این یک در ساختمان جمله «نحو» مؤثر است. شاید مناسبتر باشد که آن را در فارسی امروز حرف نشانه بخوانیم^۱.

اختلاف این کلمه با حرف ربط در آن است که «را» هیچگاه میان دو کلمه یا دو عبارت پیوند برقرار نمی‌کند، چه پیوند همپایگی و چه وابستگی؛ اما تفاوت آن با حرف اضافه اولاً در فرار گرفتن بعد از وابسته خود است. بدین معنی که حرف اضافه گاهی در ابتدا و گاهی در انتهای وابسته خود قرار می‌گیرد؛ در حالی که «را» پیوسته در بعد از وابسته خود می‌آید؛ ثانیاً حروف اضافه همراه با فعل خود ایجاد یک مفهوم می‌کند که با تغییر حرف اضافه مفهوم عبارت یا فعل نیز تغییر می‌کند، سن بسا، مثال هر یک از افعال زیر دارای معنا و مفهومی است که با دیگری متفاوت است: رفتن به، رفتن از، رفتن تا، رفتن بسا، رفتن در و...

در حالی که «را» چنین رابطه‌ای را با فعل وابسته خود برقرار نمی‌کند؛ از سویی این کلمه همراه با بعضی از حروف ایجاد حرف اضافه جدیدتری کرده است که البته این آمیزش صرفی سابقه تاریخی دارد و امروز چنین روندی در زبان فارسی معاصر ادامه ندارد، مثلاً از ترکیب: [به + را + ی] بسا [ب + را +] حرف اضافه [برای] ساخته شده، و نیز از

ترکیب [از + ای + را] حرف اضافه زیر [ازیرا] بوجود آمده و به همین قیاس از [چه + را] حرف [چرا] ایجاد شده^۲.

کلمه را در زبانهای فارسی باستان و میانه نیز کاربرد داشته، منتها نه به گستردگی در زبان فارسی دری، از سویی حتی کاربرد این کلمه در زبان فارسی معاصر بسیار محدودتر از فارسی دری است، چه، بسیاری از مفاهیم خود را امروز از دست داده، بهر حال «را» در پارسی باستان به صورت *radiy* از ریشه *rad* به معنی [به علت، به سبب] وجود داشته و در فارسی پهلوی [میانه] به صورت «رای» یا «راده» و در پازند به صورت (را) و در فارسی میانه مانوی نیز به شکل «رای» در معانی به سبب، درباره، در مورد، برای، بکار رفته است^۳.

آنچه در این بحث مورد توجه قرار می‌گیرد تنوع کاربرد این کلمه در فارسی دری است که به آن می‌پردازیم، متداول‌ترین کاربرد «را» در مفعول صریح یا بیواسطه است که به علت کثرت کاربرد و رواج شایع در فارسی دری و معاصر، از برداختن به آن صرف نظر می‌شود؛ از دیگر موارد استفاده این کلمه^۴

۱ - بکار بردن «را» در جملاتی است که ساختار مجهول دارند، توضیح آنکه نهاد در جملاتی که فعل آن مجهول است اگر چه در اصل مفعول بوده، هیچگاه در فارسی معاصر با «را» همراه نیست، اما تا سده‌های هفتم و هشتم

کاربرد این نوع جملات رایج بوده، منتها نکته قابل ذکر آنکه همیشه فعل معین در این جملات «آمدن» است بجای «شدن» و دیگر اینکه این ساختار غالباً در شکل سوم شخص مفرد بکار می‌رفته. مثال:

آن اولیتر که او را باقی گذاشته اید.
«بیهقی، چاپ فیاض ص ۲۱۲»

گفته‌اند که بزودی پیاید آمد تا کار ملک را نظام داده اید. «بیهقی، چاپ قیاض ص ۲۱»
این مجموع را اسرار التوحید... نام نهاده آمد. «اسرار توحید چاپ شفیع ص ۸»

این ساعت را غنیمت شمرده اید.
«مرصاد العباد چاپ ریاضی ص ۲۶»

۲ - در جملاتی که فعل آن از مصدر بایستن و یا حتی شایستن باشد و در مفهوم جمله نوعی الزام را برساند، همراه با نهاد

نهاد اگر ضمیر متصل مفعولی نباشد، پیوسته همراه با «را» بکار می‌رود؛ حال خواه نهاد اسم، یا ضمیر منفصل باشد. مثل:

امیر را این جواهر ساخت خوش آمد.
«بیهقی ص ۹۲»

مرا که بوالفضلم در حکایت نادر یاد آمد.
«بیهقی ص ۲۹»

از قیاسش خنده آمد خلق را
کوچو خود بدادنت صاحب دلق را.
«مثنوی دفتر اول بیت ۲۶۳»

اما اگر نهاد ضمیر متصل مفعولی باشد نیازی به «را» نیست و این کاربرد در نظم و نثر معاصر هم متداول است مثلاً در دم آمد، بدانان نیاید، گرمش نشود، و غیره.

۴ - همراه با نهاد در بعضی از جملات رایج می‌آید که می‌توان آنرا رای نهادی نامید

● همراه با نهاد در بعضی از جملات «رای» می‌آید که می‌توان آنرا «رای» نهادی نامید.

چنین جملاتی «را» می‌آید؛ مطلب قابل تأمل در این ساختار آن است که همیشه بایستن در شکل سوم شخص مفرد و ناقص بکار می‌رود. مثال:

اما در هر روز گاری عالم را مدبیری باید؛
«اخلاق ناصری چاپ مبنوی ص ۲۵۲»

بضرورت دیگر شما را خدمت او همی بایست کردن؛ «چهار مقاله چاپ دکتر محمد معین ص ۷۳»

ترا شاید که از من جدا گردی و بدنیا آفتی؟
گفت مرا شاید «قصص قرآن، ص ۸»

ایشان گفتند تو خاموش میبانی که آن جواب ما را می‌باید داد «بیهقی ص ۴۰»

۳ - نوع خاصی از جمله در زبان فارسی کاربرد دارد که نهاد نقشی دو گانه دارد، بدین معنی که در ظاهر مفعول است اما در اصل فاعل جمله بحساب می‌آید، در چنین جملاتی

در این نوع جملات نهاد می‌تواند فاعل، نایب فاعل یا مستدالیه باشد و فعل آن هم می‌تواند لازم، متعدی، معلوم یا مجهول باشد؛ مثال:

اهل یمن را آن آتش حکم خود ساخته بودند
«سیرت رسول ص ۴۲»

خاک را چون ناف آهر مشک ز اهدی قیاس
بید را چون بر طوطی برگ روید بسینمار.

اگرخی به نقل از چهار مقاله ص ۶۰
دل را از عقلی کامل ناگزیر است. تسا

بمشاورت او در ممالک بدن تصرف کند و پادشاه را از وزیری عالم... ناگزیر است.
«مرصاد العباد ص ۴۵۰»

۵ - در نوعی از جملات که فعل آن یکی از مشتقات مصدر «بودن» باشد همراه نهاد «رای»

بکار می‌رود که مجموعه فعل و این «راه» معادل فعل «داشتن» است به همین دلیل بعضی از دستور نویسان بر آن اطلاق نام «رای تغییر

فعل» کرده‌اند و گروهی به آن رای اختصاص گویند.

مثال:
گفتم ما را با بوم طاقم مغاومت نباشد.
«کلیله دمنه ص ۲۱۲»

ز عشق ناتمام ما جمال یار مستغنی است
به آب و رنگ و خال و خط چه حاجت روی
زیبا را.

«حافظ»

و هیچ کار ایشان را نبودی الا آنکه چون
وزیر بر نستی رفتندی و سلام کردندی.
[سفرنامه ناصر خسرو چاپ نادر وزین پور
ص ۱۶۵]

شیخ ما گفت خلیفه‌ای را دختر عمی بود
که... «اسرار توحید ص ۲۴۶»

۶ - رای فک اضافه؛ بدین معنی که در عبارات و جملاتی که کسرهٔ بسین مضاف و مضاف‌الیه به علی حذف شود، رایسی آورده میشود؛ این نوع جملات به دو دسته تقسیم می‌شوند:

الف؛ دسته اول جای مضاف و مضاف‌الیه تغییر می‌کند و همیشه مضاف‌الیه (مستم اسم) پیش از مضاف «اسم» قرار می‌گیرد، در چنین حالتی بعد از مضاف‌الیه مقدم رایسی آورده میشود، این را در واقع بجای کسره‌ای که بین مضاف و مضاف‌الیه قرار می‌گیرد، محسوب میشود؛ لازم به توضیح است که این حالت غالباً در اضافه‌های ملکی و تخصصی کاربرد دارد. مثال:

که من عانقم گسر بسوزم رواست
تو را گریه و سوز باری چراست
«بوستان، ص ۱۱۲»

ابلیس او را پیش آمد
«قصص قرآن ص ۱۵»

درویش را پستار زیادت گشت
«اسرار توحید ص ۲۰۵»



بیاد استاد فرزانه

شادروان دکتر حسین بحرالعلومی

کلاس تکرار می‌کرد. استاد دکتر بحرالعلومی، استاد دانشکده ادبیات دانشگاه تهران در سن هفتاد و دو سالگی پس از پنجاه سال تدریس فعال به تاریخ ۱۳۶۸/۸/۲۶ دیده از جهان فروبست و جان پسر جانان برد. فقدان او در جامعه دانشگاهیان ضایعه‌ای است که جبران آن در بونه تشکیک است. این مقاله نیز بیاد و بزرگداشت او تهیه گردیده است.

درباره خصوصیات این عالم فرزانه چه بگویم که انسانهای بزرگ در قالب تاریخ نولد و مرگ نکنند و تا ابد چونان خون گرم و آگاهی در شریانهای جامعه جاری‌اند. گرچه پیامبران و پیشوایان دین برای ایفای وظیفه ارشاد و تعلیم بارها از مردم رنجیده‌اند. اما این رنج را به جان خریدند و دست از هدایت اقوام گمراه خود بر نداشتند و این همان وظیفه راستینی است که استادان و معلمان واقعی بر دوش دارند.

آمده است که روزی پیامبر اکرم به مسجد آمدند. دو گروه را دیدند که یکی پرستش خدای می‌کرد و دیگری به پرش و پژوهش در امور علمی اشتغال داشت. پیامبر لحظه‌ای درنگ فرمودند و آنگاه به حلقه دانش پژوهشان درآمدند. سعدی نیز بدین موضوع عنایت داشته است:

صاحب‌دلی از مدرسه آمد ~~ب~~ خانقاه
پنکست عهد صحبت اهل طریق را
گفتم میان عالم و عابد چه فرق بود
تا اختیار کردی از آن این فریق را
گفت آن گلیم خوش بندر می برد موج
وین سهی می کند که بگیرد فریق را

جهانیان در روزگار ان قدیم تا آن پایه که امروز بدان رسیده‌ایم، به پایگاه تعلیم و تعلم پی نبرده بودند.

ولی گذشت زمان این را به آنان آموخت تا جایی که صاحب بن عباد در آغاز دستیار پدر معلمش بود و معلمی می‌کرد.

... و با یاد اختر ادب، مرحوم استاد دکتر حسین بحرالعلومی

مرحوم استاد دکتر حسین بحرالعلومی ۷۲ سال پیش متولد شد و پس از طی تحصیلات ابتدائی و متوسطه، با تلامس صادقانه و با توجه به فرهنگ و هنر ایران عزیز با تگرتس وسیع و همه جانبه دوران تحصیلات عالی را در رشته ادبیات فارسی به انجام رساند و پس از اخذ درجه دکترای در ادبیات، از دانشگاه تهران، با انجام خدماتی شایان و قابل توجه در حوزه‌های گوناگون فرهنگی منشأ خدمت مؤثر بود.

شادروان استاد حسین بحرالعلومی، سالها در کموت استادی دانشگاه تهران تدریس داشت و با تصحیح و چاپ دیوان کمال الدین اسماعیل اصفهانی خدمتی در احیاء میراث ادب و فرهنگ ایران زمین داشت. وی در آخرین سمت خویش که مدیریت گروه ادبیات فارسی دانشگاه تربیت مدرس بود با ارائه طرح و برنامه‌ریزی‌های آموزشی در جهت تقویت و سازماندهی گروه ادبیات گام برداشت و سرانجام در آبانماه ۱۳۶۸ دارفانی را وداع گفت

هیبت تحریریه رشد ادب فارسی، رحلت استاد بزرگوار مرحوم دکتر حسین بحرالعلومی را به جامعه فرهنگ و ادب و خانواده محترمشان تسلیت عرض می‌نماید.

● او در کلاس ذوب می‌شد تا آنچه می‌دانند قطره قطره در ذهن دانشجویان بچکاند

● دیگر کلاس با طراوت و نورانیش، کلاه خاکستری و بیراهن سفید چون شکوفه‌اش را نمی‌بینیم

□ امیر اسماعیل آفر: معلم دانشگاه
کی دست تهی نمی‌توان به بچه‌های مردم
چیز یاد داد!

اینجا جملاتی است که استاد بارها در

گفت یکی خواجه سناسی برود
مرگ چنین خواجه نه کاری است خرد
«لبریز کنید ذهنهایتان را از علم، پیاد
بگیرید، تکرار می‌کنم یاد بگیرد غفلت تا

کسانی در مجلس هارون و امین و مأمون بر همه مقدم می‌نستند و فرزندان مأمون در جفت کردن کفش پیش پایش سر یکدیگر سبقت می‌گزینند. به تدریج اهبت کار معلم و تعلیم بدانجا رسید که دربارہ روشی تدریس و چگونگی آن کتابهایی از جمله: آداب الصبیان، آداب المعلم، آداب المتعلمین، ادب القریس، ادب الدنیا و رساله پربار ابو حامد غزالی به رشته تحریر درآمد. در احباء العلوم و کیمیای سعادت فصلی است به نام «اینها الولد» که در خصوص تعلیم و تربیت است و به واقع خواندنی است. جالب توجه است که پس از جنگ ۱۸۷۰ زمانی که ناپلیون سوم و سیله بیزمارک، صدراعظم آلمان از اوج اقتدار فرود آمد گفت: «به وسیله معلمان و آموزشگاههای خود بر دشمن غلبه کردم» بگذارم که کوتاه سخنی بود پیرامون تعلیم و تعلم. استاد بحر العلوم پیش از نیم قرن عمر عزیزش را در این طریقت صرف کرد تا در استیلا و استکمال فرهنگ این سرزوبوم سهمی داشته باشد و به حق درست ایفای وظیفه نمود. به قول ملک الشعرای بهار:

علم از آغاز قطره‌ای بودست
کش خداوند وحی فرموده است
هر کس آمد بر آن فرود نمی
تا شد آن چشمه بر مثال یسی
علم، دریای ژرف گورزات
دل استاد طرف آن دریاست
تمام لحظاتی که با او بودیم خاطره است.
«خوشم ز خاطره‌هایی که یادگار از اوست» او
بما آموخت تا در عین تنگدستی احساس
بی‌نیازی کنیم. او بما یاد داد که دنیا هیچ است
و نباید در مقابل هیچ لب به شکوه گشود.
پیوسته در جوش بود که مبادا مطلبی در کلاس
از قلم بیفتد. باور کنید هنوز فریادش در گوش
طنین دارد که می‌فرمود:
الا که آدم و عالم خراب از جهاید

بصت علم کنید این خرابها آباد
او در کلاس ذوب می‌شد تا آنچه می‌داند
قطره قطره در ذهن دانشجویش بچکاند.
و به راستی:

برای روشنی ما جو شع معقل سوخت
نهاد شعله چنان عزیز در ره یاد
و اما چراغی که او و چونان او در راهمان
افروختند هرگز خاموش نمی‌شود:

معلم چراغی است گیتی فروز
چراغی که هرگز نیستند زسوز

«نظام وفاق»

و قول خسرو قرشیدورد است که می‌گوید:

در راه هنر سوزد و اندر ره دانش
قلب و تن و جان و همه اجزای معلم
ظرف ظلمت گمراهی و در تیرگی جهل
نوری است فروزان دل بینای معلم
کسی برود نشانی ز ترقی و تسنن
هر گاه نید فکر توانای معلم

اکنون ما شاگردان استاد بحر العلوم همه
بنده او هستیم چرا که معلم عشق فرمود:

«من علمنی حرفاً قد صیرنی عبداً»

چنین گفت پیغمبر راستگوی
حدیثی کز آن شد خرد تازه روی
هر آنکس که آموخت حرفی به من
سزد خواندم بنده خویشش

تعلیم و تعلم در فرهنگ والای اسلامی
یابگاه رفیعی دارد که بر اهل علم در همه عالم
پوشیده نیست. پس درباره معلم هر چه بگوئیم
کم گفته‌ایم چرا که:

عرض خدای گرسی تعلیم است
یعنی کسی بر تبه عالم نیست
زان شد نیی، نیی که معلم شد
هرگز نیی نشد که معلم نیست

آری استاد فرزانه، ای بحر العلوم عزیز:
هنوز در دو چشم من هزار جلوه می‌کند
کلاس درس و معقل صفای بی‌ریای تو
هنوز در دو گوش من نوبه زندگی دهد
چو نغمه فرشتگان کلام جانفزای تو
هنوز در سرای دل بیادگار می‌بزم
نشاط خنده‌های تو، نگاه باصفای تو

هان این دو چشمان من خیره بمانید چرا که
دیگر چهره با طراوت و نورانیش، کلاه
خاکستری و پیراهن سفید چون شکوفه‌اش را
نمی‌بینید. آه، ای لاله‌های داغدار گوش من
دیگر طنین خوش صوت استاد را در کلاس
درس نخواهید شنید. دیگر «زهره‌سازی خوش
نمی‌سازد مگر عودش سوخت» نه تنها عود
زهره که دل ماهم.

دریغا که:

هر چه میدانست آموخت مرا
غیر یک اصل که ناگفته نهاد
قلمر استاد نکو دانستن
حیف استاد بمن یاد نداد
«ارج میرزا»

رواش پر نور و روحش شاد که او نمرده
است زیرا:

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق
نیت است بر جریده عالم دوام ما

در خانه از طرف خود و گردانندگان مجله
رشد ضمن نسیبت به جامعه دانشگاهیان و
دانش پژوهان و خانواده معظمه برای زنده یاد
استاد دکتر بحر العلوم رحمت واسعة مسکلت
می‌نمائیم و برای حسن ختام چند بیت شعر از
ناصر سرافرازی کاشانی (از شاگردان ایشان)
را که در سوک استاد فرزانه سروده شده است
می‌آوریم:

ضرورت بازنگری در شیوه تدوین کتب
صنایع و قافیه فرهنگ و ادب

از صنایع اصولاً در معنای مصطلح ادبی صنعت
نیستند بلکه مصداق این مصراع حافظ اند که:
بتگر این شوخی که چون بسا خلق صنعت
می‌کنم این که شاعری با رندی تمام - رندی
قرن پنجم و چهاردهم نه رندی قرن هشتم -
دست طمع به سوی ناکسی دراز می‌کشد و از
معدوح، اسب و استری یا خلعتی می‌طلبد، شده
است صنعت ادب سؤال اول و بعد آمده در کتاب
درسی در حالیکه هیچ گونه هماهنگی و سنخیت
با مسائل زمانه ما و روح زمان ما ندارد.

دانش آموز از ماده تاریخ و معنای هر طرفی
می‌پندد که فی المثل نام معشوق فلان شاعر
سیبست بر سر سرو - که در تنگنای وزن و
قافیه می‌توانست چیز دیگری باشد - با این که
بعضی حروف را با بعضی حروف دیگر به
حساب ایجاد ترکیب کنیم مثلاً بشود سال... که
کسی در آن به دنیا آمده یا بر تخت جلوس کرده
یا مرده، که چه بشود! این صنایع را حفظ کنید،
بگذارید در موزه‌های تاریخ ادبی بماند که یعنی
بله، ماه صنعت داریم؛ اما آنچه در کتابهای
درسی به دانش آموز می‌دهید هماهنگ با جوهر
شعر و نفس ادب و ادب نفس و روح زمان، و
همسنگ با شأن، والای انسان امروز باشد.
در خانمه از این که حد خود را شناختم و
با از گلیم حقیر خویش بیرون نهادم، پوزش
می‌طلبم - اسم این را هم بگذارید صنعت
حسن پوزش که با حسن اعتذار فسیده مشبه
نشود، اما از ذکر آن در کتابهای درسی
خودداری بفرمائید!

ضمناً از طرح پیشنهادی آقای وحیدبان
کامیار در باب قافیه شعر فارسی که در شماره
چهارم نشر دانش - خرداد و تیر ۶۰ - به طبع
رسیده، به عنوان یک معلم جانبداری می‌کنم

(۱) به نقل از پیام مرداد ماه ۵۱ با تلخیص.

(۲) دکتر خانلری دربارهٔ تفسیر آهنگی و ضربی

با پیشنهاد سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی و به تصویب شورای عالی آموزش و پرورش: رشته تحصیلی «ادبیات و علوم انسانی» از سال تحصیلی آینده تأسیس می‌شود.

سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی در
جهت تقویت بنیه‌های آموزشی با توجه به
نیازهای تخصصی جامعه امروز، از سال ۱۳۶۴
بررسی‌های مدماتی لازم برای ادغام دو رشته
«فرهنگ و ادب» و «اقتصاد و اجتماعی» را
آغاز و در سال ۱۳۶۸ طرح پیشنهادی آنرا به
شورای عالی آموزش و پرورش تقدیم کرد.
شورای عالی آموزش و پرورش با قرار
دادن طرح پیشنهادی سازمان پژوهش در
دستور کار خود و ارزیابی‌های لازم در چهار
صد و یکمین جلسه خود در مورخ
۶۸/۵/۳۰ با ادغام دو رشته «فرهنگ و ادب» و
«اقتصاد اجتماعی» موافقت نمود و مقرر شد از
سال تحصیلی ۷۰ - ۶۹ رشته جدیدی با نام
«ادبیات و علوم انسانی» ایجاد گردد.

دانش‌آموزان این رشته در سال اول و دوم
در هفته ۶ ساعت و در سال سوم ۷ ساعت و در
سال چهارم ۹ ساعت ادبیات فارسی خواهند
داشت

برنامه‌ریزی صحیح در هر نظام آموزشی و
تربیتی کلید پیشرفت و نردبان ترقی هر یک از
جوامع یویاست، آموزش و پرورش با ارائه و
طرح برنامه‌های دقیق در رشته‌های مورد نیاز
جامعه، متخصصان زبده و کارآمد را پرورش
می‌دهد.

وزارت آموزش و پرورش در گذشته، طرح
و ایجاد دو رشته فرهنگ و ادب اجتماعی را به
مرحله اجرا گذاشت. رشته فرهنگ و ادب،
تفاوت اساسی با رشته ادبی متداول تا آنروز
نداشت، اما رشته اقتصاد اجتماعی که نامی نو
داشت برای تحقق دو هدف زیر پدید آمد.
۱ - ایجاد توانایی و آمادگی برای اشتغال.
۲ - ایجاد توانایی برای ادامه تحصیل.

عدم گرایش به رشته فرهنگ و ادب و علوم
نیاز رشته اقتصاد به دبیران متخصص موجب
نوسعه بی‌روبه این رشته در سراسر کشور
گردید. در حالیکه فارغ‌التحصیلان این رشته به
هیچیک از اهداف اولیه آن دست نیافتند.

در سوک استاد فرزانه مرحوم بحر العلوم

بوستان معانی

□ ناصر سرافراز کاشانی

خار غمی بسینه یاران خلید و رفت
یکدم زبان به خشکی این آشنا نبود
در بهنه ادب نفسی تسارمید و رفت
بیمار عشق بود به محنت سرای دهر
با نقد جان دوا می‌حیث خرید و رفت
چون ظایر شکسته نفس زین دیار یار
«بحر العلوم پای ز دنیا برید و رفت»

باد خزان به ساحت دانش وزید و رفت
نغلی فکند و شاخ وبری را غمید و رفت
رضوان بوستان معانی چو رو نهفت

«سیک‌شناسی با نگاهی به تاریخ بیهقی»

و کینا بلفه الناس فیها و انسا
یُنالُ باسباب الفناء بقاؤها
و در هنگام سخن گفتن از مردانی که همه دنیا را وداع کرده‌اند و به زنجیره رنگان پیوسته‌اند این بیت ابوتمام را متذکر می‌شود.

نمُ التفتت تلك الشون و اهلها
و کائها و کائهم احلام^{۱۰}
ب: استناد به آیات قرآن، احادیث، امثال

در توصیف زیبا سخن گفتن مسعود غزنوی چنین می‌گوید: «و چون این پادشاه در سخن آمدی جهانیان بایستی که در نظاره بودندی که در پاشیدی و شکر شکستی، و بیاید در این تاریخ سخنان وی چه آنکه گفته و چه نبسته تا مقرر گردد خوانندگان را که نه بر گزاف است حدیث پادشاهان، قال الله عز و جل و قوله الحق: و زاده بطة فی العلم و الجسم و الله یوتی ملکه من ینشاء»^{۱۱}

در هنگام سرزنش مردم، یوسهل زوزنی را زمانیکه به حسنگ انواع اسنحاف را روا می‌دارد این گونه سخن را به حوزو و عظ و نصیحت می‌کشد و می‌فرماید که «مرد آن مرد است که گفته‌اند العفو عند القدره بکار تواند آورده» پس بلافاصله از زبان خمدای تعالی می‌گوید که «قال الله عز و ذکره - و قوله الحق - الکافیین الفیظ و العافین عن الناس و الله یحب المحسنین»^{۱۲} و بدین صورت باز زیبایی تمام به این آیه قرآن استناد می‌جوید.

زمان توصیه به قناعت و پرهیز از دنیا چنین به یک خبر استناد می‌کند که: «در خدمت آن است که دست در قناعت زند که برهنه آمده است و برهنه خواهد گذشت و در خبر آمده است: من أصبَحَ أمیناً فی سربه معافی فی بدنه و عنده قوت یومیه فکأنما حاز الدنیا بعد أقیرها»^{۱۳}
در هنگام سخن‌گویی از اسارت و فرمانروایی و بیان خوبی یا بدی آن به این خبر استناد می‌کند که:

«أَنْ رَجُلًا جَاءَ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: قَالَ لَهُ يَسُّ الشُّيْءِ الْأَمَارَةُ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَعَمْ الشُّيْءُ الْأَمَارَةُ، أَنْ اخَذَهَا بِحَقِّهَا وَحَلَّهَا وَ آيُنَ حَقُّهَا وَحَلَّهَا»^{۱۴}

و در آنجا که سخن از عنایت حق به میان می‌آورد بدین زیبایی سخن می‌گوید و بخشی از آیه قرآن را عیناً در کلام خود می‌آورد «وایزد چل و علا گفته است و هو أصنق القائلین در شأن طالوت: و زاده بطة فی العلم و الجسم»^{۱۵}

در مورد مرگ قاضی بسوطا هر نسبانی و شایعانی که درباره علت مرگ او ذکر کرده‌اند سخن از قیامت می‌گوید و چنین در توصیف قیامت از قرآن کمک می‌گیرد که «بسا رازا که آشکار خواهد شد روز قیامت، یوم لا یتنفع مال و بطن و إلا من أتى الله بقلب سلیم»^{۱۶}

در هنگام بیان سرنوشت مسعود غزنوی سخن از سرنوشت به میان آورد و بی گناهی مسعود خود را اینچنین بیان می‌دارد:
«و چگونه دفع توانستی کرد قضای آمده را که در علم غیب چنان بود که سلجوقیان بدین محل خواهند رسید یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید»^{۱۷}

مرگ یوقی پاسبان را بیان می‌کند و درباره او چنین می‌گوید که:

«... یتن خویش مردی مرد بود که دیدم بچنگ قلمتها، که او پای پیش نهاد و بسیار جسراحتها یافت از سنگ و از هر چیزی و خطرها کرد و به مرادها رسید و آخر نود و سه سال عمر کرد و اینجا گزشته شد بر بسنه، و ما تدری نفس پای ارضی تموت»^{۱۸}

یوسهل زوزنی از رفتن به بست خودداری می‌کند و سرانجام در نتیجه نصیحت وزیر (خواجه احمد عبدالصمد) به این کار رضا می‌دهد بیهقی در بیان این امر که این کار به سود وی بود چنین می‌گوید «و چون تسوان دانست که در پسرده غیب چیست عسی آن تکرهوا شهنماً و هو خیر لکم اگر به بست نرفته بودی و امیر محمد بر این پادشاه دست یافته به

ماریکه نخست کسی که میان او به دو نیم کردندی یوسهل بودی به حکم دندانی که بر وی داشت»^{۱۹}

هارون پسر خوارزمشاه با نقشه خواجه احمد عبدالصمد گشته می‌شود و بیهقی درباره حق ناشناسی و کفران نعمت او چنین می‌گوید و به حدیثی از زبان پیامبر استناد می‌کند «و پیامبر علیه السلام گفته است إثنق شر من احسنت الیه»^{۲۰}

و در شناخت ذات انسان به این حدیث از زبان پیامبر (ص) استناد می‌کند:
«پیغمبر ما علیه السلام گفته است: من عرف نفسه فقد عرف ربه و این لفظی است کوتاه با معانی بسیار...»^{۲۱}

کاربرد امثال

به هنگام توطئه مسعود برای دستگیری حاجب بزرگ علی قریب و برادرش چنین می‌آورد «و کدام برادر و علی را میهمان می‌داشت که علی را استوار کرده بودند و آن پیام بر زبان طاهر بحدیث شکر و مکران ریخ فی القفص بوده است»^{۲۲}

و در جای دیگر می‌آورد که «سعید صراف که خدای غازی به آسمان شد و لکن قوم یوم»^{۲۳}

در سرگذشت حسنگ می‌آورد که «که حسنگ عاقبت تهور و بی باکی و تعدی خود کشید و پادشاه به هیچ حال بر سه چیز اغضا نکند: الفتح فی الملک و انشاء السر و التعرض (للهرم)»^{۲۴}

سخن از یحیی برمکی و فرزندانش است. یحیی خطاب به فرزندانش می‌گوید که «ای فرزندان ما از شدگانیم و کار ما به آخر آمده است و سبب محنت بعد قضاء الله شماست تا بر جایم سخن حق ناچار بگیریم و به تملق و زرق مشغول شوم که به افتعال و شعیبه قضای آمده باز نگرده که گفته‌اند: اذا انتهت الهمة کان العنت فی العیله»^{۲۵}

در توصیف زیبایی گرگان و وباخیز بودن

آن سرزمین چنین می‌گوید:

«... که توان گفت بقمی نیست نزه نر از
گرگان و طبرستان، اما سخت و بی‌است
چنانکه بوالفضل بدیع گفته است:

جُرْجَانُ، وَمَا اَدْرِيكَ مَا جُرْجَانُ، اَكْلَةُ مَنْ
التَّيْنِ وَمَوْثَةُ فِي الْعَيْنِ، وَالتَّجَارِ اِذَا رَاى
الْفَرَّاسَانِي نُحْتُ التَّابُوتَ عَلٰى قَدَّةِ «.

سخن از حرکت سپاه است، بیهقی چنین
می‌گوید «و هزاهزی عظیم در لشکرگاه افتاد و
مردمان علفها که نگاه داشتن را ساخته بودند به
بهای ارزان فروختن گرفتند خواجه بو نصر مرا
گرفت: علف نگه دار و دیگر خر که این خر
سخت مستحیل است و هیچگونه دل و خرد این
را قبول نمی‌کند و گفته‌اند: لَا تُصَدِّقَنَّ مِنْ
الْأَخْيَارِ مَا لَا يَسْتَقِيمُ فِيهِ رَاى «.

به هنگام سخن گفتن از دشمنی دو تن از
امیرانی که زیر دست مسعود بوده‌اند از
حیله‌گری مسعود چنین می‌گوید «و امیر چون
شغلی در پیش داشت جز آن ندید بعاجل الحال
که میان هر دو گروه تضریب باشد تا الْكَلَابُ
عَلَى الْيَقْرِ باشد و ایسان به بکدبگر مشغول
شوند «.

از زبان بو نصر مشکان چنین می‌آورد
«تزدیک ایشان باز آمدم و گفتم الزائد لا يكذب
اهله... «.

پس از مرگ هارون آنگاه که عبدالجبار
فرزند خواجه بزرگ احمد عبدالصمد از محل
اختلاف خارج می‌شود و برخلاف نصیحت
یاران به میدان شهر روی می‌آورد بیهقی چنین
می‌فرماید «فرمان نبرد و بیل براند و غوغایی بر
وی کرد آمد کما قيل في المثل اذا اجتمعوا
غلبوا و اذا تفرقوا لم يفرقوا، و آمد تا میدان
و آنجا بدافست و... «.

بیهقی از زبان خواجه احمد حسن میبندی
زمانیکه قصد نوشتن نامه به خوارزمشاه را
دارد خطاب به مسعود چنین گوید «... و من
بنده نیز نامه توانم نوشت و آینه قراروی او
بتوانم داشت و بدانکه (شاید: و چون بداند که)
مرا در این کار ناسقه و جملی نسوده است

سخن من بشنود و کاری افتد «.

استعاره و کنایه

در سرگذشت حسنک وقتی که سخن از
می‌باکی وی می‌گوید چنین می‌آورد:
«لاجرم چون سلطان پادشاه شد این مرد بر
مرکب چوبین نشست «.

در داستان بو بکر حصیری از زبان خواجه
بزرگ احمد حسن میبندی چنین گوید:
«این کشانان احمد حسن را فراموش
کرده‌اند بدانکه یک چندی میدان خالی یافتند و
دست بر رگ و زبری عاجز نهادند... پدیشان
نمایند پنهانی گلیم را تا بسپار شوند از
خواب «.

در همین داستان از زبان بو نصر مشکان
می‌فرماید «... هنگامی که از احمد حسن
می‌خواهد تا بو بکر حصیری و پسرش را
ببخشد «... محال باشد مرا که از این معانی
(گذشت و بخشش) سخن گویم که خرما به
بصره برده باشم «.

طفرول از غلامان محمود غزنوی است که او
را به برادرش امیر یوسف می‌بخشد بیهقی در
بالغ شدن و روئیدن موی بر چهره طفرول چنین
می‌نویسد: «و این غلام (طفرول) را بر کشید و
حاجب او شد و عزیزتر از فرزندان داشت و
چون شب سپاه بروز سپیدش تاختن آورد و
آفتاب را کموفی افتاد از خاندانی با نام زن
خواست «.

در پایان قصیده راثیه بو حنیفه اسکافی
چنین فرماید:

«به پایان آمد این قصیده غراء چون دیار
او سخنان شیرین با معنی دست در گردن
یکدیگر زده «.

در مراسم عیش و نوش در دشت تابهار
سخن بیهقی اینگونه است:

«... مطربان می‌زدند و می‌خواندند و
روزی اغر محجل پیدا شد و شامی و طرب
در پرواز آمد «.

در پایان لازم می‌دانم که این معنا را مستذکر

شوم که آنچه در این نوشتار تقدیم شد تنها
گوشه‌ای از ویژگیهای این اثر بزرگ است. و
حتی در همین زمینه هم می‌توان بسیار مفصلتر
از این سخن گفت. که این کار دقتی بیشتر و
مجاللی دیگر می‌طلبید.

باورقی‌ها:

۱- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین: تاریخ
بیهقی - تصحیح: دکتر علی اکبر فیاض - چاپ
دوم، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۵۶ هـ
ش، ص ۱۱ ص ۱۴.

۲- یادنامه بیهقی - مجموعه سخنرانیهای
مجلس بزرگداشت ابوالفضل بیهقی - انتشارات
دانشگاه ادبیات و علوم انسانی، مشهد، ۱۳۵۰.

۳- صفای ذبیح‌الله گنجینه سخن (پارسی نویسان
بزرگ و منتخب آثار آنها) ج اول چاپ چهارم -
امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳، ص ۲۴.

۴- همان، ص ۲۹.

۵- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین: همان
کتاب، ص ۲۸.

۶- همان، ص ۶۷.

۷- همان، ص ۶۷.

۸- همان، ص ۷۱.

۹- همان، ص ۲۴۴.

۱۰- همان صفحه ۹۰۶.

۱۱- همان، ص ۲۱، آیه ۲۲۸ - سوره بقره (۲)

۱۲- همان، ص ۲۲۳ - آیه ۱۳۲ - سوره آل
عمران (۳)

۱۳- همان، ص ۲۲۸

۱۴- همان، ص ۲۸۵

۱۵- همان، ص ۲۸۷ - سوره بقره (۲) - آیه ۲۴۷

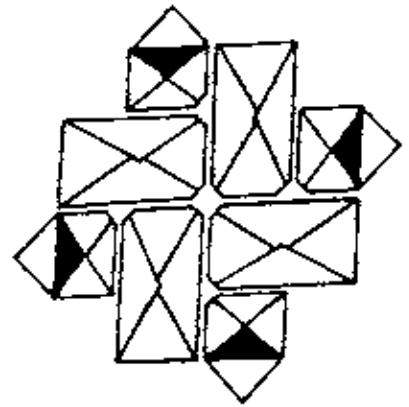
۱۶- همان، ص ۵۲۸ - سوره النمر (۲۶) - آیه ۸۹
و ۸۸

۱۷- همان، ص ۶۳۶ - سوره ابراهیم (۱۴) - آیه ۲۷ و
سوره مائده (۵) - آیه (۱)

۱۸- همان، ص ۵۸۶ - سوره لقمان (۳۱) - آیه ۲۴

۱۹- همان، ص ۷۸۷ - سوره بقره (۲) - آیه ۲۱۶

۲۰- همان، ص ۶۰۷



پاسخ نامه‌های خوانندگان

● همکار گرامی، آقای افضل جودیان در مورد معنای دقیق کلمات غنا و غنا سؤال فرموده و به ناهماهنگی معنی آن دو در ستون ادب فرهنگ و ادب و فارسی دوره عمومی اشاره کرده‌اند.

در پاسخ این همکار عزیز می‌گوییم: اگر به صفحه ۳۲۸ و ۳۲۹ لغت نامه دهخدا (حرف غ) آمده است. کلمه غنای (به فتح اول و مختم به الف مقصوره) و «غنی» (مختم به الف مقصوره) به معنی توانگری است چگون در فارسی معمولاً همزه آخر کلمات را نمی‌نویسند. گاهی شکل کلمات غنای و غنا (= غنی) هر دو به یک صورت «غنای» نوشته شده است. در حالی که در اصل با یکدیگر تفاوت دارند.

● یکی از عزیزان با نام مستعار «آساتور ادب» از شهرستان مغان، به بررسی مطالب مجله رشد آموزش ادب پرداخته و مطالب آن را «سفایر رشد ادب فارسی» دانسته‌اند. ایشان شرح حال معلم برگزیده با مطالب «اندر

سیرت پادشاهان» را در خپور شأن مجله نشرده‌اند.

با تشکر از توجه ایشان نسبت به مجله رشد ادب، به اطلاعشان می‌رسانیم که شرح حال معلمان دانشمند و موفق، بهترین راهنمای جوانان است تا چون چراغی فراراه زندگی خویش قرار دهند و در خدمت به همنوعان و داشتن یک زندگی آبرومند و انسانی موفق شوند. مطالبی که تحت عنوان «اندر سیرت پادشاهان» تهیه می‌شود، بهترین آینه عبرت است تا خوانندگان از زوایای عبرت‌آموز زندگی بعضی از فرمانروایان آگاه شوند و لیکندی تمسخرآمیز بر لب آورند.

گر داندگان مجله رشد ادب افتخار دارند که بیشتر مطالب آن را نوشته دبیران و آموزگاران فاضل تشکیل می‌دهد و جایگاهی است که دانش و هنر همکاران عزیز فرهنگی عرضه می‌شود.

ایشان در قسمت دیگری از نامه خود با نقل شعری از گلستان سعدی (یکی پرسید از آن گم کرده فرزندی، در خواست کرده‌اند که صفتی‌های آن را برایشان مشخص کنیم. صفتها به ترتیب عبارت است از آن (صفت اشاره) گم کرده فرزندی، روشن‌روان، پیر، خردمند، جهان، پیدا، همه صفت بیانی) دیگر (صفت مبهم)، نهان، اعلیٰ (صفت بیانی)، قاف و اقصیه = اضافه تشبیهی است.

در پایان توجه این خواننده گرامی را به این نکته جلب می‌کنیم که شکل املائی کلمات «جانکام، وقایه، آسالم، نو» به ترتیب به صورت «جانکاه، وقایع، آمثال و نوع» درست است.

● دانشجوی گرامی، آقای محمدرضا عبدالملکی (سالک)

نامه محبت‌آمیز شما به دستمان رسید. از موفقیت‌های شما بسیار شادمان شدیم. آرزو مندیم که پیروزی‌های شما روزافزون گردد. غزل شما را هم خواندیم و لذت بردیم. البته در ابیات غزل شما پست و یسند بسیار است. در یک مورد، وزن مصرع دقیقاً رعایت نشده است: «سب از عشق لیریز است درین سبازار

سودایی» در این مصرع یک هجا زاید است، مگر این که حرف «ت» را در کلمه «است» به روش بعضی از ابیات سبک خراسانی ندیده بگیریم که در هر صورت از لطف آهنگ بیست کاسته است. ضمناً در این بیت:

مرا نوربست اندر فلک ماه از سرم روی

به دلی فکر گریز و در بی پشستن است، ای گل

اگر ماه در اندیشه گریز است، با فکر نپستن او چه رابطه‌ای دارد؟

در هر حال، استعداد شما قابل تحسین است، اما چون نوشته‌اید که در تشریح دیگری «در دست چسب شدن» است، از چسب آن معذوریم و منتظر آثار چسب نشده و بهتر شما هستیم. موفق باشید.

● آقای محمدرضا عبدالملکی، دانشجوی زبان دانشگاه تهران، درباره اسم ذات و معنی سؤال کرده و کلمات «خدا و فرشته» را به عنوان مصداق تعریف مطرح کرده‌اند. ایشان نظریات گوناگونی را - که درباره اسم ذات و معنی در دستور نامه‌ها آمده است - ارائه داده و نتیجه گرفته‌اند که این دو، اسم معنی‌اند.

دوست عزیز، اسم ذات، نام چیزی است که خارج از ذهن آدمی نیز وجود خارجی داشته باشد و یا نام حالتی از حالات یک شیء نباشد. بنابراین، بهترین راه، این است که در تعریف اسم ذات بگوییم: در جهان مادی نام هر چیزی که از ماده باشد، اسم ذات می‌گویند. اما بنا بر اعتقاد خود، خدا، فرشتگان، جن، بهشت و دوزخ و محتوای آنها را هم اسم ذات می‌گیریم. بدیهی است که اگر اسم ذات را تمام چیزی بدانیم که قائم به ذات باشد، فقط شامل خدا می‌شود و لا غیر.

در هر صورت، چون خدا و فرشتگان بدون وجود همه انشای جهان ما هم وجود دارند، اسم ذاتند. اسم معنی، نام حالات و نظائر موجودات مادی و ماده است مانند نام زمانها، حالتها، کارها و تصورات ذهنی و فکری.

نظر می‌دهند و می‌اندیشند معتقدند که ادبیات فارسی پایه‌ای‌ترین و اساسی‌ترین رشته برای موفقیت در تمام زمینه‌های علمی و فرهنگی است. آموزش کافی و واقعی آن در دوره‌های تحصیلی پیش از دانشگاه، حلال بسیاری از مشکلات در زمینه‌های «یادگیری»، «دریافت بهتر مسائل علمی» و «ارائه مطلب و بطور کلی تفهیم و تفاهم خواهد بود.

اگر نصاب را کنار بگذاریم و نگرشی وسیع و همه جانبه بر مسئله داشته باشیم درمی‌یابیم که در بین رشته‌های تحصیلی هیچ رشته‌ای به «وسعت» و «عمق» ادبیات فارسی یافت نمی‌شود.

اینجانب با یک حساب سرانگشتی به این نتیجه رسیده‌ام که یک ادیب اگر بخواهد وظیفه علمی و معلمی خود را بطور کامل انجام دهد باید از علوم و فنون زیر اطلاع و آگاهی کافی داشته باشد:

فلسفه و منطق، تاریخ (سیاسی، اقتصادی، اجتماعی) و جغرافیا (انسانی، طبیعی)، روانشناسی، جامعه‌شناسی، باستانشناسی و تاریخ تمدن، زبانشناسی و تاریخ زبان و خط، نجوم و اصطلاحات خاص آن، عرفان و تصوف، قرآن و حدیث، تاریخ ادبیان و تاریخ اسلام، داستانهای اساطیر و قصص و امثال و حکم، آشنایی با خصوصیات زیستی حیوانات و پرندگان، ساختمان گل و گیاه و ... اصطلاحات طب قدیم و بسیاری از علوم و فنون و صنایع مختلف که در گشته رایج بوده‌اند، ادبیات انگلیسی ادبیات عرب، ادبیات جهان، ادب معاصر، علم تعلیم و تربیت و آداب و رسوم دوره‌های مختلف تاریخی، علم لغت و علم کلام، علم بدیع و لافیبه و عروض و علم معانی و بیان، اوضاع سیاسی و نظامی و فرهنگی و دینی و ادبی هر دوره تاریخی و ... پرواضح است که هر یک از عناوین مزبور خود بصورت رشته‌ای مستقل در نظام آموزش عالی کشور ما مطرح هستند و یک دانشجوی ادبیات فارسی برای موفق شدن در کارش

ترتیب دادن بر نامه‌های تسلیفی در رادیو و مخصوصاً در تلویزیون به شرح و تبیین محتویات و ماهیت این رشته پرداخت.

گریزی به زنگ انشاء

حضور گردانندگان محترم نشریه وزین رشد آموزش ادب فارسی.
سلام علیکم.

بیانید، بیایید، خدمتی کنیم برای درس انشاء و زنگ انشاء تاروز و روزگار است مَحْوُوش کنیم، فنایش سازیم. تا شاید او از دست ما راضی و ما نیز از دست او. و یا:

همچون دروس دیگر ارجش نسپیم، و درش محسوب کنیم. نه ما، و نه صرفاً با بیان اخلاقی و وجدان معلمی. نه. بلکه با تدوین کتاب و ارسال بخشنامه‌ها و مهتر از بخشنامه «پیگیری» اجرای مفاد بخشنامه مذکور. آری پیگیری، نه این که به بوته فراموشی سپاریمش و یا با صدور بخشنامه‌ای مسخ‌اش کنیم.

برادران گرامی و دلسوز من. در جامعه‌هایی مثل جامعه ما، تا حدودی نخیرات باید از رده بالا صورت پذیرد. صرفاً تعهد یک معلم یا معلمین انشاء یک منطقه نمی‌تواند چندان گیل مناسبی به سینه جامعه بزند. بهین خاطر است که پیشنهاد می‌گردد بیایید شما دست‌اندرکاران ادبیات جامعه از این کانال و از این رهگذر به این «مظلوم» جامعه آموزش و پرورش یاری کنیم. آیا صدای مظلومیت این درس که به‌طور ضمنی بر دوش فرزندان این جامعه به بندک کشیده می‌شود، مگر نه بگوش می‌رسد؟ مگر نه شراً بر ضیمان ماست که بایستی به یاری مظلوم شناخت؟

برادران، انشاء مظلوم واقع شده است، بدست من معلم. بدست شما دست‌اندر کار و بدست آن برادر مسؤول.

با ما مظلومش ساخته‌ایم. و با اصلاً وارث انشاء مظلوم بوده‌ایم. یاری، به هر صورت، به

ناگزیر از یادگیری نسبی آنهاست! آیا فارغ‌التحصیل کدامیک از رشته‌های تحصیلی از نظر وسعت اطلاعات تا این حد پیش می‌روند. البته از نظر کاربردی هر رشته جایگاه و اهمیت خاصی دارد و ما قصد تحفظه و یا کم اهمیت جلوه دادن دیگر رشته‌های علمی نیستیم. بلکه هدف از این همه سوز و گدازها رسیدن به مقامی است که دیگر رشته‌ها فرار دارند!

همسأ مخاطبان ما کسانی هستند که به علم و فرهنگ و دانش بشری و معنویت و پرورش روح و تعالی آدمی و عروج انسانی معتقدند، آنانکه علیرغم هجوم منحط فرهنگ مادی غرب و مصرف پرستی و «مانسپیزم» گنج کتده که از سوی سردمداران کفر و العباد و سرمایه‌داری غرب تاختن آورده است هنوز هم «راست قامت» ایستاده‌اند و هنوز هم معتقدند که: «إِنَّمَا الطَّمَاءُ وَرَثَةُ الْإِنْسِيَاءِ» و «عِلْمَاءُ أُمَّتِي أَفْضَلُ مِنِّ انْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ» و ... نه آنانکه به محض ننیدن عبادت «رشته تحصیلی» فوراً به جنبه بول سازی آن می‌پردازند و بدون منجش و ملاحظه می‌فرمایند «پزشکی»! نما جاذبه درست کنید.

حال عرض می‌کنم برادران مسؤول در اثر تحقیقات و برنامه‌ریزی وزارت آموزش و پرورش، اعضای محترم ستاد انقلاب فرهنگی، فکر می‌کنم همه دردها و مشکلات و راه حل‌ها و ... تا کنون گفته شده؛ بایاید «عمل» کنیم. بقول ریاست محترم جمهوری «جاذبه ایجاد کنیم» چرا رشته‌های فنی و پزشکی این همه جاذبه دارند؟ پاسخ ایسن سؤال را همه می‌دانند. پس بیایید به جای تئوری پردازی و سخنرانی و نظریه و غیره در صدد پیچودن راههای عمل باشیم که: به عمل کار برآید به سختدانی نیست!

علاوه بر راههای عملی، برای شناساندن این رشته و ارزش‌های نهفته در بطن آن که متناسفانه نه تنها عموم مردم بلکه دانشجویان (غیر ادبی) نیز آن را نمی‌شناسند و این رشته را فقط در چند بیت شعر و ... می‌توان با

یارتش بشتابیم.

برادران، درست است که انشاء از ابعاد ذوق و علاقه و استعداد ویژه باید برخوردار باشد، ولی «بورد ذوق و علاقه و استعداد ویژه» را نمی‌توان دلیلی دانست بر رشد نکردن انشاء، و یا عدم تدوین کتاب انشاء.

بالصراحت باید عرض کرد، برادران، زنگ انشاء باید کتاب مخصوصی داشته باشد و آن کتاب نیز، نه از سطح نظری شروع شود بلکه باید از دبستان شروع گردیده و در دوره راهنمایی ساخته و پرداخته گردد و در دبیرستان (نظری) به حدّ کمال نسبی خود برسد. پس، بیانیید در اندیشه تدوین کتابی برای انشاء دوره راهنمایی بمانیم. کتابی که «نوشتن» را و «چگونه نوشتن» را و «چه نوشتن» را بیاموزد.

در ابتدای امر بهتر بنظر می‌آید که در کلاس اول راهنمایی انشاهای وصفی که کاملاً نیابتی از محدوده خودش تجاوز نماید تدریس شود.

در کلاس دوم راهنمایی سماعه اول با کار کردن روی انشاهای وصفی سپس به تدریج به انشاهای نقلی و گزارشی و محدوده مربوطه تکیه کرده و سماعه آخر سال تحصیلی با اعلام موضوعات تخیلی به پایان برسد.

کلاس سوم با کار کردن مجدد روی موضوعات نقلی به ثبت موضوعات اجتماعی و نا حدودی تحقیقی به پایان می‌رسد.

پس با این مقدمه کوتاه در سطح راهنمایی صرفاً به چهار دسته از اقسام انشاء توجه کرده و شرح اساسی و انواع دیگر آن را به کلاسهای بالا موکول می‌کنیم.

۱ - انشاهای وصفی.

۲ - انشا نقلی و گزارشی.

۳ - انشا تخیلی.

۴ - انشا اجتماعی و تحقیقی.

حال به شرح و کیفیت پیگیری هر یک می‌پردازیم.

۱ - انشاهای وصفی:

وصف بمعنی تعریف و ستایش و بیان هر چه

و هر که، آن چنان که هست، می‌باشد. در این نوع از انشاء چیزی که حاکم است چشم است و گوش. در این گونه از نوشته‌ها باید اصرار ورزید که قلم به دنبال چشم و گوش حرکت کند و قلم ناپی باشد از آن دو و قلم آنچه را که می‌بیند و می‌شنود بنگارد و پس، در این نوع از انشاء کاملاً بایستی یادآوری شود که شاگرد از تضاد کردن که امری است ذهنی و نیاز به عقل و تفکر دارد پرهیز کند. فقط بنویسد، آنچه را که می‌بیند و آنچه را که می‌شنود.

۲ - انشاهای نقلی و گزارشی:

در این نوع از انشاء به تدریج ذهن دانش‌آموز وارد عمل می‌شود شاگرد بایستی علاوه بر دیدن و شنیدن تا حدودی به اصل تداعی توجه کند. در این مرحله بایستی معلم اجازه دخل و تصرف در دیده و شنیده‌ها را به تدریج داده و زمینه را با نقل کلمات و واژه‌های خود چوش شخص دانش‌آموز که بدانند دیگر «ناقل محض» نیست فراهم نماید.

معلم می‌تواند با نقل یک داستان در سر کلاس (با توجه به نوع بیان)، متن فرانت شده را به عنوان تکلیفی برای جلسه آینده خواستار شود.

۳ - موضوعات تخیلی:

با این که کلاس دوم را با اعلام یک موضوع در این مورد بیابان رساندیم، کلاس سوم را نیز با اعلام یک موضوع دیگر شبیه موضوع انشاء کلمات شروع و نا پایان سماعه اول سیر می‌کنیم همچون مثالهای زیر یعنی با طرح جملات ناقص خیالی:

الف: اگر می‌توانستم.....

ب: دلم می‌خواست.....

ج: ای کاش.....

سیر پایانی این مرحله را طرح نوشتن یک داستان مستقل کوتاه تشکیل می‌دهد.

شاگردان کلاس سوم حتماً باید قبل از نوشتن یک داستان مستقل، داستانی را که از بزرگان خود شنیده‌اند نوشته و تا حدودی به پیام آن داستان توجه کنند و با این آگاهی خود

داستانی را می‌ریزی نمایند گفتیم: «با آگاهی»، این آگاهی بیشتر با فهم انبیا - حیوانات و واقعه‌های بگونه ممبلیک در رابطه است که هر کلام نمابنده حرکتی از جامعه انسانی است خود کلیله و دمه تکامل چنین نوشته‌ای می‌تواند بحساب آید.

۴ - انشاهای اجتماعی:

در این مرحله از انشاء است که دیگر می‌توان به شاگرد اجازه داد قلم را در حوزه قضاوت به چرخش در آورد. دانش‌آموز باید در این مرحله از تمامی حواس خود استفاده نام را بنماید. شروع این دوره را با عنوانی همچون «نیایش من» که هر شاگرد به خواسته‌های خویش و به ارتباط خود با مبدوس می‌پردازد تا حدودی با یک موضوع تخیلی که از جنبه اجتماعی نیز برخوردار است قلم‌نمایی را برمی‌دارد.

انشاهای اجتماعی را با تکیه بر مراسم اجتماعی و ایام ویژه می‌توان ادامه داد. علاوه بر نگارش چنین موضوعاتی، مستونی از نوشته‌های معاصرین اعلام و با فرانت آنها توسط معلم نظر خواهی از شاگردان عنوانی است برای ادامه انشاء. تکرار این گونه نظر خواهی و کمک و یاری معلم به دانش‌آموز در صداقت نظردهی، به تدریج او را با نیک و بد یک مفهوم، یک پدیده و با یک موضوع، یک جریان و..... آشنا می‌سازد و در اینجاست که معلم می‌تواند با بررسی کردن چند فیلم تلویزیونی که خود و شاگردان مشاهده کرده‌اند (و مشاهده خواهند کرد - فیلم سینمایی جمعه تلویزیون) زمینه را برای بررسی کردن کلاس خودش توسط دانش‌آموزان آماده نماید در پایان از خداوند تعالی ایمان به کار هر چه بیشتر برای خویش و همکارانم، و نیروی پیگیری به مسؤولان، و تفاهم هر چه بیشتر مابین این دو نیرو که ثمرات آنرا در کیفیت رشد فرزندان این مرزوبوم احساس خواهیم کرد، خواهانم.

تا حرفی دیگر و گریزی به زنگ دستور، به خدای بزرگ می‌سپارمتان، و توفیقات هر چه بیشتر شما را خواستارم.

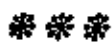
تأملی در اشعار پروین اعتصامی
 خنده‌ها کرده به مردم لب خندان
 خواندن نیست، نه تفویم و نه طومارش
 ماندنی نیست، نه بنیاد و نه بنیانش
 شد سیه روزی نیکان شرف و جاهش
 شد پریشانی باکان سرو سامانش
 پروین در ۵۰ شعر از اشعار خوش و جمماً
 در حدود ۱۱۵ بیت به این موضوع پرداخته و
 اشاره کرده است. یک نمونه دیگر در این باره
 نقل می‌گردد.

... از آنرو می‌پذیری ژاژ خوانیهای شیطان را
 که هرگز دفتر پاک حقیقت را نمی‌خوانی
 مخفون جز درس عرفان تا که از رفتار و گفتار
 بدانند دیو کز شاگردهای این دستانسی
 در این ره پیشوایان تو دیوانند و گمراهان
 سست خویش را هر جا که می‌خواهند میرانی
 مزن جز خیمه علم و هنر، تا سر برالرزوی
 مگر جز راستی تا گونی اهریمن بیچسانی

نگردد با تو تلوی دوست تا همکاسه آزی
 نیاند با تو دین انباز^{۱۸} تا انباز شیطانی
 جز آرایش چه زاید زمین زبونی و سیه رانی
 جز اهریمن کرافتد بستد این خوی حیوانی^{۱۹}
 مرحوم مطهری در کتاب «عدل الهی»^{۲۰}
 مشروحاً توضیح داده‌اند که شیطانی که در
 اسلام مطرح است با اهریمنی که در عقاید
 زرتشتی جای دارد یکی نبوده، فلسفه وجودی و
 ماهیتی متفاوت از همدیگر دارند و خطاست
 اگر آن دو را یکی بگیریم و نیز در کتاب
 «مختمات مقابل ایران و اسلام» اشاره می‌کنند
 که در برخی ترجمه‌های قرآن، شیطان را
 اهریمن ترجمه نموده‌اند که ترجمه اشتباهی
 است.^{۲۱} پروین هم گاه واژه شیطان را به کار
 برده و گاه به جای آن ابلیس، اهریمن دیو (و گاه
 دزد). در قسمت «لغات» دیوان که به‌همت آقای
 ابوالفتح اعتصامی برادر آن مرحومه ترتیب
 داده شده است، توضیح واژه «اهریمن» را

چنین نوشته‌اند:

اهریمن، اهرمن، هرمن - (بشایر عقیده
 ایرانیان قدیم): خدای کردارهای نکو بوده.
 تاریکی شب را قلمرو او می‌دانستند و می‌گفتند
 همواره با یزدان (خداوند کارهای پسندیده و
 نور و روز و روشنایی) در جنگ و ستیز است.
 معتقد بودند که خیر و شر را این دو خدا بجهان
 آورده‌اند و... لازم به توجه است که در اشعار
 پروین منظور از اهریمن، بجز آنجا که خواهی
 نفسانی مراد بوده است، هر جا نام برده شده،
 معنای قرآنی و اسلامی در نظر بوده است. با
 دقت در اشعار ایشان این معنی به‌روشنی و
 وضوح ملاحظه می‌گردد که به جهت احتراز از
 تطویل کلام از نقل شواهد و دلایل موجود در
 دیوان خودداری می‌گردد.



غلط بنویسم

نیست. ولی وقتی بزرگ شد جزء فرهنگ
 می‌شود.

در باره پریش پنجم: اگر دانشجوی ما
 می‌بخت «نژاد و فرهنگ» را هم در درس
 مردم‌شناسی فرهنگی نخوانده بود، درس‌های
 دوره دبیرستان و مطالعات اجتماعی و تاریخی
 درباره جنگ بین‌المللی دوم و نظریه علمی
 نژادپرستی و برتری نژاد (راسیسم)، زمینه‌ای
 برای پاسخ و شیوه استدلال آن فراهم می‌کرد.
 پاسخ‌ها بیشتر شامل شعارهای «دخ» و محکوم
 کننده برتری نژادی بود (که به جای خود حق
 است). اینک نمونه‌هایی از پاسخ‌ها:

«نژاد لیاقت و شایستگی آن را ندارد که
 در شمار فرهنگ به حساب آید».

«فرهنگ جوامع را نمی‌توان به اعتبار
 نژادها تقسیم‌بندی کرد، زیرا به قول سعدی:

«بسی آدم اعضای یک پیکرند

که در اهریمنش ز یک گوهرند»

«اگر در فرهنگ تقسیماتی صورت

بگیرد تعدادش کمتر از نژاد است».

«فرهنگ را براساس نژادها تقسیم‌بندی

نمی‌کنند، بلکه هر نژادی دارای فرهنگ
 مختص به خود می‌باشد».

«گسترش شهرنشینی یکی از عللی است

که نمی‌توان فرهنگ را به نژادهای مختلف
 تقسیم نمود، و آمریکا یکی از مصادیق بارز
 است».

سخن را با اندرزی از «مسعود سعد سلمان»
 به پایان می‌رسانم:

نیشتن ز گفتن مهتر شناس

به گاه نیشتن به جا از عرض

به گفتن تو را گر خطاتی نبتد

ز بریض، لوزنته، بمائند گوس

و گسر در نیشتن خطاتی کنی

سرت چون قلم دور مساند زدوس

۱- در مرزادی که این بدخط بودن، به دانشجو

یادآوری می‌شود و با احوالاً توصیه می‌شود که برای

«خوانانویسی» مدتی تمرین خط نماید. مثل این که

تکلیفی نامکن به از شده باشند جواب می‌شنویم:

خط قدیمی شده مگر می‌خواهیم امتحان خط بدیم.

۲- اسم یا جانشین اسم آنگاه حالت منفعلی

دارد که فعل بر آن واقع شود. معمولاً منفعل دارای

حرف نشانه «راه» است. مثال: دل هر فزه را که

بشکافی آفتابیش در میان بینی «فارس» سال سوم

دبیرستان چاپ ۱۳۶۵ صفحه ۸۱.

۳- دستور زبان فارسی تألیف دکتر پرویز نائقی

خانلری، انتشارات توس ۱۳۶۳ صفحه ۳۲۰.

۴- با خواندن بعضی پاسخ‌ها این تصور پیش

می‌آید که شاید دانشجو قصد بدله‌گویی داشته و به قول

معروف «جوک» نوشته والا چگره نه ممکن است کسی

برای تأیید فرهنگ‌پذیری اقوام مهاجم از جوامع و

مثل مطلوب بنویسد: ... همان طور که اسکندر که بر

ایران غلبه کرده بود تحت تأثیر فرهنگ ایران قرار

گرفت و مسلمان شد».

اسناد نادر اسلامی در کتابخانه‌های شوروی!

خطی اساتید ایران در مخازن دربار فتحعلیشاه قاجار بوده است که بدست استونی‌ها افتاده و در این دانشگاه نگهداری می‌شوند.

قضیه از این قرار است که کیخسرو میرزا نواده فتحعلیشاه هنگام قهر از نیا و خروج از ایران با فروشی که با خود همراه می‌برده نزدیک به پانصد جلد کتابهای خطی گرانبها و نادر کشور را نیز خارج نموده و با خود بر روسیه تزاری برده و در هنگام اقامت در تفلیس همه این گنج باد آورده را بکجا به شاعر و سیاستمدار روسی الکساندر گریبادوف (۱۷۹۵ - ۱۸۲۹) در گرجستان حاتم‌بخشی نموده است. البته این احوالات قبل از تعیین گریبادوف سفارت ایران بوده است. و می‌دانیم که کیخسرو میرزا پس از پنهان شدن به روسیه تزاری مدتی در شهر تفلیس اقامت کرده است.

خسرو میرزا در پشت ورق اول شماری از این کتب اهدایی عبارت: «پادگار خسرو میرزا جهت دوست عزیز خود گریبادوف». بتاریخ شعبان سنه ۱۲۲۲. مهر. الراجسی کببخسروه نوشته است.

از این نوشته معلوم می‌شود که این جواهرات گرانبها از طریق گرجستان به شهر تارتو آورده شده است و اصولاً در سیان کشورهای جنوبی و شرقی بالتیک مناسبات تاریخی و فرهنگی و اقتصادی دیرینی بین دو کشور استونی و گرجستان موجود بوده که هنوز هم هست. پس از مرگ گریبادوف در ایران ۱۲۴۲ هـ. ق برابر ۱۸۲۹ (میلادی) این

گنجینه فرهنگ و هنر و دانش بدست استونی‌ها افتاده است و سرانجام بکتابخانه‌ی شرقشناسی دانشگاه تارتو راه یافته است و تا بهار سال ۱۳۵۷ خورشیدی که ما به آنجا رفتیم دست نخورده و مهجور و شناسایی نشده و مهر و موم سکوت مانده است.

در اواخر بهار سال ۱۳۵۷ خورشیدی از جانب دانشگاه تارتو به این شهر دعوت گردیدیم. تا وضعیت این آثار مطرود و در گنج فراموشی افتاده را روشن سازیم. می‌خواهیم شمدهای در باره شهر تالین و تارتو و خود دانشگاه تارتو سخن گفته و سپس به وضعیت آثار دستخطی منظور بپردازیم.

روز بارانی اواخر بهار ۱۳۵۷ شهر عبوس و گریان تالین پایتخت کشور استونی در ساحل یالتیک ما را استقبال کرد. مابین غرودگاه تا شهر همه جا زیبایی خیره‌کننده همراه ما بود. داخل شهر خباپانهای پهن و پرشکوه بناهای چندین طبقه اکثر به امستیل گونیک ساخته شده. معابد عظیم و مجلل تاریخی و مجسمه‌های گوناگون و چشمگیر دقت هر تازه وارد را جلب می‌نمود. بویژه نظم و ترتیب و نظافت و تیزی ویژه شهر همه جا جلوه گر بود. درست است که این ابنیه و آثار تاریخی فراوان با سبک معماری گونیک، هنوز هم این شهر را به شکل باستانی خود نگه می‌دارد، ولی تکنیک و پیشرفتهای علمی جدید و تکنولوژی معاصر نیز کار خود را کرده است. ساختمان‌های با عظمت بسیار بلند، و آسمان خراشهای مجلل و مدرن، میادین وسیع و پرنقش و نگار و مغازه‌های لوکس و شیک و غیره و غیره این شهر باستانی را با کاروان تمدن و نائلت‌های روز هماهنگ نموده و نیک هویداست که دارد - تازگیها بر کهنگی‌ها فزونی یافته و نو بر کهنه چیره می‌شود.

درست است که تالین پایتخت کشور استونی است، اما دانشگاه ندارد و سبب این کار نیز در این است که دانشگاه کهنسال و مشهور تارتو این وظیفه را بر عهده گرفته

است.

ما در مدت توقف کوتاه دو روزه‌مان در تالین با سایر مراکز علمی و فرهنگی شهر، ابنیه و آثار تاریخی آن بویژه موزه تاریخی شهر و با فرهنگستان علوم شهر تالین و انستیتوی خاورشناسی این مؤسسه و ترتیب کار آنجا آشنا شدیم و سپس بطرف شهر دانشگاهی تارتو روانه شدیم.

با انوبوس از تالین به تارتو راه افتادم. در طول مسیر از شمال غربی تا جنوب شرقی سطح تمام کشور پوشیده از جنگلهای سبز و خرم بود و در تمام طول راه با زیباییها، مناظر و مزارع سرسبز بمرحصول و درختان سر به آسمان کشیده و انبوه رویرو شدیم. در طول مسیر حتی یکجوب زمین بایر خشک و بیحاصل وجود نداشتند. وارد تارتو شدیم.

موضوع کتابها:

گفتیم که در جریان جنگ دوم جهانی کشور کوچک و بیطرف استونی نیز مورد تهاجم و تجاوز اشغالگران خونخوار فاشیسم هیتلری قرار گرفت و شهر دانشگاهی تارتو نیز اشغال گردید. دانشگاه تارتو تبدیل بفرمانداری نظامی فاشیست‌ها می‌گردد. شماری از استادان، دانشجویان و کارکنان دانشگاه «به جریمه» مقاومت مسلحانه با رایش در حیاط دانشگاه و دستجمعی تیرباران شده، در داخل دانشگاه و یکجا در گودالی بخاک سپرده می‌شوند. اشغالگران غارتگر در صدد برمی‌آیند که کتب قیمتی و نادر (خطی و چاپی) دانشگاه را نیز غارت کرده به آلمان بفرستند. می‌خواهند که از وجود خود کارمندان دانشگاه در این غارتگری استفاده نمایند. مدیر مذبذب و خردمند دانشگاه تارتو در این هنگام ابرمرد میهن پرست و قهرمان نستوه دکتر فریدریخ پُوشکو نامی بوده است. وی با دستیاران وطن پرورش یعنی شماری از استادان، دانشجویان و کارکنان غیور و میهن پرست به بسته بندی کتابها پرداخته و آنچه که کتاب قیمتی بوده در



بسته‌های ویژه آماده کرده و در همان حجم و تعداد بسته‌بندیهای دیگری نیز با محتوی مقوی، روزنامه، کتابهای درسی کهنه و غیره و از این قبیل آماده نموده تحویل آلمانیها می‌دهد و اصل را با هزاران خطر و مشقت خارج نموده و به محل امنی می‌رساند و با این ترتیب میراث ملی و فرهنگی شان نجات می‌بخشد و کتابهای دستخطی اسلامی با القاب عربی نیز داخل همین دسته‌بندیها بوده است. پس از آنکه روی مسئله باز می‌شود، مدیر قهرمان، با شماری از یارانش تیرباران می‌گردند و در همان حیاط دانشگاه تارتو مدفون هستند که امروز تندیس این ایبر مرد رشید و فداکار و میهن پرست دانشمند و روبروی کتابخانه با عظمت تارتو افسانه‌وار برای جاودان با پیشانی باز و با افسنخار و سرفراز ایستاده است و سمبول و نمونه قهرمانی و فداکاری و میهن پرستی گردیده است و درس عبرت به تاریخ و به آیندگان می‌دهد و مورد ستایش همگان است.

گفتیم که از طرف دانشگاه تارتو دعوت داشتیم که کتابهای اسلامی (فارسی، ترکی و عربی) این نهاد را که ناشناخته و مهجور مانده بود شناسایی نموده، برایشان شناسنامه تعیین کنیم. مشخصاتشان را تعیین نمائیم. ما این کار را در ظرف مدت بیست روز با دقت و زحمت پیگیر انجام دادیم. هریست کتابها را تعیین کردیم. جا دارد که در اینجا از آقای پروفسور کارل منساوس Karl Metsaots مهماندار محترم خودمان نیز سپاسگزاری نمائیم که منتهای یاری و مهمانوازی را غرمودند و در روزنامه نیز از خدمات ما قدردانی نمودند.

در کتابخانه‌ی دانشگاه تارتو کتابها یزبانهای شرقی بویژه اسلامی از لحاظ مقدار کم است. کتب اسلامی موجود به بکهمزار جلد نمی‌رسد و تخمیناً با نصد جلد آنها نیز همان کتابهایی است که از طرف کیخسرو میرزا نوه فتحعلیشاه از ایران خارج گردیده و سپس وارد تارتو شده است. اما ارزش و اهمیت این آثار

در خطی بودن، کاغذ ترمه خان بالغ، خط خوش و زیبا، مینیاتورها، تذهیب‌های اعلا و جلد‌های گرانبست و هنرمندانه‌شان می‌باشد. بویژه کتبی که کیخسرو میرزا آنها را از خزاین سلطنتی فتحعلیشاه قاجار دستچین نموده و برده. اغلب از بهترین آثار شعرا و ادبای مشهور اعصار و قرون فارسی و عرب و ترک می‌باشند که در نوع خودشان کم نظیر و منحصر بفرد هستند که اینک نزدیک به دویست سال است که مهجور و متروک و مطرود افتاده‌اند و ما با آنها غریبانه نجوی نموده و گرمینیم.

ما این کتابها را از حیث مؤلف، زبان، زبان، ژانر، مضمون و مندرجه و نوع و... تقسیم‌بندی کردیم و هریست‌شان مشخص نموده و در شناسنامه‌هاشان امضای خودمان را گذاشتیم. از قراری که قبدها و یادداشتهای پشت کتابها حکایت می‌کرد، این آثار دستخطی اسلامی را از اوایل قرن ۱۹ میلادی و دقیقاً از سال ۱۸۱۰ میلادی (۱۲۴۲ ه. ق) یعنی اندکی پس از تشکیل کتابخانه تارتو بنوسیله‌ی اشخاص خیره و آگاه از شهرهای جنوبی آسیای میانه کشور روسیه آن روزگار خریداری شده‌اند و تخمیناً بیسی از با نصد جلد نیز ورق (۲۸۰ صفحه) عبارت می‌باشند. تمام سرلوحه‌ها رنگی است و با مرکب الوان نوشته شده و حاشیه‌ها بازر و اکیلی زبور شده است.

کتابهای به یغما برده شده کیخسرو میرزاست که کتب السنة شرعی این کتابخانه را تشکیل می‌دهند. که از این هزار جلد با نصد جلد فارسی و با نصد جلد نیز عربی و ترکی است حال اجازه فرمائید درباره چند جلد از بهترین این کتب و آثار دانشگاه تارتو تصویر و معلومات کوتاهی بدهیم:

نسخه خطی بشماره ثبت ۱۸۸:

— «خلاصه خمس نظامی» و دیوان «مولانا امیدی» در یک مجلد با خط فقیر باباشاه کاغذ ترمه اعلا خان بالغ، خط نستعلیق خوش، تذهیب کاری زیبا، سرلوحه‌ها با خط قرمز، سبز، آبی و طلایی است در هر صفحه فقط نه

سطر (بیت) ضبط شده است.
مندرجه این مجلد:

ابتداء «خلاصه خمس نظامی» از گفتار گهر بار و قصار و متویبهای خواجه نظامی گنجوی قدس الله سره، که مشحون از مواعظ و نصایح و مملو از حکم و امثال است جمع‌آوری کرده و آن را «خلاصه خمس نظامی» نام نهاده و مشتمل بر ۲۵ باب گردانیده به شرح زیر: باب اول در توحید باری عزاسمه. باب دوم در نعمت نبی صل الله علیه و آله و سلم. باب سوم در صدق. باب چهارم در صبر. باب پنجم در رزق. باب ششم در قناعت. باب هفتم در خال نیک کردن. باب هشتم در نصیحت به خاص. باب نهم در نصیحت به عام. باب دهم در مهابت پادشاه. باب یازدهم در صفت دولت. باب دوازدهم در انتباه به اصحاب دولت. باب سیزدهم در عدل و احسان. باب چهاردهم در کرم و سخاوت. باب پانزدهم در فضل و هنر. شانزدهم در رای و تدبیر. باب هفدهم در آداب سخن. باب هیجدهم در تواضع و خلق. باب نوزدهم در طاعت و ریاضت. باب بیستم در اظهار اخلاص. باب بیست و یکم در نگهداشتن راز. باب بیست و دوم در منع دشمن. باب بیست و سوم در مکافات. باب بیست و چهارم در شناختن خود. باب بیست و

پنجم در ببری. باب بیست و ششم در تسکین غم به امید راحت. باب بیست و هفتم در منع عیب. باب بیست و هشتم در تضرع. باب بیست و نهم در منّت بسیار خوردن. باب سی ام در منع خنده. باب سی و یکم در منّت خلق. باب سی و دوم در ترک دنیا. باب سی و سوم در شکایت روزگار. باب سی و چهارم در مرانی. باب سی و پنجم در امثال و داستان.

قسمت دوم این مجلد «دیوان مولانا امیدی» از شعرای توانای ترک زبان است که به زبان فارسی اشعار بسیاری سروده است دیوان یا این بیت آغاز می شود:

مطلع قصیده نصبت و در بیتی:

قضا در کارگاه کبریا
کشیده نقش اسلیمی، خطایی

مقطع:

جدائت مباد از شاه عالم
عبادت دوری از ظلّ خدایی
برای نمونه دو رباعی به زبان فارسی از سروده های مولانا امیدی ارائه می دهیم:

عقل عقلا منکر حق کسی گردد
زر از حسد حسود من کسی گردد
نامرد سگ است و مرد در پای محیط
دربا بدهان سگ نجس کسی گردد
ای از تو بلند قدر کائنات ما
آباد بدولت تو ویرانه ما
از سایه نخل همتت منی خواهم
همسایه آسمان شود خانه ما

جنگ خطی شماره ۲۰۰ مستطیل شکل، با مینیاتورهای رنگی سبک خراسانی از اشعار گویتدگان بزرگ ایران از آنجمله: سعدی، حافظ، قاسم انوار، کاتبی، خواجو، عماد، آذری، بساطی، امیرشاهی، خیالی، عصمت بخارائی، طالب، طوسی، اوحدی، جامی، شیخ کمال، امیر خسرو دهلوی، و دیگران که با خط نستعلیق خوش که متأسفانه کاتبش معلوم

نیست، چون که اول و آخر این کهنه کتاب افتاده است. اما هرچقدر که بخوابی زیبا و دلنواز است. رسم، خط، رنگ آمیزی تصاویر، گزینش اشعار، کاغذ و هرجه که هست زیبا و دلنشین است و چنگی است کم نظیر و در زیبایی و دلنشینی به کمال و اعتلاء رسیده است.

نسخه دستنویس شماره ۱۰۹ در دو جلد عربی بنام «کتاب شرح الاتدکیسه فی علمی العروض و القافیه» تألیف ابی عبدالله المعروف بآبی الحبیث الانصاری الاندلسی. که درباره اوزان عروض و قافیه بحث می نماید و از آثار نادر و گرانبه است.

نسخه دستنویس شماره ۱۰۸ به نام «قیافه الانسانیه فی شمایل العثمانيه». کتابی است خطی بزبان ترکی عثمانی مذهب با تصویرهای رنگی سلاطین عثمانی. زیر هر تصویری با خط نستعلیق خوش، نام و مشخصات صاحب تصویر تحریر شده است. مثلاً: «تذهیب دهم سلطان سلیمان خان بن سلطان سلیم خان غازی - نیک شمایل لری». و خلاصه ای از زندگینامه وی را داده است.

کتاب در دوران سلطان مراد بن سلطان سلیم نوشته شده، مؤلف آن لقمان ابن سید حسین الماشوری الحسینی ناظم شهنامه خاقانی است. در کتاب تصویر ۱۲ نفر از ملاطین ترکیه یا در رأس قرار گرفتن سلطان مراد ثانی با منتهای دقت ثبت شده و صورت، لباس، ذکر تاریخ حکومت و مختصر ذکر و بیان احوال آنان نیز گنجانده شده است و از آثار نادر کم نظیر بشمار می رود

نسخه خطی شماره ۱۰۶ به عربی رساله ابن زیدون، سفینه الصالحی، مقامات ابن الجوزی ابن هانی و سایر در یک مجلد جمع آوری شده است و از لحاظ مضمون و فرم شایان توجه است.

نسخه خطی شماره ۱۰۴ - کتاب «ظرافت الحکمه» در ۱۵ باب.

نسخه خطی شماره ۱۰۳ - خلاصه تاریخ ابن خلکان بزبان عربی.

نسخه خطی شماره ۱۰۱ - منشآت نایب افندی (ترکی)، خطاط عبدالرزاق ابن الحاج محمد بدلیسی، با خط نستعلیق خوش.

نسخه خطی شماره ۱۰۲ - دیوان بهاء الذین ابوالفضل زهیر بن الصاحب محمد بن الصاحب علی مهلبی المصری، الازدی عربی - خط نسخ بسیار زیبا با کاغذ ترمه اعلا و با جلد قهوه ای سوخته.

نسخه خطی شماره ۱۱۴ - تاریخ شعرای عثمانیه. مؤلف عبدالطیفی در سال ۹۶۳ هجری قمری نوشته شده به زبان ترکی و درباره آثار و احوال ۱۲۲ شاعر در ۵۰۰ صفحه معلومات دقیق و علمی و نمونه اشعار داده شده است.

نسخه خطی شماره ۶:

لغتنامه منظوم فارسی - ترکی بنام «تحفه شاهده» مثل منظومه انصاف الصبیان، ابونصر فراهی بجهتانی و با این بیت آغاز می گردد:

گساید شاهده و مولویم
دیار منشأه منقولیم
مرادیم بو که تحفم بوله شهرت
قبلا اوزان ابله اطفاله قدرت

مؤلف می خواهد که جوانان و سالمندان در خواندن مثنوی معنوی مولوی از این لغتنامه یاری بگیرند و بهره مند شوند. و کتاب با این بیت خاتمه می یابد:

کیم ای نسه شاهدهینی خیر ابله باد
ایکی عالم ده یا رب ابله دلشاد

ایضاحاتی نیز بر روی در حواشی کتاب هست که احتمالاً به قلم الکساندر گریبایدوف می باشد. از اشعار کتاب که با بحر منشرح مطوی مکتوف سروده شده برای نمونه چند بیتی را ارائه می دهیم:



ملک الوهاب. حرره العبد الفقير رستم بن حسن بن محمد نضر الله له والوالديه واحسن اليها من الموت... سنة ٩٨٥ هجرى قمرى.

— نسخه دستخطى شماره ٣٠٢
 كتاب «زینت المجالس» مؤلف: مجدالدین محمد الحسینی المتخلص به مجدی سنة ١٠٢٠ هـ.ق در نه جزو و هر جزو در نه فصل.
 — نسخه دستخطى شماره ٢٩٦ المطول تفتازانى

— نسخه دستخطى شماره ١٠٥
 كتاب مثنوی «جمشید و خورشید» به زبان ترکی آذربایجانى. کاغذ ترمه اعلاى خان بالغ، خط نستعلیق بخته و زیبا و بدون مقدمه.
 این کتاب با ٣٣ عدد سببناور و ١١ عدد لوحه‌های طبیعت زینت یافته و در صفحه آن ١٠ بیت (٢٠ مصرع) نوشته شده و از ١٩٠ ورق (٢٨٠ صفحه) عبارت می‌باشد. تمام سرلوحه‌ها رنگی است و با مرکب السوان نوشته شده و حاشیه‌ها بازر و اکلیل زیور شد است.

پس از هر چند صفحه یک غزل سرکی مناسب با مضمون متن آورده شده و غزلها بنوبه خود زیبا و دلنشین است برای نمونه چند بیتی از یک غزل ارائه می‌دهیم:

ای صباقوی عرض حالیم بلسون اول یاریم منیم

عندلیبه رحم قیلسون و رذ خندا نسیم منیم
 هدم اولسون آمیه. آنسین نسقاب ابرینی
 ذره سینه ظاهر اولسون مهر رخسانیم منیم
 هر گجه گوز یو مسایب سیاره لر حیران اولور
 فرقتینده ایشیده لذن آه و اغخانیم منیم...
 نسخه خطی شماره ١١٧

مثنوی «هفت اورنگ» جامی است.
 جلد چرمی سوخته، کاغذ ترمه اعلاى، مرکب سیاه، خط نستعلیق اعلاء، سرلوحه‌ها با خط قرمز، حاشیه زری، در چهار ستون در هر ستون ٢١ مصرع و مجموعاً در صفحه ٨٢ مصرع (٢٢ بیت) و این کتاب یکی از آن

نثری نسین آدی دوره رایزردو یزدهان و خدای ذخی بزرگ، اولور، یول گوستره بی، راهنمای ذخی سیفیمر اولاکسیم، و سوره حقه‌دهن اولخر بای تورنگر دوره رو، یوخصولا دیسر لگدای نب دوداق ورخ باناق و چشم گوزرو و روی بنیز کبیریک مزگان و مزه، دست آل، ایاق اولویلی گوتش قولاق، دوش اولورمز، موش سبجان، هوش اولوص دود تورون، سوی ایو، زودتنز، رود دایچای خورگوتش، بیتر زمین، زاله شعو، گزی اسان یغموره یاران دیگلر، ابر یولود، ماه دی ای گار اؤکوز، استر قاطر، خرابینک، اشردوه اسبات و مسادبان قبیغ و هم کره ده ای

در صفحات کتاب لغات به ترتیب الفبا و با خط نسخ زیبا نوشته شده و زیر و زیر گذاری شده است و بسیار باسلیقه است. پس از پایان لغتنامه پاره از قوانین ادبی، حساب ابجد و غیره ضبط شده است. مثلاً برای حساب ابجد دنبله گسل ابجد حسابین ای پسر کیم الف ده ن یا به ده ک بیر، بیر صد تر خاعلات، فاعلات، فاعلات، فاعلات بوکنایی اویرون، ایج آب حیات

در متن، بانیان مذهب حنفی و شافعی مدح و ستایش می‌شوند و بعد به هند و اندوز می‌پردازد و سرلوحه‌ها تماماً بغارمی است مثلاً در بیان صفت مرد عاقل:

عاقل او باشد که او شاکر بود
 و آنکهی بر نفس خود تادر بود.
 این فصل ٦٨ صفحه‌ای کتاب که اشعارش تا پایان اثر بزبان فارسی است اثر تریه‌وی و شایان دقت می‌باشند و در ماه ذیحجه سال ١١٥٢ هجرى قمرى بیابان آمده است.

— نسخه دستخطى شماره ٨٠— گلستان سعدی است. جلد چرمی قهوه‌ای، نسخه نسبتاً قدیم، در هر صفحه ١١ بیت، خط نستعلیق خوش، کاغذ کمی پوسیده در حواشی بزبان استون قیدهائی ثبت شده است.
 در آخر کتاب: نم‌الکتاب بسون

کتابهاست که کیخسرو میرزا در پشت صفحه اول آن صحه گذاشته و به گریبان داف تقدیم داشته است.

١ — رجوع کنید به شماره‌های دوم و سوم مجله «نشر دانش» سال ١٣٥٩. مقالات نگارنده.

٢ — بنامیت اینکه نین دوران دانشجویی را در این دانشگاه سپری ساخته. سپس بنام نین نامگذاری گردیده است.

٣ — صحاح العجم. هندو شاه بن سنجر نخبروانی به اهتمام: غلامحسین بیگلری، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ١٣٦١.

٤ — لغتنامه فارسی ترکی «صحاح العجم» نسخه غازان به اهتمام: غلامحسین بیگلری، انتشارات وحید، ١٣٦٦.

هنر نگارش

فرهنگ ملی و مکتبی اوست و هم خودش یک نوع هنر محسوب می‌شود پس به قول صادق سرمد:

گر هنرهای جهان جمله زبان باز کنند
شهر از هر چه زبان دار، زباندار تراست

برادر کوچک شعر هم نویسندگی است و نویسندگی ما دیگر می‌دانیم آیا واقعاً جمله‌های «خواجه عبدالله انصاری» زشت‌تر است از شعرهای ظهیر فاریابی؟ به هیچ وجه زشت‌تر نیست، زیباتر هم هست، جمله‌هایی در گلستان سعدی هست که هیچ شعری با آن نمی‌تواند بهلر یزند. بنابراین، موقمی که دانش‌آموز متوجه شود که واقعاً این جبر نیست که تقلب کند و نمره بگیرد؛ کاری که سرخود ما آوردند.

کسی به ما نگفت که انشاء وسیله زندگی تو است؛ به ما گفتند انشاء؛ یعنی، جاخان و دروغ بنویس، (فایده گاو) ما هم نوشتیم؛ شروع کردیم از کلماتش تا دانش‌گامی انشای سفید می‌خواندیم زیرا چیزی نوشته بودیم و لزومی هم نداشت چون فایده بازان را هر کسی می‌تواند فکر کند که: خوب، باران به چه درد می‌خورد؟ و این نیازی به فکر کردن و نوشتن ندارد.

بنابراین، ما یاد گرفتیم که جاخان کنیم همین اسامی بنده در سطح دانشگاه دیدم. دانشجویی که دارد مقاله دانشگاهی‌اش را می‌نویسد، در صفحه اول، مقدمه و جاخان می‌نویسد و نیم صفحه مقاله تحویل استاد می‌دهد؛ چرا؟ برای این که او متوجه نیست که دارد به خودش ضرر می‌زند. گیرم که نمره گرفت و از این واحد گذشت، از این کار چه به او می‌رسد؟ ما می‌خواهیم به او کمک کنیم، اگر به دانش‌آموز بگیریم؛ تو راه را بلد نباشی، چطور به‌خانه‌ات می‌رسی؟ نوبی یک جنگل انبوه به تو می‌گویند علامنی گذاشته‌ایم، تو به کمک این علامت برگرد به‌خانه‌ات. ما می‌خواهیم این علامت را

به تو بدهیم؛ ما می‌خواهیم در این دنیای سوت و کور، وسیله فکر کردن داشته باشی؛ وسیله فرافکنی داشته باشی، اگر از غصه، دلت گرفته است، بنشین بنویس؛ می‌خواهی با من حرف بزنی، بنویس؛ با پدر و مادر رابطه برقرار کنی، بنویس و اگر می‌خواهی دنیا را هم اصلاح کنی، بنویس. شما یک لحظه فکر کنید آن وقتی که عربهای تازه مسلمان شده نان شب نداشتند (خوب ما یادمان نرفته است، بعضی از گروهکها شعارشان چه بود؟ چرا می‌رفت عینی‌ترین نیاز جامعه را برمی‌داشت؟) چرا در اسلام در سوگندی که خداوند در قرآن خورده: «ان والقلم و ما یسطرون» است؛ قسم به قلم و آنچه با آن می‌نویسند، پسیند دورنگری پیامبر اکرم (ص) که مسأله نان شب مطرح بود؛ اصحاب صفه حتی گویا چهل نفرشان یک لنگ داشتند و گودال کنده بودند نسته بودند

جبهه مصرف می‌شود، قلم وسیله حمله است وسیله دفاع هم است، اصلاً وسیله ارتباط، وسیله مبارزه، وسیله دفاع، وسیله فرافکنی، نقاشی، نمایش و... اصلاً ما باید به بچه بگوییم که اولین انشاء باید نقاشی باشد؛ برای کسی برای بچه‌ها عکسهای می‌کشند و چاپ می‌کنند تا بچه؛ مثلاً، نمونه آن را نقاشی کند. باید به دانش‌آموز تفهیم کنیم که راحتی می‌توانی این کار را با کلمات انجام بدهی. ابزار، همین است. ارسطو در چند هزار سال پیش همین سخن را گفته که هنرها همه تقلیدی از طبیعتند؛ ابزارشان فرق می‌کند یا نحوه تقلید و استفاده‌شان، خوب، این همه کلمه هست؛ تو همین میکروفون را عیناً برای ما بکش؛ منتها نه با خط، با کلمات. اگر این جور بگوییم، آیا دانش‌آموز باز هم از انشاء می‌ترسد؟ از این می‌ترسد که وقتی می‌آید مطرح می‌کند، اصلاً نه

● اگر روزی اجازه بدهند ادبیات را در دوره دبیرستانها تعطیل کنند، بنده معتقدم فقط نگارش بماند و حول و حوش آن، ادبیات باشد، این فهم به درد دانش‌آموز می‌خورد. متن تاریخ بیهقی را اگر خواست بعداً می‌تواند بخواند.

تا کمر توی گودال چون وسیله پوتش نداشتند؛ آن وقت پیامبر قسم می‌خورد به قلم و قسم به آنچه با آن می‌نویسند؛ ما امروز می‌فهمیم که چقدر این جمله عجیب است؛ نباید یکی از ابعاد اعجاز قرآن باشد.

بعد که این حرفها را دانش‌آموز فهمید، مسلماً آن وقت احساس نیاز می‌کند و می‌گویند: نیاز ما در اختراع است. آن وقت می‌فهمد که تا حالا اشتباه کرده است. بنابراین، به راه می‌آید. پس برای مقدمه، کار ما فقط این است و حتی می‌توانیم حالیش کنیم که ما به عنوان یک نویسنده می‌توانیم بزرگترین ابزار را داشته باشیم. مبارزه مکنها اکنون فقط سلاحهای آتشین نیست؛ مبارزه با قلم هم هست. گاهی یک گفتار ممکن است اثری که در دنیا می‌گذارد پیش از صدها گلوله‌ای است که در

ما زبان او را بفهمیم؛ نه او زبان ما را برای اینکه او حرفی برای گفتن ندارد. ما هنوز هیچ چیز یادش نداده‌ایم این را که می‌گوییم، درد دل خودم است. الآن ما کتاب آیین نگارش داریم؛ بعضی از دبیران می‌گویند: برای بچه سال اول راهنمایی یا دبیرستان کتاب به چه درد می‌خورد کتاب را گذاشته‌اند کنار؛ موضوع می‌دهند فی‌المثل که کهنشان همکار عزیزا تو هنوز پایه نساخته‌ای؛ یک خشت نگذاشته‌ای؛ سف می‌زنی و داری گچ کاری می‌کنی؟ چه به او یاد داده‌ای که از او چیزی در عوض می‌خواهی؟ بعد از مرحله اولیه که کاملاً ابتدایی است، کار ما به عنوان آموزش شروع می‌شود. حالا دانش‌آموز فهمیده است که لغت ابزار است؛ یک مسأله تفریحی نیست و هر چه او بیشتر از این ابزار داشته باشد، مثل سرسازی

است که کاربرد با اسلحه بیشتری را بلد است. می‌توانیم برایش عینی بگوئیم که الان سر سربازی! می‌خواهی بروی جبهه جنگ. آیا اگر فقط با «کلت» بلد باشی نیراندازی کنی، بهتر می‌توانی بجنگی یا با ۱۰ جور اسلحه دیگر؟ اجتماع هم میدان جنگی است «إلما کُنْکُکْ أَسْلِحَتُکْ وَصَفُکْ فَوْجُکْ وَمِیدَانُ قِتَالِکْ الارض با سرهاه قلم سلاح تو است؛ کلاس گردان و گروهان توست و میدان جنگ تمامی فضای جهان است. آن وقت از این مملکت می‌شود جهل میلیون، پنجاه میلیون واقماً هنرمند به وجود آید. کسانی که دنیا را نه با گلوله - که روزی تمام خواهد شد - بلکه با هنر و قلم خود فتح کنند، این قوم باید زنده بمانند، او باید ابزار در اختیار داشته باشد. بعد که باور کرد، آن وقت قدم اول نگارش شروع می‌شود. قدم اول این است که ما از ظرفیت و وسعت فکر شاگرد استفاده کنیم چه طور ممکن است که از کسی که هنوز کلمات زیادی بلد نیست؛ جمله‌بندی بلد نیست؛ یک دفعه حرفهای قلمبه بارش کنیم! نخست باید به او نقاشی یاد بدهیم اینجا باید از کسانی که قبلاً هم کتابهای آیین نگارش را نوشته بودند، تشکر کنم یکی از ابزارهای کار من همان کتابها بود ولی دوستان ملاحظه فرمایند که به هیچ وجه رونویسی نبوده و حتی ما بسیاری مباحث را اضافه کردیم که اصلاً در آنها نبود.

باید به دانش‌آموز نفهم شود که ما داریم تو را برای زندگی آماده می‌کنیم:

بیا این صندلی، گلدان، شکلش را بکش با کلمات. باز، یادی از یک معلم گرامی بکنم مرحوم حسین محبوبی اردکانی که رئیس دبیرستان ما بود در یزد، معلم انشایی ما آن روز نیامده بود. الحمدلله نیامده بود. اگر او می‌آمد، بنده هیچ وقت به ادبیات علاقه‌مند نمی‌شدم. ایشان رئیس دبیرستان بود و تصور ما این بود که اگر رئیس دبیرستان بجای معلم انشاء بیاید، می‌خواهد، آن ساعت را به حساب ما ماست مالی کند تا دیر برسد. گفت: چی دارید؟ گفتیم:

انشاء. گفت: انشاهایتان را در بیاورید. هیچ کس ننوشته بود. گفتیم: کسی که نمی‌بیند؛ ما هم ننوشتیم - واقعاً هم همین جور بود - گفت: حالا بنویسید... پای نخته نوشت: «لباسی که پوشیده‌ام» ما نتوانستیم بنویسیم ما عادت نکرده بودیم که حرف حساب بزنیم؛ ما می‌خواستیم بگوییم که: «اگر با چشم بصیرت به جهان بنگریم...» و از این چاخانهها سر هم کنیم و دو کلمه هم زیرش حرف حساب، این آمد و گفت: «لباسی که پوشیده‌ام» دید هیچ کس نمی‌نویسد. گفت: چرا نمی‌نویسید؟ گفتند نمی‌دانیم چی بنویسیم. گفت: ببین این لباس چه جنوری درست شده است همان را بنویس. اصلاً ما باور نمی‌کردیم که انشاء بدون مقدمه هم می‌شود نوشت. همین الان نامه‌هایی از بعضی دبیران گرامی رسیده است. به نظر آنان، از ایرادهای کتابهای آیین نگارش این بوده چرا

شماست. ما هم صدای تو را به گوش مسئولین می‌رسانیم، ولی کار دست ما نیست. ما وظیفتمان است که بگوییم من خودم الان اعلام می‌کنم. سعی دارم از زیر کارش نر بروم برای اینکه مشکل است. ولی همین الان خود آقای دکتر حداد عادل می‌دانند نه واحد آیین نگارش در دانشگاه تربیت مدرس دارم و ادارشان می‌کنم حداقل سه نوبته در هر ترم بنویسند. تمامش را می‌برم خانه تصحیح می‌کنم. خیال می‌کنید زن و بچه ندارم؟ مشکل ندارم؟ ولی معتقدم بالاخره باید کاری کرد. چه جوری؟ بچه را منع می‌کنم که این کلمه غلط است این طور ننویس اگر دست خودم بود، وقتی شاگردی در سال آخر دبیرستان، «راجع به» را بنویسد «راجع» باید از معلم دبستانش بازخواست کنند. البته معلم هم مشکلاتی داشته و با شاید خودش هم نمی‌دانسته که درست آن

● بر سینه کلمات در شعر حافظ و سعدی زیباترین آهنگها به یادگار مانده است.

چگونه است. ولی به هر حال هیچ اشکالی ندارد که ما پنج سطر انشاء بدهیم. این را تویت بگذاریم این کلاس پنجاه نفر این هفته من سال این ده نفر را می‌برم (ده تا پنج سطر = پنجاه سطر که واقعاً زیاد نیست) این را تصحیح کنیم از لحاظ نگارش. املاء و رسم الخط. پس از ابتدا با مطلبی که دانش‌آموز نترسد از انشاء و حس بکند که واقعاً محتاج به این است. آغاز می‌کنیم. قدم به قدم اشکالاتش را می‌گوییم. به او می‌گوییم: بابا جان تو اگر بچه آهنگر بودی مگر نمی‌خواستی زندگی کنی؟ ابزار کارت چکش، سندان و اینها بود. اگر چکش را به جای سندان بگیری کار یاد نمی‌گیری مگر قدیم چه کار می‌کردند؟ ما می‌خواهیم به تو ابزار یاد بدهیم.

تو این ابزار را اشتباه به کار بردی، گاهی یک

نگفتید هر انشایی مقدمه و نتیجه و متن دارد؟ کی چنین حرفی زده؟ تخم لق کی در دهن کسی شکسته؟ بنده اگر بخوام منظره‌ای را تعریف کنم، این‌ها با کلمات شسته رفته همان جور که آن شعرها را خواندم، چه اشکالی دارد؟ به جای اینکه ما بگوییم «خونه» بگیم: «خانه» یا یک دفعه فعل را به جای اینکه اول بیاوریم، ببریم ته جمله. یک خورده زیباترش کنیم تا تفاوت کسی که مدرسه رفته با آن کسی که مدرسه نرفته است، معلوم بشود. پس شروع، باید به این شکل باشد. چرا زیاد انشاء بگوییم که نتوانیم تصحیح کنیم؟ من قبول می‌کنم خیلی مشکل است. از مشاهد نوشته بودند که: «تو هم دلت خوش است! من بیرم انشاء را در خانه تصحیح کنم؛ منی که در هفته پنجاه ساعت کار می‌کنم.» نوشتنم راست می‌گویی؛ حسق با

سرکشی نگذاری کار خراب می‌شود. بنویس «گرگ پوستش را کنده سرکشی نگذار؛ خوانده می‌شود چی؟» «سرکشی پوستش را کنده» به او حالی می‌کنیم که اگر ما می‌گوییم: ویسرگول بگذار؛ این برای تفریح نیست. لازم است دبیرهای ادبیات بگویند که:

هندو به طعنه گفت که باران خدا دونه‌ناست

لعنت بر آن کسی که بگوید خدا یکی است

خوب آدم می‌ماند که چه بگوید، ولی یک وررگول کار را درست می‌کند.

هندو، به طعنه گفت که باران، خدا دونه‌ناست لعنت بر آن کسی که بگوید؛ خدا، یکی است یعنی ما باید به دانش‌آموز بگوییم: این ابزار کار نوشتن این درست مثل این است که نو اگر استاد مکانیک بودی، پیچ این جا را آن جا بیندی ممکن است یا زور زدن اهرم پیچ شود اما این موتور، کار یکن نیست. بعد که قدم اول را برداشت و این تکه را پذیرفت ما قدم دوم را برمی‌داریم.

تو این را یاد گرفتی، حالا هم می‌خواهم یادگیری که این آجر را نوی دیوار کار بگذاری همه دوستان می‌دانند که اگر آجرها را همین طور کنار هم قرار بدهیم، می‌ریزد. اگر آجرها این جا است، ردیف بعد باید یکی در میان باشد اول یک نیمه می‌گذارند. همین جور حالش می‌کنیم که نوشتن با کلمات هم همین است. تو باید یادگیری که هر لغت را در کجا به کار ببری. پس از این می‌گوییم تو که نقاشی کردی از طبیعت: این گل را دیدی نقاشی کردی؛ هیکل بنده را دیدی و عیناً با کلمات نقاشی کردی، می‌شود احساسات را هم نقاشی کرد. مگر نقاش چه کار می‌کند که فلان نقش را می‌کشد؟ او با هنرش هزار حرف دارد پس بیا فکر کن که چه احساس می‌کند آن را بنویس؛ یعنی، یادش بدهیم فقط از بیرون نگیرد، بلکه از درون خود هم تولید کند و بنویسد. ممکن است بگوید که چه جور می‌آست می‌گوید، کار مشکلی است، کار ساده‌ای نیست، بنده روزی بود که اگر می‌خواستم بنویسم،

یکساعت ۱۰ صفحه می‌نوشتیم حالا قلم رو کاغذ جلو نمی‌رود. احساس می‌کنم. این را دوستان می‌خوانند. می‌ هزار، چهل هزار دارند می‌خوانند قلم اول را اشتهاء کرده باشیم، واقعاً چه از بنده می‌ماند؟ بچه هم می‌داند ولی می‌ترسد. باید ترس را از او بگیریم اگر ترس را بگیریم کار تمام است. به قول ملک الشعراء، شعر زیبایی دارد چون مناسب است عرض می‌کنم. تا این علاقه در دانش‌آموز ایجاد نکنیم و ترسش نریزد بی‌فایده است.

ماییم دلی‌شعله افروز و دگر هیچ

شب تا به سحر گریه جانسوز و دگر هیچ

خلاصه می‌کنم.

از مدرسه هرگز مطلب علم، که آنجا است

لوحی می‌به و چند بدآموز و دگر هیچ

خواهی که شوی در هنر استاد زمانه

در مکتب دل عشق بیاموز و دگر هیچ

سابق، نزدیک امتحان نهایی بچه‌های فامیل به

بنده می‌گفتند: مقدمه بنویس. می‌گفتم آقا چی

بنویسم؟ می‌گفتند دو صفحه بنویس که به هر

موضوعی بخورد ما هم می‌نوشتیم، واقعاً

چاخان این مقدمه را واقعاً به هر موضوعی

می‌توان وصل کرد در زندگی هر ملت روزهایی

فراموش نشدنی است... و دو صفحه چاخان؛

اگر انقلاب اسلامی است زیرش می‌نوشتیم؛

یکی از آنها انقلاب کبیر اسلامی است. آن

دوره هم همین را می‌نوشتیم پس باید بچه به

این حقایق واقعاً آگاه شود. بعد از اینکه این دو

مرحله را طی کرد یعنی نقاشی از طبیعت و ذهن

گرای، بهش بگوییم آقا جان همیشه تو این گل

پژمرده را که می‌بینی، چه حالی می‌شوی؟ چه

طور است که هر کس باباش یا مادوش می‌میرد

شاعر می‌شود گاهی چه شعرهای خوبی هم

می‌گویند. در آن لحظه آدم واقعاً به هیجان

می‌آید. رسم است که می‌گویند تا کسی عاشق

نشود، شاعر نمی‌شود چرا؟ چون آن وقت

حرفی دارد می‌جوشد از درونش می‌خواهد

بگوید. پس شاگرد اگر نمی‌گوید، چیزی ندارد

که بگوید. ما راهنمایش می‌کنیم. این جور

لغت پیدا کن این دنیایی که تو ذهن نوشت بی‌آور روی کاغذ آن یکی نقاشی می‌کنند آن یکی موسیقی می‌زند چه فرق می‌کند؟ موسیقی مگر غیر از امواج روح موزیسین است که می‌آید بیرون؟ ما هم با کلمات این کار را می‌کنیم و خیلی زیباتر. این مرحله دوش و مرحله سوم باید به او بگوییم این لغت غیر از آنچه با آن به قول معروف زندگیمان را می‌گذرانیم؛ حرف می‌زنیم همان جور می‌کند که این مسخره بود که سبدهای ظریفی که در شمال می‌سافند، وسیله‌ایست که می‌شود در آن میوه گذاشت و همین‌طور می‌شود به عنوان تزیین از آن استفاده کرد. بسیاری از این سؤالها چیست؟ این‌ها را نساختند صددرصد برای نمایش اما بهترین وسیله تزیین هم هست پس باید دانش‌آموز بداند که زیبا نویسی یک چیز دیگر است. چه اشکالی دارد به جای اینکه بگوییم «ماه طلوع کرد»، بگوییم: زورق سیمین بر پهنه آسمان نمایان شد. یادش بدهید که بابا! نگاه کن. همه خیال می‌کنند جای ادبیات در کلاس است اصلاً ادبیات یعنی بیرون. باید او را برد به باغچه و گفت این گل را ببین و تعریف کن. اگر باغچه نیست، یک روز برویم پارک، گردش علمی دیگران دارند ما نداریم؟ داریم. ولی ما نخواستیم. شما کی درخواست کردید که من بچه‌ها را می‌خواهم ببرم پارک؟ ولی می‌توانیم به بچه‌ها بگوییم: حداقل در خانه‌شان، پارک دم خانه‌شان هر جا هست حالا من گل را مثال زدم ولی آیا همه آب روان نوی همین جوها، آب کتیف روان را ندیدند این‌ها را که دیدند چرا همه مثل حافظ نمی‌گویند؟

بشنین بر لب جوی و گذر عمر ببین
که این اشارت ز جهان گذران‌سار است
آیا توی نلویون گل ندیدند چرا بساید
حافظ، دیدش این قدر وسیع باشد که بگوید:
بلبل به شاخ سرو به گلپانگ بهلوی
می‌خواند دوش درم مقامات معنوی
یعنی بیا که آتش موسی نمود گل
تا از درخت نکته تسوید بشنوی

با علامه اقبال، می‌گوید:

ما از خدای گم‌شده ایم و به جستجو ست
چون ما نیاز مند و گرفتار آرزوست
گاهی به برگ لاله نویسد پیام خویش
گاهی درون سینه مرغان به‌های و هوست

این را که همه ما می‌بینیم ولی نمی‌بینیم. دیدن داریم تا دیدن دور بین ما قیلمش خراب است یا فلاش نمی‌زند عکس نمی‌گیرد. اگر عکس بگیرد، خیلی چیزهای زیبا می‌توانیم ظاهر کنیم. این ابزار را ما در اختیار بچه نگذاشته‌ایم. خیلی نوشته‌ها واقعاً این حالت را دارد، می‌توانیم نمونه‌هایی برای او بگوییم تا او بداند که او کمتر از هیچ هنرمندی نیست. ابزار بهتری دارد وسیله استفاده آن را نمی‌داند. ۴۰ تا ۴۸، این اساسی بود که این‌جا برای برنامه‌ریزی آیین نگارش به آن توجه کردیم یعنی نخست از ساده شروع کنیم و ملاحظه فرمودید ما از جمله شروع نکردیم جمله کار دبیرستان نیست. امیدواریم بعد از این جا نوبت راهنمایی برسد آنجا هم اصلاح بشود. انشاء الله موقی اصلاح خواهد شد که اشکالات دیگر رفع شود که از بنده بهتر می‌دانید ولی ما حالا کل حرفش را مطرح می‌کنیم پس به این ترتیب برنامه‌ریزی شد. همین برنامه‌ای که ملاحظه می‌فرمایید چرا طنز این جاست؟ چرا توی آیین نگارش اول نیست؟ چرا داستان در آیین نگارش سوم است؟ جلسها روی اینها بحث شده کتابهای مختلف دیده شده طرح داده شده و سرانجام تصویب شده است. بله این جور خوب است شروع کنیم ما شروع کردیم و هیچگاه در تاریخ این مملکت نشده بود که در مورد کتاب درسی قبل از انتشار نظرخواهی کنند ما کردیم ششصد نسخه به سراسر ایران فرستادیم. اگر اداره آموزش و پرورش منطقه شما به شما تعداد گناه از آنها بود.

ما فرستادیم و خواهش هم کردیم بدهند به دبیران که مطالعه کنند دیدید که نظریات شما همه در مقالات مجله رشد منعکس شد به اسم هر کس که نظریه داده بود کلاً

صدوسی نظریه رسید از سراسر کشور. روش این کتاب در مقاله‌ای در شماره‌های دوم یا سوم رشد «به‌نام انشای فارسی، درسی فراموش شده» عیناً گفتم پس الان عرض می‌کنم که اگر واقعاً اشکالی می‌بینید، بفرمایید که این را بیاور این جا و آن را بیاور این جا. اما اگر تصور بفرمایید که ما این جا متوجه اشکالات نیستیم، واقعاً اشتباه است. نظریات خیلی بالا و پایین دارد. می‌فرمایند که این‌ها مشکل است. یکی می‌گوید: آقا این چیزهای پیش پا افتاده چیست هست؟ ولی بنده عقیده‌ام این است که ما همین هدف را دنبال کنیم. باور کنید ایده‌آل خواهد شد این انشاء که روشش را هم نوشتیم که چه بکنید، ولی الان با کمال تأسف به قول آقای ذوالنور که می‌فرمایند ما می‌خواستیم وسه به‌ابروش بکنسیم، چشمش را هم کور کردیم!

حال نظر خیری داشتیم. در آیین نگارش سوم که نمی‌دانم ملاحظه کرده‌اید یا نه: کل مطالب: یعنی آنچه می‌خواستیم دانش‌آموزان دبیرستان بفهمند در سال اول، دوم و سوم گسنگانیدیم. سال چهارم هیچ نکته تازه‌ای در سر نخواهد داشت. خلاصه عین دستور زبان خواهد شد پس از هر مبحث ملاحظه فرمودید یک نکته آیین نگارش آوردیم یا قواعد املاء آوردیم. یا به بچه می‌گوییم: باباجان تو این قواعد عربی را نیار. کلمات ما رمزهای ماست. افکار ما رمزهای ماست کدام ارزش دنیا اجازه داده است که رمزش را دیگران کشف کنند؟ مجال است که «بیر مغان» حافظ به‌هیچ زبانی ترجمه بشود. این رمز این مملکت است فقط ایرانی می‌فهمد او چه می‌گوید. رند حافظ قابل ترجمه نیست. ما سعی می‌کنیم رمز را از دیگران

● از هر بُعد که نگاه کنیم باید دانش‌آموز بداند که ادبیات و نگارش، ابزار زندگی اوست.

بگیریم هیچ اشکالی ندارد کلمه عربی بگیر. کلمه انگلیسی بگیر، فکر بگیر اما رمز خودت را با رمز آنها مطابق نکن. کدام زبان دنیا قانون از زبان دیگری گرفته است؟ ما که نمی‌گوییم لغت عربی نباشد. اگر می‌گوییم «نذورات» غلط است «سوفات» غلط است چه نیازی است که مثلاً بگوییم: «انشاء الله بی‌بیمتاز» که ترجمه جمله‌ای خارجی باشد (see you soon) ما می‌گوییم «به امید دیدار» این چه اشکالی دارد. باید بچه حالش بشود که اگر ما لغت بگیریم زبان ما فقیر می‌ماند. زبان عربی چه داشت غیر از زبان ادبی ولی بعدها زبان علمی شد. ببینید «کاتگوری» یونانی شد به صورت «قاطیهوریاس». الان اگر بنده بخوام یک لغت خارجی را به چنین شکلی، مثلاً تلویزیون را بگویم «تل فیشیون» همه در می‌مانند که برای چه؟ آقا هیچ اشکال ندارد. لغت را

ما می‌خواستیم انشاء را اصلاح کنیم بدترش کردیم. حالا دوستان همکار، کتاب را گذاشته‌اند کنار خیانتان راحت است اصلاً فلسفه‌ای که در انتهای کتاب فارسی چاپ شد، این بود که کسی خیال نکند که این یک چیز زائد است؛ این باید خوانده بشود. بله برای همین بود که شاگرد چیزی دستش باشد و بداند که خواندن این اجتناب ناپذیر است و از دبیر هم بخواهد.

همین جا پشت این تریبون تشکر می‌کنم از آنهایی که این روش را نمی‌پسندند و کنار گذاشتند، اما روش بهتری جایگزین آن کردند؛ انشاء می‌گویند: درست تصحیح می‌کنند و اشکالات را می‌گویند ولی کسی که این کار را نمی‌کند، حداقل مطالب ثوری را یاد بدهد. انشاء را که نمی‌گویی تصحیح هم که نمی‌کنی، این‌ها را بخوایند چی بشود خلاصه ما بهر

هر کاری دلت می‌خواهد بکن قانون آن زبان به‌کار نرفته است. چرا انگلیسیها وقتی هندوستان را گرفتند، زبان انگلیسی را رسمی کردند و اجباری کردند؟ برای اینکه اگر زبان را بگیرد به تدریج فرهنگ خودشان هم می‌آید یعنی رمزهای ما را کشف می‌کنند اصلاً رمز ما را می‌گیرند و رمز خودشان را جایگزین می‌کنند. آنوقت، چی داریم که به آن نیازیم؟ به صنعتیمان یا به چیزهای دیگر؟ ما به هنرمان می‌نازیم این را هم از دست می‌دهیم و اما در مورد درد اصلی که ساعت این درس کم است، باور بفرمایید شما دسنی از دور برانش دارید. این درد دل ما هم هست ما بارها همین نکته را در جلسات رسمی گروه ادبیات گفته‌ایم، اما اگر شما جرأت کردید عربی یا طرح کادرا بردارید بگویند ادبیات را به جایش بگذارند! ما این جا هستیم و از طرف شما داریم مبارزه می‌کنیم. امیدوار هم هستیم. فعلاً راه چاره‌ای نیست یک ساندویچ کپک زده به ما داده‌اند چه کارش بکنیم؟ بیندازیم دور با همین را نفییم کنیم؟ بالاخره از این وقت کم تا بشود باید استفاده کرد. طرحی که در جمله رشد داده بودم الان هم می‌گویم که پیشنهادهایی در این طرح شده بود که به نظر خودم انقلابی بود. من طرح را طوری داده بودم که هیچ‌کس نتواند با نوشتن چاخان نمره بگیرد، با علم به این که انشاء را در سه منطقه از مناطق نهران به‌امور نریختی داده بودند ولی من فکر کردم این انشاء را چه جوری تصحیح می‌کنند؟

اگر به طرفداری از سیاست روز باشد، نمره می‌دهند و اگر مخالف باشد نمره نمی‌دهند ولو قشنگ نوشته باشد. طرحی که ما داده بودیم، این بود که به نوع محتوا نمره نمی‌دهیم؛ باید به دانش‌آموز گفت، من از تو خواستم که مثلاً راجع به علم بنویسی، راجع به انقلاب نوشتی! نمره‌ات صفر است. قشنگ نوشتی، ولی این حرفی نیست که از تو خواسته بودم. (من از بهر حسین در اضطرابم تو از عباس می‌گویی جوابم) این قدم اول باید حرفی که ما خواستیم،

همان باشد. بعد معیار بگذاریم باید به سبجه بگویم که غلط املایی می‌دانید چه هست؟ من این جور تشبیه می‌کنم: تو ساختمانی ساختی با سنگ مرمر؛ رویش دو تانۀ کفایت چسبانده‌ای، این حیف نیست؟ ساختمان به این زیبایی را خراب کرده است. این نکته را می‌خواهم بر دارم، می‌خواهم ساختمان تو شکل بشود؛ این ایراد را دارد. چرا غلط می‌نویسی؟ این چه جور (صلاً) نوشتن است. این باید بشود می‌گویم تو که می‌خواهی بنویسی این جور بنویس اصلاً به این شکل بنویس. بچه چه تقصیر دارد؟ بلد نیست. خودتان نا حالا بینی و بین الله چند بار دقیقاً یک انشاء را از اول تا آخر خوانده‌اید که بگویند تو این جا را غلط داری من در مرکز نیزه‌هوشان درس می‌دام (مجلس هم هست می‌توانید تحقیق کنید). دانش‌آموزان من کمترین نمره انشاء را از منطقه بازده آوردند! به خدا صحیح‌ترین انشاء را نوشته بودند. چرا فقط دلیلش این بود که مطابق سلیقه معلمهای معمولی نبود. آنها روی حساب نوشته بودند، اما بازده به کسی داده بودند که تمام نمره‌های بیست بود مرا خواستند و سأله را مطرح کردند. گفتم: بنده دیگر چه خاکی بر سرم بریزم؟ بنده نویسنده این کتابم؛ من تعلیم می‌دهم انشاء خود شاگرد را این جور تصحیح کرده‌ام اما وقتی که کار تصحیح ورقه به دست آدم ناوارد می‌افتد، وضع از این بهتر نمی‌شود. ورقه انشاء را ادبیات تصحیح نمی‌کند. آبا خود شما در طول سال یک انشاء را تصحیح کرده‌اید که روی حساب باشد و معیار بگذارید و بگویند: فرزندما من لفظ و بیان و محتوا را می‌بینم؛ غلط املایی تو را می‌بینم و نمره می‌دهم. پس املایی صحیح کجا به درد می‌خورد؟ تو بیرون از مدرسه، تفضاضا می‌نویسی.

باید درست بنویسی. پس املا را برداشتم، انشاء جایش است. میتوانیم تو این طرف آن موقوف را هم نگاه کنیم. لغات مشکل، مهم

نیست. خلاصه او باید بداند و بفهمد که ما از او چه می‌خواهیم تا خودش را با آن شکل تطبیق بدهد و به تدریج یاد بگیرد. به او بگویم: آقا این که می‌گویم: (ولو) بعد از وجه وصفی غلط است ولو آنکه در کلیه و دمه آمده باشد، دلیلش این است. این، اشکال دارد. وقتی ما می‌گوییم: حسن آقا نیامده، رفت. این فعل نیست بلکه اصلاً (قید) قید حالت است تقریباً. پس این جا (وار) نمی‌خواهد. دو جمله نیست که تو آنها را به هم می‌چسبانی. کم کم او را متوجه کنید: اینکه ما می‌گویم فعل آخر باشد. اگر نگوییم پس فردا هم انگلیسی می‌شوند! am a teacher (ای ام‌تی‌چر) (هستم من یک معلم) عین ترجمه عربی را بروید نگاه کنید. در ترجمه عربی و انگلیسی توی ورغه می‌نویسند برای اینکه خیال می‌کند که این جور بهتر است. اگر درست باید بگیرد و معیارها مشخص باشد، اولاً نمره بیهوده به انشاهای نمی‌دهند. الان این جور شده است که به دبیر ادبیات می‌گویند: خانم! آقا این بارو سه نمره می‌خواهد قبول شود، بدهید. انشاء که در پیکر ندارد. راست می‌گوید املا که نمی‌شود. در املا، مواز ماست کشیده می‌شود؛ بیست و پنج صدم نمی‌شود، اما در انشاء می‌شود. نخب ما باید بکنیم به روزی که در انشاء هم نایست و پنج صدم دقت و ضابطه باشد. بنده مثالی زدم در کتاب آیین نگارش. مثلاً گفتم: کسی که تشبیه به کار ببرد، نمره‌ای دارد؛ مثلاً بگویند شهیدان ما مثل لاله‌های سرخ گلگونند. این نمره ۰.۵ بازده. اگر روزی گفت مثلاً که لاله‌های ما گلگونند این نمره‌اش از او بیشتر است. حتی اگر بچه آمد و گفت برای چی این چهارده و نیم من چهارده؟ می‌گویم این جور گفتی؛ این استعاره به کار برد و این از نظر ادبی زیباتر است. باید برسیم به آن روزها. باید انشاء هم درویکری پیدا کند. این درس الان هیچ در و پیکری ندارد، تصحیح همه مطابق سلیقه شخصی است.

خوشبختانه یک فایده هم دارد خیلی هم گله

نکنید حسنین در این است که می‌توانید بیست
بدهید و کسی هم گله نکند! پنج بدهید کسی
نمی‌تواند چیزی بگوید! ولی اسلاخ نیم غلط
اشتباه بگیرید، شاگرد، پدر آدم را در می‌آورد.
این راهم دارد ولی این هم درست نیست اگر
روزی اجازه بدهند ادبیات را در دوره
دبیرستانها تعطیل کنند، محترم فقط نگارش
بماند حول و حوش آن، ادبیات باشد. این به
درد بچه می‌خورد. فلان متن تاریخ بیهقی را اگر
خواست، بعداً می‌خواند. در هر صورت، این
هدف ما بوده از کار و این هم کتاب ما. من فکر
می‌کنم که در جزئیات، همه شما از بنده دانانتر و
آگاهتر و بانجربتر هستید. حالا دلم می‌خواهد
منصفانه آنچه که واقعا فکر می‌کنید، در
سؤالات اگر حرفی است که به بنده کمک
می‌کند، بفرمایید.

سؤال - نوشته‌اند: فراموش نکنید که
حاضران را با روش تدریس آیین نگارش آشنا
باید کرد. گمان نمی‌کنم که لازم باشد بنده
توضیح بدهم. همین کتاب، ابزار کار ما است تا
دانش‌آموز نفهمد که حساب و کتابی در این
درس است، من به کار نمی‌دهد. اولین قدم کج
را خودمان برمی‌داریم که می‌گوییم: کتاب
نمی‌خواهد. او هم می‌داند چه می‌گوید؟
می‌گوید: معلوم است؛ کتابش را معلم نادیده
گرفته است؛ دیگر، یعنی کشک. اما اگر بفهمد
نه، این حساب دارد. چرا موضوعاتی خارج از
این مطالب داده شود؟ چه اشکالی دارد که ما
هشت موضوع در طول سال در نظر گرفتیم؟
شما می‌گویید زیاد است چهار تا بدهید،
می‌گویند: زیاد است دو تا بدهید، ولی
موضوعات را از توی کتاب بدهید. سؤال دیگر
دیگر این است که فرموده‌اند که بنده برسم از
دوستان دفتر تحقیقات که اصلاً کتاب آیین
نگارش سوم منتشر شده است یا نه؟
خوشبختانه دو هفته است که منتشر شده و
کتاب فروشیهای مثل کتاب فروشی سپهر و
همین جا دارند.
بنابراین لطف بفرمایید به هر دبیرستانی که

تشریف برده، این خبر را بگویید. اما این که
چرا الان درآمده این خودش یک درد است.
ای کاش هزار دبیر ادبیات بیایند در دفتر
تحقیقات و بگویند که کتاب درسی ما؟ ولی
فعلاً کسی دنبالش نیست و اگر تا آخر سال هم
نیاید، می‌گویند چه بهتر! حسنین در این است
که می‌گویند الان که نمی‌شود درس داد؛
حداقل، یک سال راحتیم. دوستان من! من
انواع سفرنامه را گفته‌ام اما شما این‌ها را
آنچنان نگویید که بچه‌ها بترسند. حتماً یاد
بگیرند که (سیر العباد الی المعاد) این یک نوع
سفرنامه است. این سفرنامه‌ها تمثیلی است. من
خواستم که یک ابزار به دست شما بیاید که در
قالب سفرنامه چه کارهایی می‌شود کرد بهشت
و دوزخ داشته واقعا! اگر برای بچه، آدم
بشکافد، همین کافیست که او به ادبیات
علاقه‌مند شود. شما بیشتر در مورد آن قسمتی
که ما می‌خواهیم نویسندگی رویش تمرین شود،
توجه بفرمایید ولی آنها را هم به عنوان
اطلاعات یعنی باز آخر سال، سؤال داده نشود
که سفرنامه‌های تمثیلی را نام ببرید! این به چه
درد شاگرد می‌خورد؟ ما تیب‌ها را معرفی کردیم
چون لازم بوده ولی او لازم است نوشتن
سفرنامه معمولی را یاد بگیرد. آنها اطلاعات
عمومی است. خلاصه، امیدوارم از این ابزار
درست استفاده شود. اشکال دارد، روی چشم.
بنویسید که: آقا! این جایش را این جور بکنید،
به ما نامه‌هایی رسیده است از سراسر کشور که
مثلاً چرا تلفنگرام را نگنجاندید؟ بنده خیال
می‌کردم تلفنگرام را همه می‌دانند. معلوم شد که
نمی‌دانند امسال آن را هم گنجاندیم که بدانند.
واقعا هم مسأله مهمی نیست؛ نوع نگارش
تازه‌ای نیست. همان نامه‌آداری است که با
تلفن می‌گویند. غرض این است که گوش شنوا
به حدی که به کار ما مربوط است، وجود دارد،
من مخصوصاً سعی کردم که تنها کتابی باشد
کتاب من که قوانین علامتگذاری را که خود من
گفته‌ام در آن اعمال شده باشد. و اجازه ندامت
رسم الخط این جا باشد. شما کتاب فارسی

بیاورید یک جا بدل را دو طرفش خط تیره
گذاشته‌اند یک جا در دو طرف جمله معترضه
گذاشته. اینکاش یک روش بود که نیست.
ولی من سعی کردم این کار بشود و این کار را
امیدوارم ادامه بدهم اما به کمک شما نیاز
است. بالاخره این مملکت و این بچه‌ها نیاز به
نگارش دارند. بار مسؤلیت این کار روی
دوش ما ست. ناراضی هستیم؛ در دسر داریم؛
حقوق ما کم است؛ راهمان دور است، همه اینها
هست، ولی وجدان خودمان را ملامت بگیریم در
حدی که توانایی ما هست قدم خبری برداریم.
بیشترش فکر می‌کنم که خدا هم از ما
نمی‌خواهد. این نکته را هم عرض کنم خود
جناب آقای وزیر آموزش و پرورش معتقدند که
در درجه اول کتاب خوانی در مدارس راه
بافتند. درست است. بچه نا کتاب نخواند،
نمی‌تواند بازدهی داشته باشد. ولی ما نامه‌هایی
داریم مثلاً از بخورد چندین نامه که گفته‌اند
آقا! اصلاً ما این جا کتابخانه نداریم
کتابخانه‌ای هم که داریم فقط کتاب مذهبی
داریم کتب مذهبی هم فقط گلچین شده است
حالا من بگویم کتاب بخوانید باز میدانید چه
می‌شود؟ همان حرفهایی که می‌زنند. الان هم
می‌گویند: در فلان سربال تلویزیونی میز
نهارخوری استیل و فلان گونه دکور و سرویس
است این به عنوان تیب ایرانی ما نمی‌خواهیم
این جور ارائه بدهیم. اگر ما بگوییم کتابهایی
از این قبیل را بخوانید، اصلاً در بعضی از
شهرها نیست. از شهرستان دهننت براریم
نوشته بودند که این شهر اصلاً کتابخانه ندارد.
حتی یک دوره فرهنگ معین نداریم. اگر یک
لغت بلد نیستیم کجا برویم پیدا کنیم؟ شما
نهران را ببینید که این جا اگر کتابخانه و
دبیرستان هم ندارد، بیرونش گیر می‌آید. این
بود که با همه فشارها فعلاً مسأله کتابخوانی به
عنوان نمره در نظر گرفته نشده ولی امکان دارد
که روزی این کار هم بشود. بنده حاضر هستم
اگر آوامری دارید.
اجازه بدهید که اولین سؤال را عیناً

بخوانم: شما کتاب آیین نگارش و قواعد آن را در زمانی به دانش آموزان ارائه می‌دهد که آنها حدود پنج سال است که انشاء را با همه بدآموزی‌های یاد گرفته‌اند و از آن، به اندازه کافی نافر پیدا کرده‌اند. آیا بهتر نبود که آیین نگارش را از دبستان به دانش آموزان یاد می‌دادید. به قول معروف، نوشد ارو بعد از مرگ سهراب چه سود؟ پاسخ - حرفی است درست، ولی در دفتر تحقیقات، دوستانی که نمی‌دانید بدانید که قسمت ادبیات دبیرستانها و راهنمایی به کل از ابتدای جداست اصلاً به ما ارتباطی ندارد. ما ممکن است نظریه‌ای بدهیم ولی مستقیماً درگیر نیستیم. ما توجه شدیم که آیین نگارش چون بیماری در حال مرگ است. فکر کردیم که از اول برویم دوباره معاینه‌اش کنیم. خونریزی دارد می‌کند. اگر شما بگردید چه کاری کردید؟ اگر خانه‌ای آتش گرفته باشد اول آتش خاموش می‌کردید یا می‌رفتید دنبال علل؟ ما فکر کردیم که این آیین نگارش بیماریست در حال مرگ. نفسهای آخر را دارد می‌کشد. به هر نحوی که باشد، او را سرپا نگه داریم. دیدیم که در دبستان اگر الان بخواهیم همین کار را بکنیم، کسی مردش نیست، کسی آنجا تخصص ندارد زیرا هر معلمی به هر حال، همه مواد را درس می‌دهد. راهنمایی بود و دبیرستان. شما این جور حساب کنید که سال اول راهنمایی، دوم و سوم و چهارسال دبیرستان اگر می‌خواستیم از اول راهنمایی شروع کنیم هفت دوره دیگر می‌مردند و از خط خارج می‌شدند. پس بیایم آنها را به تدریج یک بانساز بکنیم مثل خط اول جبهه: بفرستیم پشت جبهه که انشاء الله این‌ها بتدریج معاینه بشوند و معالجه بشوند. فکر کردیم اول برای سال اول دبیرستان باند که تمام سالهای دبیرستان استفاده کنند تا بتدریج برای بقیه سالها هم نهیه شود به خدا قسم کتاب هم بنویسیم بی‌فایده است الان کسانی که در مراکز تربیت معلم - معلم می‌شوند، آیین نگارش یادشان می‌دهند خوب هم یادشان می‌دهند، ولی

عمل نمی‌کنند. بچه همان جور می‌آید بالا و این قدر فضا وسیع است و محدودۀ دورۀ ابتدایی زیاد است که الان چهارش نمی‌شود کرد. فعلاً ما با ابتدایی کاری نداریم و ان شاء الله به تدریج راهی پیدا می‌کنیم. سؤال چرا باید از یک شاعر معاصر چند شعر مختلف در ادبیات انقلاب منتشر شود؟ پاسخ این درست است. ولی این عرض کم دوستانی که دست به قلم هستند یا شعر می‌گویند می‌دانید شعر سه تا جوهره باید داشته باشد. اگر نداشته باشد، به درد نمی‌خورد؛ یکی، خیال‌انگیز باشد؛ یکی عاطفۀ انسانی در آن باشد و یکی آهنگ داشته باشد. هر شعری که بعد از انقلاب سروده‌اند این سه مایه را ندارد یا در حد خوب ندارد آقای مردانی یکی از شعرای خوب انقلاب است. واقعاً جوان مؤمنی است. بنابر این شعرهای او «شعرتر»ند. این شعری که:

در بادهای سوزان نیلوفران خاکی

چشم انتظار آبتدای روح سبزران

بسیار زیباست در زیبایی‌اش ما نمی‌توانیم شک کنیم مستها ایشان چون مایه‌های سبک هندی را قاطبی می‌کنند، معنی آن برای دانش‌آموز مشکل است. من هم این ابرار را دارم. در دورۀ فرهنگ و ادب شعرهایی آمده که بنده رفتم زاهدان برای دبیران آنجا دورۀ کارآموزی بود. معنی چند تا شعر از من سؤال کردند از شما چه پنهان، بنده به سلیقه خود جواب دادم: سمند صاعقه زین کن سواره باید رفت.

ما حرفها را مطابق میل خودمان گفتیم بعد که به آقای ذورائور گفتیم گفتند که نه بابا؛ منظورش چنت بوده و بسبب افکن و اینها بادم آمد که در دوره طاغوت برنامه ادبیاتی بود به اسم کمربند سبز. در این برنامه بیست دقیقه راجع به شاعری حرف می‌زدند و چاخان می‌گفتند. و ده دقیقه با خود شاعر صحبت می‌کردند. رسید به شعری از آقای بیست دقیقه شروع کردند از شعر او تعریف کردن که: ببله، منار یعنی این که این جوان در آغاز جوانی به

سوک پیری نشست است و از این حرفها. بعد از خودش پرسیدند که این شعر را در چه حالی گفتی؟ گفت: رفته بودم مشهد زیارت. وقتی - ناکسی رو به حرم از خیابان تهران رفتم، این شعر را گفتم. یعنی همان جا فائحه خواند به همه تحلیلهای آن برنامه بنده نمونه دیگری عرض کنم. خود آقای مردانی در آن جلسه آخر دورۀ بازآموزی دبیران استانهای محروم تشریف آورده بودند. من ادبیات سوم و چهارم را با آنها کار می‌کردم. بعد جلسه آخر خود آقای مردانی را آوردیم که شعر بخوانند. شعر خواندند. پس از سوالات دبیران، بنده سؤال کردم: این که گفتید: «ای آب دیده تر کن لیلیای روزه داران» آیا منظور آن این بوده است که خود آن پاسداران گریه کنند برای خودشان؟ گفت: نه نه یعنی مؤمنان روزه دار برای آنها بگریزند. گفتم که شهید یا کسی که در راه خدا رنج می‌برد، که گریه ندارد. گفت: بابا هر چه می‌خواهی بگو اشکال ندارد. ببخود نیست که ارسطو در بوتیک در «فن شعر» نوشته که من معنای بسیاری از شعرها را از شما پرسیدم. خودشان هم نمی‌دانستند ولی منتقدان بهتر می‌دانستند و این مثل از آنجا مانده است که می‌گویند: «ما قدقند نمی‌کنیم تخم هم نمی‌گذاریم، ولی مزره نیمر و را که می‌فهمیم» این یک واقعیت است که ممکن است که من معنی شعر آقای مردانی را از خودشان بهتر بگویم. این یک واقعیت است و اما بیشتر ما را با آقای مردانی دعوا نیندازید.

سؤال: بفرمائید پرسشهای آخر هر درس به چه منظوریست؟ آیا چیز زائدیست یا نه؟ پاسخ: فکر می‌کنم چیز زائدی نباشد. پیشنهاد می‌کنم که طرز امتحان عوض شود. به این صورت که منشی بدهند و از آن پرسشها بدهند که دانش‌آموز جواب سؤال را پیدا کند که در واقع درک مطلب حساب می‌شود. اصولاً این پرسشها برای این است که شاگرد علاوه بر خواندن طوطی‌وار، بفهمد که این درس راجع به چیست خوب شد که بنده در دلم را

بگویم. نامه‌هایی رسیده است که آقا، این درس گل چیست؟ اگر این درس گل را آقای حداد عادل نوشته بودند اگر گردن من را می‌زدند، من یکی اجازه نمی‌دادم این درس را حذف کنند. اگر مادر مورد درس گل حرف بزنیم، مثلاً روی درس «برزویه طیب» حرف بزنیم؟ تازه آن هم حرفی دارد این چرا فکر می‌کنیم که درس باید فقط قلمبه سلبه باشد. مطالب و محتوا مهم است یا فقط لغات و طرز بیان؟ به زبان روز باشد یا هم‌انسان زبان مثلاً گلستان و مرزبان‌نامه؟ پرسشها برای این است که دانش‌آموز روح درس را بفهمد، مثلاً اگر ادبیات این حالتش را از دست بدهد، چه می‌ماند؟ یک پوست خشک! مادر درس برزویه طیب را برای چه گذاشته ایم؟ برای این که لغت املائی داشته باشیم؟ نه، ما باید این را وسیله قرار بدهیم برای دانش‌آموزی که دارد پزشکی می‌شود. بگویم: تو اول آدم باش و بعد پزشکی. به همین دلیل، می‌گویند ادبیات مؤسسه اصلاح بذر است. ما بچه‌ها را آدم می‌کنیم. اگر ادبیات را از ملکیتی بگیرند، هیچ چیز ته آن نمی‌ماند! پس این وظیفه ماست و باید هم باشد، ولی این هم از آن اشکالهای بعضی از دبیران ادبیات است که پرسشها را کار نمی‌کنند یک مقدار تنگی وقت قابل قبول است، ولی یک مقدار این است که شاید بعضی از همکاران منوجه فلسفه وجودی این پرسشها نیستند. پاسخ این پرسشها کاری ندارد، پنج دقیقه از شاگرد بخواهید. هیچ زحمت هم نکشید: بگویند از جلسه بعد درس را که سوال کردم ۲ تا ۳ سوال هم از این می‌پرسم که مثلاً شاگرد خواجه نصیر که بود؟ یک چیز دیگر. الآن در کنکور تستی که می‌دهند به بچه، حالی کنید که این پرسشها گاهی در تست آمده است. در سه سال اخیر، دوبار تست دادند یکی از شاگردان خواجه نصیر: پیر ارسال، علامه حلی و همین کنکور اخیر، قطب‌الدین شیرازی. ما باید به او حالی کنیم که این‌ها به درد می‌خورد اکنون جووری شده است که تا شاگرد نفهمد که

به نفع اوست، نمی‌خواند، معنویات و اینها خیلی برایش مهم نیست. بچه در این حد می‌گوید: چه سود عینی برای من دارد؟ می‌گویم: «در کنکور این به درد تومی‌خورد» و اتفاقاً اکنون همه بفکر سود عینی درس هستند و نکته این همه که طرف پزشکی نمی‌رفتند و ادبیات اینگونه غریب و بدبخت نبوده! می‌رسیم به مسأله خط و رسم الخط و خوشنویسی. این کار همان گونه که از دبستان آغاز شده است باید به طور جدی دنبال شود. حتی سهم معنی از نمره به خط اختصاص یابد. در طرحی که ما برای تصحیح انشاء داده‌ایم، حسن خط انشاء نمره دارد. منتها حسن خط این نیست که با سرفلم بتوسید جالب است که شاهد از غیب رسید. این قلم فرانسه نوی جیب من و سه تا سرفلم فرانسه. من هنوز تقاضاهایی که می‌نویسم با سرفلم می‌نویسم با خط خوب. بارها شده است مثلاً در دانشگاه تهران تقاضایی نوشتم هیچ کس فکر نمی‌کرد قبول بشود ولی پذیرفته شد. در دوره دانشجویی، تقاضای من به انانق رئیس رفت. رئیس دانشگاه من را خواست. گفت: این خط خودت است؟ گفتم: بله. گفت: قبول است برو دنبال کارت. حتی شاگرد باید بداند که ممکن است خط خوب به عملی شدن تقاضایش کمک کند. ما هم نمره گذاشته‌ایم در آن طرحی که بنده در مجله رشد پیشنهاد کردم، نمره دارد. بجهای ما هر طول دبیرستان از نظر ریاضیات و علوم تجربی از نعام اروپا و امریکا و حتی زاین جلوترند، ولی ادبیات خودشان هیچ این که زیرسازی می‌کند هیچ! تعلیم خط الآن در دوره راهنمایی هست و انشاءالله ادامه هم خواهد یافت. این خبر خوش را هم بدهم که قرار است رشد هنر هم در آینده چاپ شود. دارد طرح‌ریزی می‌شود و در آنجا خط جزء کارهای اصلی است. در رشد آموزش ادب با اینکه کار اصلی نبوده، ملاحظه فرموده‌اید که بهر بهانه‌ای ما هم از این عروس زیبای فرهنگ ایران، عکسی گرفته‌ایم و چاپ

کرده‌ایم. سؤال: این شعر را بخوانید و معنی کنید:

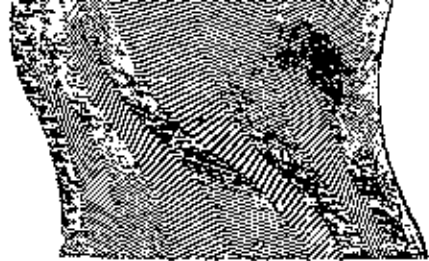
بسر زمین فراخ ده ناورد
بسر هوای بلند کن پرواز
«ناورد دادن»: طریقه و ناورده یعنی حالاتی که رزمنده‌ای می‌آمده جلوی صف (این را در کتاب سمک عیار بسیار به کار برده‌اند) برای اینکه روحیه طرف ضعیف بشود هنرنمایی می‌کرده است. فرض بفرمایید یک ریشالی را بیندازد و با نیر بزند و رجز بخواند. همان کاری که رستم و اسفندیار می‌کنند شروع می‌کنند که من که بودم.

فراموش کردی تو سگزی مگر
کمان و سر مرد پسرخانرخ
چنین عملی را می‌گویند «ناورد کردن» بنا بر این، بر زمین فراخ ده، ناورده، بر هوای بلند کن پرواز: یعنی ظرفیت داشته باش و بفعل معروف، هیچ صیادی از جوی خرد که بمرداب می‌ریزد ماهی بزرگ صید نخواهد کرد. پس چیزهای کوچک و پست را رها کن و ظرفیت داشته باش و همت بلند دار. سؤال: معنی این شعر را بفرمایید:

خانم اقبال توست آنکه به مهر قبول
خشک و تر کانیات داشت به زیر نگین
سابق برای این که مهر پادشاه گم نشود و از آن موه استفاده نشود، چون نامه اگر مهر پایش بود، می‌پذیرفتند. این را به شکل نگین روی انگشتر درست می‌کردند و داشتند و نمونه آن هم باز از شعر حافظ است که:

من آن نگین سلیمان به هیچ نستانم
که گاهگاه بر او دست اهرمن باشد
خانم اقبال توست آنکه مهر قبول
خشک و تر کانیات داشت بر زیر نگین
یعنی این اقبال و شخصیت و نیک‌بختی تو بود که مثل مهر نگین یک انگشتر هر جا بزنی، مورد قبول واقع می‌شود.

(قلمرو معنی‌اش همین است، یعنی نوسنته پادشاه تا کجا برود و از آن استفاده بشود)



تاریخ

«زبان آموزی» یا «ادب آموزی»؟

«زبان فارسی» و «ادب فارسی» این درخت کهنسال ریشه‌دار پرمیوه است.

«زبان فارسی» در حکم تنه و ساقه و ریشه و «ادب فارسی» همچون برگها، شکوفه‌ها و میوه‌هاست. شکوفه‌ها و میوه‌ها را از تنه و ساقه جدا نمی‌توان دانست. این هر دو به یکدیگر وابسته و پیوسته است. «زبان فارسی» را کودک فارسی زبان از مادر و پدر و خانواده و اجتماع کوچک خود یاد می‌گیرد؛ به کودکان دبستان می‌رود. کم‌کم خواندن و نوشتن می‌آموزد. با کتابهای فارسی دبستان خوگر و مأنوس می‌شود. از آموزگار فارسی خود چیزها می‌آموزد؛ لغتها و ترکیبهای تازه که تشبیه است. کم‌کم انشاء و دیگه می‌نویسد. روتوسی می‌کند با آهنگ شعر کودکان آشنا می‌شود. کام جانش با اشعار دانشی که در حد فهم اوست شیرین می‌شود.

از این جاست که به «دیار اندیشه و هنر» قدم می‌گذارد؛ بی‌آنکه بداند این اشعار لطیف و تره‌های دلاویز هنر است. این رسمه‌های دلنشین روحش را شاد و جانش را شاداب می‌کند. خود به دنبال شعرها و قطعه‌های منظوم می‌رود و اگر آنها را در کیهان بچه‌ها یارشد نوآموز پیدا کرد گاهی مکرر می‌خواند و حفظ می‌کند.

«زبان فارسی» دانستن و با «ادب فارسی» آشنا شدن بایبای هم به پیش می‌رود و کودک دبستانی و نوجوان راهنمایی با آن همراه است. شیر و شکر به هم آمیخته شده را شما چگونه می‌خواهید از هم جدا کنید؟ ادب فارسی سرز و

حد ندارد؛ زبان فارسی هم سرز مشخصی ندارد.

آن پیرمرد نی زن جوان که به دنبال گوسفندانش آهسته آهسته راه می‌رود و دویستی‌های لری و کردی و بیرجندی را می‌خواند با ادب فارسی دل را خوش دارد و روح را با طراوت. زبان فارسی که در هند و پاکستان و مالزی و بنگارا و دوشنبه تکلم می‌شود هم زبان فارسی است و هم که گاه ادب فارسی.

به عقیده من تلاش برای جدا کردن این دو از یکدیگر کاری است که به ثمر نمی‌رسد. کتابهای فارسی را گام به گام باید از سرز «زبان فارسی» بسوی «ادب فارسی» کشاند. باید نوآموز امروز و دانش‌آموز و دانشجوی فردا را - قدم به قدم - از مرز زبان فارسی به دیار رنگین و پرطنین ادب فارسی رهنمون شد تا بعدها هر نغزل و کاری که دارد - چه فنی چه پزشکی و چه... - از ذخائر ذهنی خود در زندگی روزمره بهره برد و گاهی با سعدی و حافظ و عطار و مولوی و... زانو به زانو بنشیند و در خلونسرای خیال و علاقه با آنان اوقات بگذراند و وقت خوش کند. زندگی معمولی مادی و حسابگرانه کشته است و خفقان آور. اگر روزنامه‌های اندیشه‌های ناب و آثار ذوقی اهل ادب و عرفان به روی مردم نلایمگر گشوده نشود؛ زندگی بسیار طاقت سوز خواهد بود و خشک!

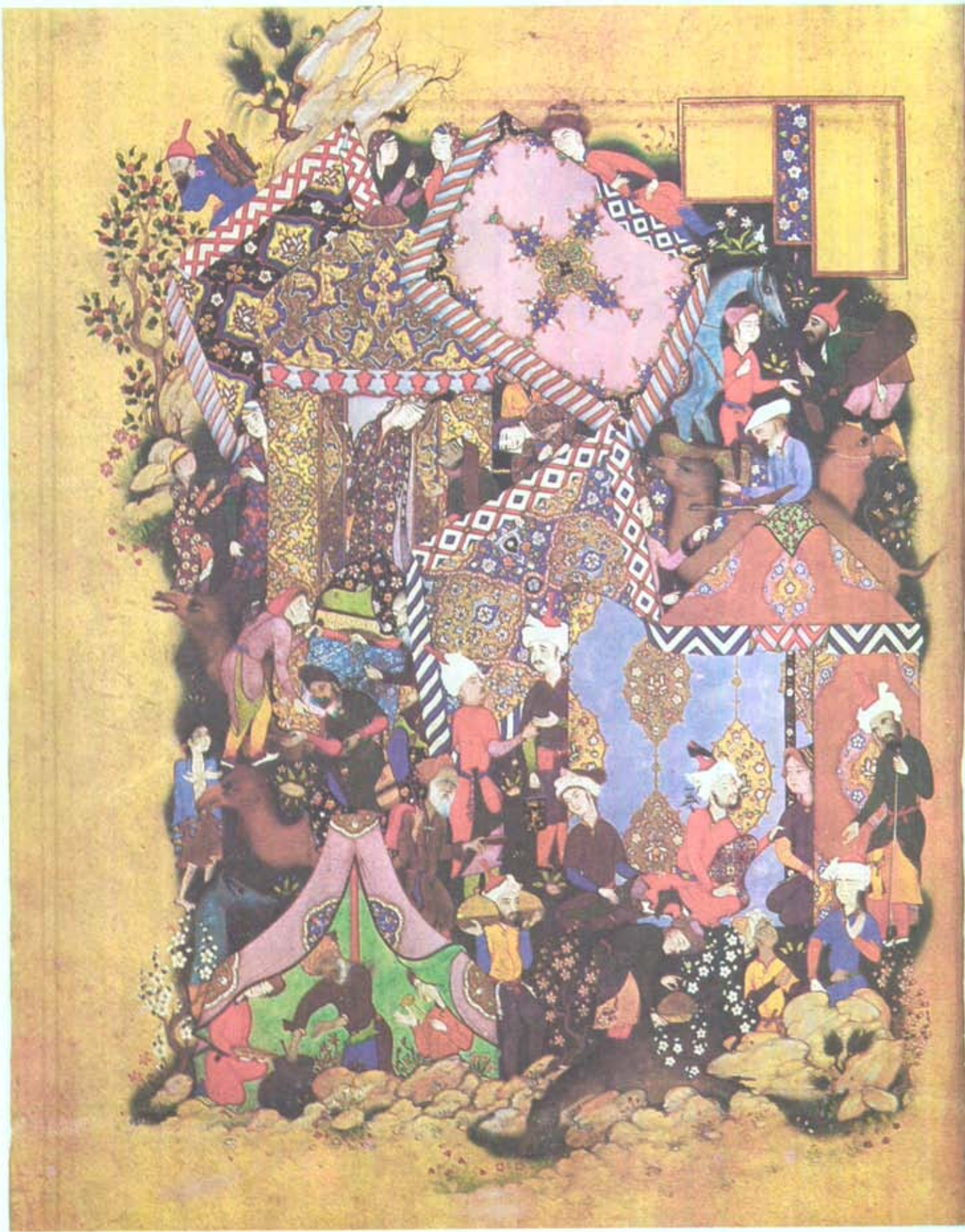
مرزبندی بین «زبان فارسی» و «ادب فارسی» بیهوده کاری است. کتابهای فارسی راهنمایی و دبیرستانی را می‌توان اصلاح کرد؛ بهبود بخشید. نقائص آنها را رفع کرد. مشکلات را برطرف کرد ولی جدا کردن بین قطعات ادبی و گزیده‌های زبان فارسی در آنها کاری است که به هدف نمی‌رسد.

خواندن نثر فارسی و نثرهای ساده امروزی را باید در درس نگارش از بچه‌ها خواست. از کودکان و نوجوانان و جوانان باید خواست که بچه‌ها کتاب بخوانند، بازنویسی کنند، خلاصه‌نویسی کنند، انتخاب کنند و در کلاس، در حضور معلم بخوانند و کارشان ارزشیابی جدی شود و این کار را باید تدارم بخشید. پدر و مادرها هم می‌توانند کمک کنند.

البته در قطعات ادبی کتابهای فارسی «سیر سخن» و سیر زمان از حال به گذشته را - بتدریج - می‌توان رعایت کرد. نثر سیاستنامه و قاپوسنامه و بیهقی بسیار خوب و اسنوار و مستحکم و پریار است ولی بیه حال نثر آرکائیک و باستانی است. زبان فارسی است ولی زبانی که امروز تکلم نمی‌شود. ولی بهر حال باید با این نثرهای زیبا و دلنشین جوانان آشنا شوند؛ اما برای دوس انشا از چنین نثرهایی نمی‌توان تقلید کرد یا نمونه برداشت. مگر در برخی الفاظ و ترکیبات سخن درین باره بسیار است. امیدوارم روز به روز به سوی کمال مادی و معنوی و در راه خیر و صلاح دنیا و آخرت گام برداریم.

والسلام

۱ - اشاره است به کتاب «سیر سخن» در دو جلد شعر و نثر که دوست ارجمند جناب آقای دکتر رزمجو و این بنده در تألیف آن همکاری کردیم و سالها مورد مراجعه مصلحان بود. در «سیر سخن» همان طور که از نامش بیادست نظم و نثر از کهنترین آثار منظوم و منثور تا زمان حال - با توجه به زمان و اختصاصات سبک هر دوره آمده بود. این کتاب که مشتمل بر هشتصد و چند صفحه بود و بیست سال قبل تألیف ندهم اکنون کمیاب بل نایاب است!



● این مینیاتور که منسوب به نقاش مشهور، «شیخ محمد» است، مربوط به نسخه‌ای خطی از هفت اورنگ جامی (شاعر ایران متوفی در اواخر قرن نهم هجری استازدهم م.) است و صحنه‌ای از داستان لیلی و مجنون را نشان می‌دهد. در قسمت بالای این تابلو مجنون را می‌بینیم که در آستانه خیمه ایستاده و به لیلی نظر دوخته است.

